تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

تاریخ معاصر ایران





از کردستان عراق تا آنسوی رود ارس

راه‌پیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی، ۱۳۲۶

به کوشش مرتضی زربخت

منتدي اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

تاریخ معاصر ایران

مجموعهٔ تاریخ معاصر ایران ـ ۵

سرشناسه	: زربخت،مرتضی
عنوان و نام پدیدآور	: ازکردستان عراق تا آن سوی رود ارس: راه پیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی بهار ۱۳۲۶/ به کوشش مرتضی زربخت.
مشخصات نشر	: تهران: پردیس دانش، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب ، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	:۱۶۰ ص.
فروست	: تاریخ معاصر ایران؛۵
شابک	:۳۲۰۰۰ریال:978-964-2509-51-5.
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: چاپ قبلی: نشر و پژوهش شیرازه،۱۳۷۷.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	:بارزانی، مصطفی،۱۹۰۴- م.
موضوع	: عراق—تاریخ—۱۹۲۱م.-
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ۴ز۴ب/DSV۹/۶
رده بندی دیویی	: ۹۵۶/۷۰۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملّی	:۱۶۳۸۶۹۳



با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب



از کردستان عراق تا آن سوی رود ارس

به کوشش مرتضی زربخت

لیتوگرافی : باختر

چاپ و صحافی : شادرنگ

تیراژ : ۱۱۰۰ نسخه

چاپ دوم : بهار ۱۳۸۹

قیمت : ۳۲۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی :۱۱۱- ۱۳۱۴۵

تلفن : ۲۲۲۰۶۱۳۳

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۹-۵۱-۵ ISBN

از کردستان عراق
تا آن سوی رود ارس

راه‌پیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی

بهار ۱۳۲۶

به کوشش مرتضی زربخت

فهرست



یادداشت دبیر مجموعه

هرگاه در اشاره به تحولات منطقه‌ای سخن از آن به میان آید که تاریخ کردها در مقام یکی از اقوام کهن ایرانی هیچ‌گاه از تاریخ ایرانـزمین جـدا نبوده و رخدادهایی چون انضمام بخشهایی از مناطق کردنشین به حوزهٔ حکومتی ترکها و عربها در چند قرن اخیر نیزهنوز نتوانسته است بـرایـن پیوند و یگانگی ضربه‌ای اساسی وارد آورد، یکی از مهمترین نمونه‌هایی که به ذهن متبادر می‌شود تاریخ تحولات عشایر بارزانی است در نیم‌قرن اخیر. تاریخی که در فراز و نشیب‌هایش با دربر داشتن نمونه‌هایی چـون نقش مهم بارزانی‌ها در واداشتن عراق بـه پـذیرش قـرار داد الجـزیره در ۱۹۷۵ و همچنین همراهی آنها با ایران در طول جنگ هشت سالهٔ ایران و عراق هم شاهد همراهی و هم‌پیمانی ایران و بارزانی‌ها بوده و هم با پیش آمد مواردی چون برخوردهای نظامی ایران و بارزانی‌ها در خلال سالهای ۲۶-۱۳۲۴ شمسی شاهد نمونه‌هایی از رویارویی و اختلاف نظر آن دو.

نیروی اصلی این احساس پیوند و یگانگی در آن است که وجه بروزش فقط به ذکر نـمونه‌هایی از ایـن هـمراهـی و هـم‌پیمانی مـحدود نـمانده، بارقه‌هایی از آن را حـتی در بـیان مـواردی از رویـارویی‌ها نـیز مـی‌توان ملاحظه کرد. و در این زمینه چه نمونه‌ای گویاتر از مـوضوع اصـلی ایـن

کتاب یعنی ماجرای راهپیمایی پرماجرای ملامصطفی بارزانی و گروهی از همراهانش در حدود غربی ایران در بهار ۱۳۲۶ برای پشت سرگذاشتن قلمرو عراق و پناهندگی به خاک شوروی.

اگر چه تلاش ملامصطفی و همراهان مسلحش برای عبور از قلمرو ایران چیزی نبود جز یک تجاوز آشکار به حدود مرزی کشور و اقدامات نظامی ایران برای جلوگیری از چنین تجاوزی نیز از هر جهت لازم و ضروری بود، ولی توفیق ملامصطفی و همراهانش را در پشت سر گذاشتن مسیری چنین صعب‌العبور و طاقت فرسا، آن هم در عین مقابله باتلاش بازدارندهٔ یک نیروی مجهز و چشمگیر نظامی «شکست» ایران نیز نمی‌توان تعبیر کرد. در واقع کمتر ایرانی‌ای را بتوان سراغ کرد این گزارش را بخواند و ارادهٔ راسخ بارزانی‌ها را در پشت‌سرگذاشتن این مسیر دشوار، نستاید.

کاوه بیات

مقدمه چاپ دوم

پس از انتشار چاپ اول کتاب *از کردستان عراق تا آن سوی ارس راه‌پیمایی تاریخی ملامصطفی بارزانی*، ۱۳۲۶ در توضیح و تکمیل برخی از مطالب کتاب دو نامه از دو شخصیت سیاسی و نظامی که در آن سالها حضور داشته‌اند، دریافت نمودم. نامهٔ اول از جناب آقای سعید همایون است از مهاباد. ایشان که خود از دولتمردان حکومت خودمختار مهاباد و از یاران نزدیک شادروان قاضی محمد بوده‌اند در مورد چگونگی ورود ارتش به مهاباد شرحی ارسال کرده‌اند، که به نظر می‌رسد:

«... در حالیکه ارتش با نهایت کندی و تأمل از سقز به‌سوی بوکان در حرکت بود عشایر نیز که اکثر اوقات منافع خود را بر منافع جمعی و ملّی ترجیح می‌دادند و برای اظهار نزدیکی به دولت به طرف منبع قدرت کشیده می‌شوند، بیم آن می‌رفت که با تحریک فرماندهان ارتش وقایعی نظیر وقایع آذربایجان در کردستان تکرار شود. قاضی محمد برای جلوگیری از کشت و کشتار داخلی تصمیم گرفت برای ملاقات تیسمار سرتیپ همایونی فرمانده نیروهای اعزامی به‌کردستان به دهکدهٔ حمامیان نزدیک شهر بوکان ملک محمود آقای ایلخانی‌زاده از سران عشیرهٔ دهبوکری برود (تیمسار همایونی

در آن دهکده و در منزل محمودآقا بود) در این سفر آقای حاج بابا شیخ سیادت رئیس هیئت وزیران کردستان و آقای جعفر کریمی رئیس ستاد پیشمرگان کردستان نیز همراه قاضی محمد بودند. در این ملاقات قرار عدم درگیری و ورود مسالمت‌آمیز نیروهای ارتش به‌شهر مهاباد مورد توافق قرار گرفت و قرار شد تا ورود نیروهای ارتش و بعد از تخلیه شهر مهاباد از طرف بارزانی‌ها نیروهای عشایری وارد شهر مهاباد نشوند. بعد از این قول و قرارها قاضی محمد و همراهان به مهاباد مراجعت کردند و منتظر ورود تیمسار همایونی و افراد تحت فرماندهیشان بودند که خبر رسید سواران عشایر در گردنه بیگزاده، گلوگاه شهر مهاباد از سمت میاندوآب هستند و بنا دارند به‌مهاباد حمله نمایند. قاضی محمد آقای جعفر کریمی رئیس ستاد را که خود از عشیرهٔ دهبوکری بود و به اتفاق اقوامش به‌تازگی به ارتش پیوسته بودند به دهکدهٔ ایندرقاش چند کیلومتری شهرمهاباد که مقّر سرهنگ دوم غفاری فرمانده سواران عشایر بود فرستاد که مسئله توافقی را که بین قاضی محمد و سرتیپ همایونی انجام شده است به سرهنگ غفاری تذکر دهد.

چون مردم شهر بی‌تابی می‌کردند و هر آن منتظر حمله سواران عشایر بودند و ترس از کشتار و غارت خانه‌ها و دکاکین شهر در میان بود به‌دستور قاضی محمد شیخ حسن شمس برهان و عبدالرحیم جوانمرد قاضی و سعید همایون نیز مأمور شدند که با ماشین قاضی محمد به روستای ایندرقاش بروند و مراتب توافق بین قاضی محمد و تیمسار همایونی را در مورد ورود به شهر به سر هنگ غفاری مجدداً اطلاع دهند. نگارنده که یکی از آن سه نفر بود به‌دهکدهٔ ایندرقاش عزیمت و هنوز به دهکده نرسیده بودیم که دو دستگاه جیپ ارتش از روستا خارج و می‌خواستند وارد جادهٔ شوسهٔ مهاباد ـ میاندوآب شوند. ماشین ما متوقف شد و آقای جعفر کریمی

نیز از جیپ ارتش که راننده آن خود سرهنگ غفاری بود پیاده شد و یادآوری کرد که بگوئید بارزانی‌ها هنوز کاملاً مهاباد را تخلیه نکرده‌اند.

ما هم ضمن ابلاغ فرمایشات قاضی محمد و توافقی که بین ایشان و تیمسار همایونی قرار گرفته بود به سرهنگ غفاری یادآوری کردیم که افراد بارزانی هنوز در شهر مهاباد باقی هستند. سرهنگ عصبانی شد و اظهار داشت من از بارزاینها نمی‌ترسم. مرا از بارزانیها نترسانید. من هم اظهار داشتم غرض از این یادآوری ترساندن جناب سرهنگ ازبارزانی‌ها نیست، فقط اجرای دستوراتی است که به‌ما داده شده است ایشان گفتند که ما با آقای کریمی داریم می‌رویم پیش تیمسار همایونی. آنها به‌طرف میاندوآب حرکت کردند و ما هم به مهاباد مراجعت نمودیم و تا ورود نیروهای ارتش به مهاباد ـ روز ۲۵ یا ۲۶ آذر ـ سواران عشایر به مهاباد وارد نشدند و این اقدام مرحوم قاضی محمد جلو خونریزی و کشت و کشتار داخلی را گرفت»

نامهٔ دیگری که در این زمینه به دستم رسید از دوست گرانقدرم سرگرد عزیزالله رستمی گوران است که در آن برهه از عملیات با درجهٔ ستوان یکمی ریاست ستاد ستون تکاب را بر عهده داشت و در عملیات شوط فرمانده گروهان یکی از گردانهای هنگ ۳۲ کرمانشاه بوده است. ایشان در ارتباط با بخشهایی از کتاب توضیحات مشخصی را عنوان کرده‌اند که به نظر می‌رسد:

«۱. سروان بخردنیا در ارتفاع سُکار نزدیک به شوت غافلگیر و با نارنجکهای بارزانی کور شد (ص ۶ کتاب) ولی در شوت گروهان اینجانب با عقبداران بارزانی که با شتاب به ارس نزدیک می‌شوند یک برخورد سطحی آنهم از راه دور داشتم که با تلفات جزئی همراه بود.

۲. سرگرد خاکساری فرمانده تاپور (معادل گردان) ساخلو میاندوب[۱] (صفحه ۱۴ کتاب) از جبهه به‌حال راه‌پیمائی به شهر مراجعت کرد که بلافاصله با گردان خلع سلاح شد که با چند فرد دستگیر و زندانی گردید در آن موقع من رئیس ستاد ستون تکاپ بودم البته نگفته بودم که آنان را در تنگنا بگذارند ولی افسری به‌نام خلخالی که رئیس دژبان بود فوق‌العاده نسبت به آنان سختگیری می‌کرد. بعداً این افسران در مهاباد تیرباران شدند.

۳. زنده‌یاد قاضی محمد هیچگاه به دیدار سرتیپ همایونی نیامد[۲] اما سیف قاضی از طرف ایشان در بین راه میاندوآب ـ شاهین دژ به ستون برخورد که به سرتیپ همایونی معرفی گردید و همایونی او را به مهاباد فرستاد تا در انتظار واحدهای ارتشی در مهاباد بمانند که دیدیم سران مهاباد با جوانمردی به پای دار رفتند و از کشتاری مانند آذربایجان ملت خود را نجات دادند.

۴. (صفحه ۳۸ کتاب) فقط روستائیان دریا سور نبودند که افراد بارزانی را هدایت و باکمک خویش آنها را از خطرات منطقه آگاه نمودند حتی اکراد جلالی و میلانی ساکن ساحل ارس که وضع دیگری داشتند به آنها غذا دادند و آبادیهای خویش را به بهانه علف چر ترک کردند تا بارزانیها بتوانند براحتی از رود ارس بگذرند (صفحه ۴۸ کتاب) نیروهای چریک جرئت مقابله با افراد از جان گذشته بارزانی نداشتند و درواقع ارتش را فریب می‌دادند.[۳]

---

۱. سرگرد خاکساری فرماندهٔ قوای بوکان بود. (م. ز)

۲. همانگونه که در توضیحات آقای سعید همایون نیز یاد شده به‌نظر می‌آید که این ملاقات صورت گرفته باشد. (م. ز)

۳. تحقیقات نشان می‌دهد که از سوی کردهای جلالی و میلان از لحاظ آذوقه و راهنمایی کمکی به بارزانی‌ها نشده باشد. (م. ز)

۵. (صفحه ۸۳ کتاب) گردان دوم هنگ ۳۲ کرمانشاه به‌فرماندهی سرگرد فتح‌اله زره‌پوش که خود من یکی از فرماندهان گروهانش بودم هنری به‌خرج نداد. مدتی برای کامیون و حمل و نقل بلافایده در نزدیکی خوی باقی ماندیم. سرگرد زره‌پوش یک افسر قدیمی بود و می‌دانست چگونه صحن درگیری را جلوه دهد، به‌همین دلیل تنها افسری بود که در آن گیرودار محاکمه و تنقیدها، تشویق شد. در هر صورت عمر ما باقی بود و به‌سلامت به کرمانشاه معاودت نمودیم.

۶. (صفحه ۸۵ کتاب) درگیری اصلی ارتش در مرحله دوم با بارزانی‌ها در ارتفاعات شُکار نزدیک شوت و ماکو اتفاق افتاد که در جریان آن بخردنیا کور شد و تعداد زیادی سرباز و کادر کشته شدند که البته آمار رسمی کمی حقایق را پنهان نمودند. یادم هست که دو کامیون استودبیکر ارتشی از کشته و زخمی پر شده بودند تا به سربازخانه ماکو منتقل گردند. اگر من به‌جای فرمانده کل ستون بودم فرمانده محلی شُکار را حداقل خلع درجه می‌کردم. او با ارابه می‌خواست از کوه مرتفع سنگلاخ شعبه آرارات یا زاگرس دفاع کند در نتیجه واحد تحت فرمان بخردنیا دچار آنهمه گرفتاری گردید. تازه فرمانده ستون به اصطلاح شمالی در انتظار بقیه گردان ما بود که موضع را تقویت کند که ما هم وسیله انتقال در اختیارمان نگذاشته بودند.

۷. (صفحه ۸۸ کتاب) همکاری واحدها همانطور که خود فرماندهان ستون اعتراف کرده‌اند اصلاً وجود نداشت. هر فرماندهی سعی داشت فقط خود را حفظ کند. درست در این تیم فوتبال عملیاتی هرکس کار مستقل خود را می‌کرد. از طرفی وضع واحدهای زمینی به‌علت عدم آموزش در این کوه‌ها باضافه ترس شدیدی از برخورد با تفنگداران بارزانی (در اثر تبلیغات اکراد منطقه خودی) از همه بدتر بود. نیروی هوائی تقویتی هیچ کار مثبتی

انجام نداد. وضعیت کوهستان و استتار افراد بارزانی یک مانع دید و عمل بود و شاید سقوط هواپیمای سروان نجمی دردامنه دالامپر داغ در مرحله اول عملیات باعث آن شده بود که خلبانان به زمین نزدیک نشوند.

۸. (صفحه ۹۱) سرهنگ علی اصغر فیوضی رئیس ستاد نیرو و لشکر ۴ تمام گزارشات واصله را تحریف و ذهن فرمانده نیرو را مغشوش می‌کرد...

۹. (صفحه ۹۳) ارتش متجاوز از ۱۸ گردان که با عناصر تقویتی تانک و زره‌پوش و هواپیما و مخابراتی شاید رقمی معادل (۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰) نفر در این عملیات شرکت داشتند درست ۷ تا ۸ برابر بارزانیهای بی‌وسیله فاقد سلاح سنگین آنهم در خاک ایران[1] ـ (صفحه ۹۷) در حقیقت فشار نیروهای ایران نبود که بارزانیها در مرحله اول ایران را ترک کردند همانطور خود جنابعالی می‌دانید برای برگرداندن زن و بچه‌ها به‌عراق مراجعت نمودند. وقتی افراد زبده برگشتند که واحدهای ارتشی به مناسبت سفر شاه به آذربایجان در سان و رژه شرکت داشتند و اگر از طرف امیر قوه عراق (سرتیپ علیخان حجازی) ورود آنها را اطلاع نمی‌دادند ارتش ما به‌زودی مطلع نمی‌شد.

۱۰. (صفحه ۱۰۵ کتاب) گزارش سرگرد زره‌پوش خیلی با حقیقت وفق نداشت. اولاً راننده کشته نشده بود ثانیاً بسک نارنجک پرتابی خود کمی دستش زخم کرده بود و بارزانیها از راه دور به داخل کامیون تیراندازی و چند سرباز بیچاره را کشته بودند. خلاصه ریشه‌یابی این اقدام جسورانه بارزانی‌ها

---

۱. به نظر می‌رسد که آقای سرگرد رستمی در احتساب عددی واحدهای درگیر ارتش با نیروی ۵۰۰ نفری بارزانی‌ها دچار اشتباه شده باشند. زیرا در آن زمان یک گردان پیاده شامل ۳ گروهان ۱۲۰ نفری و یک گروهان مسلسل سنگین پشتیبانی و واحدهای خدماتی بوده که تعداد نفرات هر گردان متجاوز از ۵۰۰ می‌شده است و اگر ۱۸ گردان در عملیات شرکت داشته‌اند رقمی حدود ۱۰/۰۰۰ نفر یعنی ۲۰ برابر تعداد بارزانی‌ها بوده‌اند. (م. ز)

و شکست ارتش ایران و بررسی بسیاری از نکات برای همیشه ناگفته ماند. حالا بارزانی‌ها چگونه با شوروی تماس گرفته بودند و چه عاملی آنها را به عبور از رود ارس ترغیب و تشویق نموده بود مسئله بغرنجی است که نه تنها خاطرات آقای شانه‌درّی نخواهد توانست بر آن روشنائی بیاندازد بلکه خود ملامصطفی مرحوم هم با آنهمه درایت و دقت و روشن‌بینی از اتفاقات و حوادث حاصله سردرگم بود. بعدها از یکی از سرهنگ‌های ملامصطفی بنام اجیل احمد اسمعیل شنیدم که ملامصطفی در شوروی به‌شدت ناراحت بود و از رفتار روس‌ها همیشه گله داشت...

در پایان ضمن تشکر از دوستانی که لازم دانستند با ارسال توضیحاتی چند مطالب این کتاب را تکمیل کنند، و با تاکید بر این واقعیت تأسف‌بار که بسیاری از وقایع تاریخ معاصر ما ناگفته و ناقص مانده‌اند، از دیگر صاحبنظرانی که در این زمینه مطلبی را شایسته تذکر می‌دانند، تقاضا می‌شود، کوتاهی نفرموده، و نگارنده ـ و اصولاً تاریخ‌نگاری معاصر ـ را در این زمینه یاری کنند.

مرتضی زربخت

۷۷/۵/۲۰



بخش اول

خـاطرات



همراهِ ملامصطفی

در خرداد ۱۳۲۶ ملامصطفی بارزانی و ۵۰۲ تن از یارانش، راه‌پیمایی تاریخی خود را از روستاهای اطراف بارزان، در مرز عراق با ترکیه، آغاز کردند و در امتداد مرزهای مشترک ایران با عراق و ترکیه، به سوی اتحاد شوروی رفتند.

این عده پس از یک راه‌پیمایی پنج روزه در درون خاک ترکیه و گذشتن از قلّه‌های برف گرفته و سخت کوه‌های «بیداو» و «آسنگره» و «اسپیرز» و عبور از مرداب بزرگ «دِزاگه وره» در روستاهای مرزی «بیدکار» و «جرمی» قدم به خاک ایران گذاشتند و عازم شمال گردیدند. آنها پس از ۲۱ روز جنگ و گریز با ارتشهای عراق و ایران و ترکیه و مزدوران عشیره‌ای، سرانجام با گذشتن از رود ارس، راه‌پیمایی حماسی خودرا به‌پایان بردند و به اتحاد شوروی پناهنده‌شدند.

پس از فروپاشی حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ من و ۹ تن از افسران حکومت فرقه در کنار بارزانی‌ها ماندیم و در عملیاتشان علیه ارتش حکومت شاه با آنها همرزم شدیم. بیشتر این عدهٔ ۱۰ نفری را افسران فراری ارتش که به‌دستگاه فرقه پیوسته بودند تشکیل می‌دادیم. این عده مدت ۴ ماه با بارزانی‌ها ماندیم. امّا سرانجام حوادث مسیری را پیمود که ما ناگزیر ازهم جدا شدیم؛ ملامصطفی و یارانش وارد خاک عراق شدند و پس از یک چند اقامت در بارزان و پیرامون آن، راه‌پیمایی بزرگ خود را بسوی شوروی آغاز کردند. ما هم به توصیه ملامصطفی به دولت عراق پناهنده شدیم.

در طی سالیان پس از آن راه‌پیمایی حماسی، اغلب، از گوشه و کنار، در

مطبوعات و تک نگاری‌ها، از آن سخن می‌رفت و مطالبی جسته‌گریخته از زبان فرماندهان عملیاتی و اشخاص وارد در ماجرا در افواه منتشر می‌شد، که همه حکایت از عظمت عمل داشت. حتّیٰ از زبان بعضی از افسران ستاد شنیده می‌شد که تاکتیک پیروزمندانه این جنگ و گریز بارزانی‌ها، در دانشگاه جنگ تدریس می‌شود. و ما که از نزدیک باشماری از مجریان آن آشنا بودیم طبعاً کنجکاو بودیم بدانیم که همرزمان سابق ما در این ماجرا چه کرده‌اند و این حماسه را چگونه آفریده و به پایان رسانده‌اند... امّا دریغا، راه به جایی نمی‌بردیم. سند و مدرکی در تأیید یاتکذیب شایعات و شنیده‌ها نداشتیم... وهمچنان در آرزوی دستیابی به کم و کیف ماجرا می‌سوختیم.

من همیشه پیش خود، این راه‌پیمایی حماسی را، با راه‌پیمایی تاریخی کمونیست‌های چین، و ارتش هشتم به‌رهبری «مائوتسه تونگ» از جنوب به شمال، به ایالت «شانسی» و پایگاه «ینان» قیاس می‌کردم، منتها طبعاً در مقیاسی کوچکتر و تنگ‌تر. بیاد داریم که کمونیستهای چین پس از تحمل شکست‌های متوالی از ارتش «چیانکایچک» در اکتبر سال ۱۹۳۴، با ۹۰،۰۰۰ تن راه‌پیمایی بزرگ خود را، به‌رهبری «مائو» از جنوب چین آغاز نمودند، و پس از گذشت از ۱۸ رشته کوه و ۲۴ رود، و پیمودن ۱۲ ایالت که وسعت هریک از آنها بیش از هریک از ممالک اروپایی است، و طی مسافتی قریب به ۱۰،۰۰۰ کیلومتر و تحمّل تلفات سنگین، سرانجام پس از یکسال، در اکتبر سال ۱۹۳۵ در پایگاه ینان واقع در ایالت شانسی، در شمال غرب چین مستقر شدند.

این راه‌پیمایی مظهر پیروزی آدمی بر ناملایمات زندگی است و نشان‌دهنده ایمان استوار و اعجازی است که ایمان استوار می‌تواند در غلبه بر مشکلات به‌بار آورد. بارزانی‌ها در این اقدام بس بزرگ از همین ایمان استوار برخوردار بودند، و این ایمان استوار، در بحبوحهٔ استیصال، همان اعجاز را آفرید.

منطقه بارزان واقع در کردستان عراق، در جوار مرز با ایران و **ترکیه است.** **این عشیره سلحشور** در گذشته، **به عللی قومی و با تأثر از انگیزه‌های قومی،**

کراراً با حکومتهای عثمانی و بعد از جنگ اول ترکیه و عراق درگیر شده بود، و اخیراً نیز دامنه این کشمکش‌ها، وسعت بیشتری یافته و حکومت ایـران را نـیز دربر گرفته بود.

بارزانی‌ها عشیره‌ای کوچک و فقیر بودند: راست است دولت تازه تأسیس عراق دولت نیرومندی نبود، امّا قدرت نیرومندی دایگی‌اش را برعهده داشت. هواپیماهای انگـلیسی بـارزان را مـی‌کوبیدند ـ بـارها کـوبیده بـودند ـ عشـایر همجوار ستیزه‌جوی آشوری هم قوز بـالاقوز بـودند. تـرکیه هـم ـ چـه تـرکیه مصطفی کمال و چه ترکیه پس از آن ـ ترکیه بود و علیه مردم کرد شمشیر بسته بود. حکومت شاه مانده بود که اوهم به اشاره و ارشاد دایه‌ها و پرستاران پیش و پس از جنگ جهانی دوم وارد معرکه شده بود... و اینها همه علیه یک عشـیره کوچک، بی‌امکانات مادی و بی‌پشتیبانی خارجی!

هیچیک از این سه حکومت عراق و ترکیه و ایران، قادر به تحمل بارزانی‌ها نبود: دولت عراق خواستار تمکین بی‌قید و شرط، و تبعید و نفی بلد بود؛ ترکیه به کردهای خود لطفی نداشت تا شمه‌ای از آن را شامل بارزانی‌ها کـند؛ دولت ایران هم نگران بود و به دلایل بی‌شمار، هرگز مایل نبود که بـا پـذیرش آنـها ـ بصورتی که بودند ـ مشکلی بر مشکلات دیگر خود بـیفزایـد. وانگـهی شـیخ احمد و ملاّ مصطفی بارزانی هم با سیاست رضاشاهی و ما بعد رضاشاهی، نیک آشنا بودند و می‌دانستند که تکیه کردن بر نی چوبین خطاست، و پناهنده شدن به پدر و پسر، هیچگاه عواقب خوبی برای پناهنده نداشته است... افزون بر اینها، انگلستان و آمریکا خود یک پا مدّعی بودند.

و این چیزها در حالی است که بارزانی‌ها، در این مقطع زمانی، دیگر قادر به مبارزه و مقابله نبودند. نه خورد و خوراکی داشتند و نه اسلحه و تجهیزاتی که بتواند با ارتشهای این سه قدرت منطقه مقابله کند. باید تن به این امـر خـطیر می‌دادند و این مسیر دشوار و طولانی را می‌پیمودند و جای امنی در فراسوی مرزهای این سه کشور برای خود می‌جستند.

ایمان به این اقدام مهمّ، باز کارساز از آب در آمد؛ بارزانی‌ها به سردار خود، ملامصطفی، ایمان کامل داشتند؛ وی گذشته از اینکه «رئیس» عشیره بود، یکی از ویژگی‌های ریاست را به کمال دارا بود: مردی دلیر و رزمنده‌ای بی‌نظیر بود، و در جنگها و عملیات نظامی، شایستگی و درایت بسیار از خود نشان داده و به بت مردم بارزان بدل شده بود. این ویژگی‌ها بود که همرزمانش را بر آن می‌داشت که بخت خود را به بخت او به پیوندند و این راه‌پیمایی حماسی را به پایان برند... و چنین کردند.

* * *

و من و یارانم چنانکه گفتم همچنان شایق بودیم بدانیم که این راه‌پیمایی چگونه بوده، چه مسیری را طی کرده، در جریان آن چه گذشته و چه برخوردهایی روی داده است. ما اگر چیزی ازاین جریانات می‌شنیدیم همین بود که فلان تعداد در برخوردها کشته‌شده‌اند، در مثل: گردان سروان بخردنیا در «شوت» تارو مار شده، و خود سروان در اثر ترکش نارنجک کور شده... بعد؟ دیگر هیچ... حکومت هم طبعاً در جایی خوش ندرخشیده بود که بخواهد فتوحاتش را با بوق و کرنا، به عوض رفاه، در گوش مردم جار بزند و از آنهابخواهد که به جان شاهنشاه دعا کنند!

... گذشت... انقلاب شد و در طی جابجایی‌های انقلاب اسنادی به‌دست آمد... و فضایی برای انتشارشان... روزی ضمن گفت وگو با دوست ارجمندم جناب کاوه بیات، که خود در این زمینه‌ها پژوهش‌های مفید و فاضلانه‌ای انجام داده‌اند، ضمن‌یادآوری از وقایع دوران حکومت پیشه‌وری و زنده یاد قاضی محمد، باز من از این راه‌پیمایی حماسی بارزانی‌ها سخن به میان آوردم و با اظهار اشتیاق همیشگی به دانستن جزییات آن، ایشان اظهار داشتند که تصادفاً در میان اسناد یکی از افسران ارشد ارتش، که همراه تنی چند از همقطارانش، مأمور رسیدگی به چگونگی عملکرد ارتش در جریان عبور بارزانی‌ها از قلمرو ایران شده بود، به اسناد و مدارکی در این‌باره دست یافته‌اند که شاید در این

زمینه راه‌گشا باشند. این اسناد را بررسی کردم و آنها را اسناد جالبی یافتم که در حدّ زیادی گوشه‌های تاریک این راه‌پیمایی بزرگ را روشن می‌کردند. اسناد را بارها و بارها خواندم و سرانجام این اندیشه در من قوت گرفته که اگر این دانسته‌ها همراه مصاحبه‌هایی با بازماندگان این راه‌پیمایی بزرگ تلفیق شود، دور نیست کمک به روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ میهن عزیز خود بکنم.

به راهنمایی یکی از دوستان کرد، در ۲۷ آبان ۱۳۷۳ در عظیمیه کرج، با آقایان کاظم شاندری (شانه‌دری) و حسومیرخان دیدار کردم. این دو تن از رزمندگان بارزانی بودند که همراه ملامصطفی، در این راه‌پیمایی شرکت‌داشتند. ضمن مصاحبه، گزارش تفصیلی وروز و به روز راه‌پیمایی را روی نوار ضبط کردم. زحمت ترجمه این گزارش، که از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت، برعهده دوشیزه دانشمند، مرجان ملاّ ابراهیم بود که سپاسگزار او هستم.

این نکته را هم تذکر دهم که پاره‌ای از جزییات و تفصیلات این گفت‌وگو، عیناً منطبق با «روزنگار» سروان کرد عراقی، میرحاج احمد عقراوی است که اخیراً در مجلهٔ کردی ـ عربی «سپیده» (شمارهٔ ۶ پاییز ۱۹۹۴) به سردبیری عبدالرحمن پاشا که شخصاً در این مصاحبه حضور داشت به چاپ رسیده و ترجمه آن در کنار اسناد دیگر این مجموعه آمده است. میرحاج احمد عقراوی، همرزم و مشاور مورد اعتماد ملامصطفی بود. پس از بازگشت از شوروی، از جریانات نظامی و سیاسی کناره گرفت و اکنون بازنشسته ارتش عراق است.

ترتیب ارائه اسناد این مجموعه بدین قرار است:

نخست شرح مجمل و مختصری از آشنایی نویسنده با فعالیتهای سیاسی، چگونگی آشنایی با ژنرال بارزانی و نظری گذرا بر دوران کوتاه همکاری گروه کوچک ما با بارزانی‌ها، و پس از آن اشاره‌ای کوتاه به فعالیت‌های بعدی ملامصطفی و یارانش پس از بازگشت از شوروی متعاقب کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم، و درج متن مصاحبه‌های انجام شده با آقایان کاظم شانه‌دری و حسومیرخان، **و روزنگار** میرحاج احمد عقراوی و سرانجام اسناد

هیئت رسیدگی ارتش ایران.

در توصیف کلی راه‌پیمایی بارزانی‌ها، بخشی از کتاب ***جمهوری کردستان***، نوشته ویلیام ایگلتون را به ترجمه دوست ارجمندم ابراهیم یونسی، نویسنده و مترجم توانا نقل می‌کنم وجا دارد که‌از زحمات وراهنمایی‌های ایشان تشکر کنم.

ضمناً از کمک و راهنمایی آقای عبدالرحمن پاشا، مدیر مجله کردی ـ عربی «سپیده» که در انجام مصاحبه با دو رزمنده بارزانی فوق‌الذکر و همچنین معرفی دوشیزه مرجان ملا ابراهیم برای ترجمه فارسی آن سپاسگزارم.

* * *

این کتاب سرگذشت خودم و همرزمانم نیست. خواننده اگر علاقه‌ای به آگاهی ازاین جریان داشته باشد می‌تواند به کتاب ***قیام افسران خراسان*** به قلم شیوای دوست از دست رفته‌ام، ابوالحسن تفرشیان مراجعه کند، که بسیار صادقانه نوشته شده است. امّا چون نسخ کتاب مزبور، پس از دوبار تجدید چاپ، نایاب می‌باشد[1]، برای آنکه خواننده زیاد در ابهام نباشد، شمه‌ای از احوالِ خود را گزارش‌وار می‌آورم:

دانشجوی دانشکده افسری بودم که در شهریور سال ۱۳۲۰، کشور مورد تهاجم ارتش‌های بیگانه واقع شد. ارتش ضدّ مردمی رضا شاه، حتیٰ قادر به کمترین اظهار وجودی نشد، و ایران به اشغال ارتشهای شوروی و انگلیس در آمد، و بعدها امریکا هم به آنها افزوده شد.

ایــن واقـعه ـ بـا تـبلیغات دوران رضـاشاهی و ستایش‌هایی کـه از ارتش حیرت‌انگیزش شده بود و می‌شد ـ اثر سویی بر من و امـثال مـن گـذاشت. از همان روزهای شهریور، من در این اندیشه بودم که راهی بـرای آزادی کشـور اشـغال شـده‌ام بـجویم. تـمایلات و احـساسات مـن نـیز، مـانند تـمایلات و احساسات جوانان آن روزها، طبعاً در جهت موافقت و همدلی با آلمان نازی بود. بویژه که «متفقین» اکنون کشورم را هم اشـغال کـرده‌بودند. در یـافتن راه

---

۱. ج ۱، تهران، انتشارت علم، ۱۳۵۹؛ چ ۲، تهران، انتشارات اطلس، ۱۳۶۷.

چاره، ناچار گذارم به احزاب سیاسی می‌افتاد که پس از شهریور ۱۳۲۰ و پایان اختناق رضاشاهی، در کار آمده بودند. با حزب کبود آشنا شدم که آلمان‌خواه و رهبری آن با نوبخت نماینده دوره سیزدهم مجلس بود. چندین بار با او دیدار کردم، با احزاب و سازمانهای دیگر نیز آشنا شدم. در دانشکده افسری هم با همدوره‌های هم‌فکر، جلساتی در راستای یافتن راه چاره تشکیل می‌دادیم.

در سال ۱۳۲۱ با درجه ستوان دومی رسته هوایی، از دانشکده افسری فارغ شدم و مأمور خدمت به اصفهان و شیراز گردیدم. در سال ۱۳۲۲ برای طی دوره خلبانی به تهران فراخوانده شدم. در طی این مدت هیچ‌گاه از تلاش برای چاره‌جویی باز نایستادم. تا اینکه در سال ۱۳۲۳ با مطالعه نشریات حزب توده ایران، روزنه امیدم را یافتم و رسماً به عضویت سازمان نظامی حزب توده ایران در آمدم. حوزه‌های حزبی هر هفته تشکیل می‌شد و گوینده حوزه ما اغلب اوقات کامبخش بود، که عضو کمیته مرکزی حزب و نماینده مجلس بود، و موضوع بحث بیشتر حوادث سیاسی ایران و جهان خارج بود.

در مرداد ۱۳۲۴ قیام افسران لشکر خراسان به‌رهبری سرگرد اسکندانی روی داد. قیام‌کنندگان عبارت بودند از ۱۹ افسر و ۶ سرباز، که همه عضو سازمان نظامی حزب بودند. این عده پس از خلع سلاح پادگان مراوه تپه عازم گرگان و گنبد شدند. سرلشگر حسن ارفع، رئیس ستاد ارتش وقت برای سر این عده جایزه تعیین کرد. قیام کنندگان در گنبد قابوس غافلگیر شدند و با دادن ۷ کشته و ۵ زخمی ـ که به اسارت در آمدند ـ متواری گردیدند. سازمان حزب توده در گرگان، متواریان را گردآوری کرد و به باکو فرستاد.

در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری اعلام موجودیت کرد، و سازمانهای حزب توده در محل، به‌دستور مقامات شوروی بدان پیوستند. از آبان ۱۳۲۴ به این‌سو، مقامات شوروی متدرجاً و برحسب نیاز، افسران بازمانده از قیام خراسان را، برای رهبری عملیات خلع سلاح واحدهای ارتش و ژاندارمری، از باکو به آذربایجان ایران

فرستادند. در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ پادگان تبریز، با کمک مادی و معنوی ارتش سرخ، تسلیم فرقه دموکرات آذربایجان گردیده و پیشه‌وری دولت خود را به مجلس شورای ملی آذربایجان معرفی نمود. چندی بعد متعاقب آن، حکومت خود مختار کردستان نیز درمهاباد، به رهبری قاضی محمد اعلام وجود کرد.

در فروردین ماه ۱۳۲۵ مسئول حزبی نگارنده، که ستوان یکم هوایی رحیم بهزاد بود و سالها بعد در ۱۳۳۴ پس از کشف و دستگیری اعضای سازمان نظامی تیرباران شد، در طی تعطیلات نوروز از آذربایجان دیدار کرد. در بازگشت از قول سرهنگ آگهی، افسرهوایی و از مؤسسان سازمان نظامی، که به‌فرماندهی نیروی هوایی حکومت پیشه‌وری منصوب شده بود اظهار داشت که ارتش آذربایجان نیاز به تسلیحات هوایی دارد و جا دارد خلبانانی داوطلبانه با هواپیما به ارتش مزبور به پیوندند و نیروی هوایی آنرا پی‌ریزی نمایند. پس از پایان جلسهٔ حوزه، ستوان یکم علی جودی و نگارندهٔ این سطور، آمادگی خود را برای پیوستن به ارتش آذربایجان اعلام کردیم. صبح روز ۲۴ فروردین ۱۳۲۵ با مقدماتی که قبلاً فراهم آورده بودیم، همزمان و به اتفاق، با دو هواپیمای جنگی اداکس به سمت تبریز پرواز و به ارتش آذربایجان پیوستیم.

نخستین دیدار با ژنرال بارزانی

در آذرماه ۱۳۲۵، واحدهای ارتش شاهنشاهی سرانجام عازم میانه شدند تا با ارتش پیشه‌وری وارد جنگ شوند. دولت آذربایجان به واحدهای خود فرمان آماده باش داد

ما خلبانان فراری که شایق خدمت و شرکت در مبارزه بودیم به ستاد ارتش فرقه مراجعه کردیم و خواستار مشارکت مستقیم در این درگیری شدیم.

روز ۱۹ آذر ۱۳۲۵ ستاد ارتش فرقه طی حکمی به نگارنده، که در غیاب فرمانده نیروی هوایی جانشین آن بودم مأموریت داد تا به‌اتفاق دو تن از خلبانان، ستوان ابوالقاسم حقپرست و ستوان نیکلا مارکاریان، به جبهه مراغه و

سقز برویم و در محل با فرماندهان پادگان تماس گرفته و درمورد آماده کردن فرودگاههای موقت و تأمین ارتباط جبهه، ترتیبات شایسته اتخاذ نماییم.

ساعت ۲۳ روز ۱۹ آذر به همراه گردانی به فرماندهی سروان اسبقی، که عازم مراغه بود، به صوب مأموریت محوله حرکت کردیم و ظهر هنگام روز بیستم به میاندوآب رسیدیم. در میاندوآب با اتومبیل جیپی که سروان قمصریان و سروان قهرمان، در اختیارمان گذاشتند عازم روستای «سرا» که مقرّ ستاد جبهه سقز به فرماندهی ژنرال ملامصطفی بارزانی بود گردیدیم.

ملا مصطفی یکی از سه ژنرال ارتش کردستان بود. دو ژنرال دیگر عبارت بودند از محمد حسین سیف قاضی وزیر جنگ و محمد رشیدخان قادرخان‌زاده، که پیشتر به اشاره انگلیسی‌ها، صفوف ارتش کردستان راترک کرده و به عراق بازگشته بود.

شب هنگام به روستای *سرا* رسیدیم. ملامصطفی و رئیس ستادش سرهنگ پیرزاده، در محل نبودند. سروان محمود تیوای مسئول تدارکات جبهه، از ما استقبال کرد و شب را در یکی از کلبه‌های روستایی به صبح رساندیم.

سرانجام بعداز ظهر ۲۱ آذر، ملامصطفی ازراه مهاباد به دفتر ستاد آمد. این نخستین دیدار من با ژنرال بارزانی بود. لباس ژنرالی به تن نداشت، لباسش کردی بود، شال کردی به کمر و میزَرْ سرخ خال خالی به سر بسته بود، با قطار فشنگ و برنوی متوسط مخصوص واحدهای سواره‌نظام. مردی بود تقریباً ۳۵ ساله، سیه مو، پیوسته‌ابرو، با چشمان و قیافه‌گیرا، کوتاه قد و بدن سالم، پر و چالاک... این ژنرال بارزانی بود.

ما تا آن لحظه، از تحولات سیاسی، کنش‌ها و واکنش‌های تهران و تبریز بی‌خبر بودیم، و نمی‌دانستیم که پیشه‌وری و سایر سران فرقه، شب پیش از آن، به دستور قلی‌اف، کنسول شوروی در تبریز، شهر را ترک کرده و از مرز جلفا گذشته و به شوروی پناهنده شده‌اند.

خود را به ژنرال مصطفی بارزانی معرفی و غرض از مأموریت گروهمان را

به وی اعلام کردم. او در پاسخ، متن تلگراف پیشه‌وری را که شب گذشته دریافت کرده بود به‌دستم داد و با زبان فارسی کتابی گفت: «همه‌چیز تمام شده است.» مضمون تلگراف پیشه‌وری، تا آنجا که به‌خاطر دارم چنین بود: «چون ارتش ایران، جهت نظارت بر امر انتخابات، به آذربایجان حرکت کرده است، به کلیه واحدها ابلاغ می‌گردد که بدون ابراز مقاومت، به پادگان‌های اولیه خود مراجعت نمایند.»

ملامصطفی گفت از میاندوآب می‌آید. سید جعفر پیشه‌وری و رهبران فرقه گریخته‌اند. او در نظر دارد همین شب، افرادش را جمع‌آوری و به مهاباد عقب‌نشینی کند. گفت: شماهم باید یکی از این دو راه را انتخاب کنید، یا همراه ما بیایید و از ایمنیِ بودنِ با ما استفاده کنید، یا در پی سرنوشت خود به هرکجا خواستید بروید. این را هم به شما بگویم که به علت فرار پیشه‌وری و از هم پاشیدگی ارتش و فرقه، دربین راه سرا ـ میاندوآب ـ آذرشهر ـ تبریز، ایمنی و تأمینی برای شما وجود ندارد. من در پاسخ او گفتم: ما سه نفر با شما هستیم و هرکار که از ما بر آید انجام خواهیم داد. ملا مصطفی در پاسخ گفت شما با دردست داشتن این تلگراف پیشه‌وری به خطوط مقدم جبهه سقز بروید، و از قول من به فرماندهان واحدها بگویید که افراد ما ساعت ۸ بعداز ظهر، ازاینجا عازم بوکان و مهاباد خواهند بود. چنانچه مایل به همراهی با ما باشند باید رأس ساعت هشت، در روستای سرا آماده حرکت باشند.

از فحوای سخنان بارزانی دریافتیم که از این لحظه، دیگر خود را فرمانده جبهه سقز نمی‌داند و تنها در برابر پیشمرگه‌های بارزانی احساس مسئولیت می‌کند.

دستورات لازم را درخصوص همکاری با سروان تیوای به ستوان حقپرست و ستوان مارکاریان دادم. سروان تیوای هم مقادیری گوشت و نان و بنشن با کامیون به بوکان می‌فرستاد تا برای سربازانی که از راه می‌رسند غذای گرمی تدارک به‌بینند. ستوان حقپرست هم داوطلبانه، با راننده کامیون به بوکان می‌رود.

من با جیپ ملامصطفی، عازم خطوط مقدم جبهه سقز شدم. اولین واحد خط مقدم جبهه، متشکل از گردان پیاده به فرماندهی سروان علی‌اصغر احسانی بود، که از بازماندگان قیام خراسان بود. احسانی دربرخورد گنبد با نیروهای ژاندارمری و شهربانی، از ناحیه پا تیرخورده و دستگیر می‌شود. پس از معالجه، دادگاه نظامی برای او و چهار نفر دیگر از دستگیرشدگان، حکم اعدام صادر می‌کند، لکن این پنج افسر زندانی، با کمک حزب و سازمان نظامی، از زندان می‌گریزند و به آذربایجان اعزام می‌شوند. حاشیه رفتم. جریان را با احسانی در میان گذاشتم. با شگفتی و ناراحتی بسیار پذیرفت که راس ساعت ۸ با افراد واحد خود در روستای سرا آماده باشد. واحد بعدی فدائیانی بودند به فرماندهی سرگرد رامتین. او از رهبران اتحادیه کارگران راه آهن بود که در جریان قیام، درجه سرگردی دریافت کرده بود. ما قبلاً باهم آشنایی داشتیم، از زنجان همدیگر را می‌شناختیم. وقتی تلگراف پیشه‌وری را دایر به عقب‌نشینی به او ابلاغ کردم، باور نکرد همراه من به سرا آمد، و در دفتر فرماندهی بارزانی، بااو یکی به دو کرد، و سرانجام نپذیرفت که با او به مهاباد بیاید. او از طریق میاندوآب عازم تبریز می‌شود و در بین راه دستگیر می‌گردد. در دادگاه صحرایی مراغه محاکمه و محکوم به اعدام و به دار آویخته می‌شود.

ساعت ۸ شب گردان سروان احسانی وارد سرا شد و بی‌درنگ حرکت کردیم. در حالی‌که برف می‌بارید، پیاده عازم بوکان شدیم و پس از طی ۱۸ کیلومتر، حوالی نیمه شب به بوکان رسیدیم.

در آن شب و در آن هوای برفی، همراه با افسران گردان، وارد قلعه بوکان شدیم، که ساختمانی است قدیمی، بر تپه‌ای دست ریز. این مقر پادگان سرگرد خاکساری بود.

لیکن با صحنه شگفتی روبرو گردیدیم: اثری از آثار واحد گردان سرگرد خاکساری نبود، واکراد محلی سرگرم غارت و چپاول انبارها بودند! لحظه‌ای چند هاج و واج در درون قلعه ایستادیم، سپس از قلعه خارج شدیم. شگفتی

دیگر: اثری ازگردان و تشکیلاتش بجا نبود: سرباز و درجه‌دار قطره‌ای آب شده بودند و به زمین رفته بودند!

ناچار به درون قلعه بازآمدیم؛ در آنجا به کامیونی برخوردیم متعلق به بارزانیها. کامیون حامل حلب‌های بنزین بود. بارزانی‌ها به ما توصیه کردند برای رهایی از این مهلکه، به همراه آنها به مهاباد برویم. به اتفاق سایر افسران، احسانی، تیوای، ارتشیار، محمود توکلی، علی‌اصغری و مارکاریان، سوار کامیون شدیم و از راه برهان به مهاباد رسیدیم.

ستوان حقپرست و سرگرد خاکساری، سرنوشت شومی پیدا کرده بودند، عصر همان روز در ورود به بوکان، خرده خوانین محلّی، آنها را دستگیر کرده و بعداً برای اثبات خدمتگزاری و شاهدوستی خود به‌ارتش تحویل می‌دهند. در مهاباد به‌همراه سروان ظهیری و سروان سقایی محاکمه و محکوم و تیرباران شدند.

* * *

صبح ۲۲ آذر بود که وارد مهاباد شدیم و سراغ قاضی محمد را گرفتیم. مهاباد آرام بود، ما را به دفتر حزب دموکرات کردستان راهنمایی کردند. قاضی محمد آنجا بود، ما را به گرمی، با آرامش و روی خوش پذیرفت. اوّلین پرسش او این بود: صبحانه خورده‌اید؟ گفتیم که شام هم نخورده‌ایم. دستور داد برایمان صبحانه آوردند. ضمن صرف صبحانه گفت: پریشب پیشه‌وری تلفنی به من اطلاع داد که ارتش در راه پیشروی به سوی تبریز است، ماهم در تدارک حرکت به جلفا و رفتن به شوروی هستیم. پیشنهاد کرد که شماهم باتفاق خانواده‌تان، شبانه مهاباد را ترک کنید و به شوروی پناهنده شوید. در جواب گفتم در مهاباد، با مردمم می‌مانم و تا آنجا که مقدور باشد از خون‌ریزی و آشوب جلوگیری می‌کنم، تا هر بلایی که بر سر مردمم آمد بر سر من هم بیاید...

من این سخن زنده‌یاد قاضی‌محمد را هیچ گاه فراموش نکرده و نمی‌کنم. قاضی‌محمد ماند و حتی برای جلوگیری از خون‌ریزی و قتل‌عام بی‌جهت، به

دیدار سرتیپ همایونی، فرمانده نیروی اعزامی به میاندوآب رفت و مانع این شدکه وقایع تبریز و ارومیه و سایر شهرهای آذربایجان درکردستان تکرارشود.

قاضی ها ـ قاضی محمد، برادرش ابوالقاسم صدر قاضی، و پسرعمّش محمد حسین سیف قاضی ـ را به دادگاه زمان جنگ سپردند: دادگاه این سه را محکوم به اعدام کرد و حکم دادگاه شب هنگام، درست یک سال و یک روز کم، پس از اعلام خود مختاری، در همان میدان «چوارچرا» که قاضی محمد سال پیش از آن، موجودیت حکومت خود مختار کردستان را اعلام کرده بود اجرا شد.

برخورد دوگانهٔ قاضی محمد و پیشه‌وری ـ رهبران دو جامعه کرد و آذربایجانی ـ اثرات متضادی بر مردمشان داشت و واکنشهای متفاوتی را برانگیخت: پس از گذشت بیش از سی و دو سال، پیشه‌وری و فرقه دموکرات آذربایجان، هیچ یک نتوانستند محبوبیتی در دل‌های مردم برانگیزند، در حالی که در مهاباد، مزار قاضی‌محمد، به زیارتگاه بدل شد و در آستانه انقلاب و سالروز شهادتش، یکصدهزار تن در اطراف آن گرد آمدند و نسبت به یاد و خاطرهٔ او ادای احترام کردند و یادش را گرامی داشتند. پس از انقلاب نیز، مردم مهاباد، بزرگترین میدان شهر را به نام این رادمرد، نام‌گذاری کردند.

باری، قاضی محمد از ما پرسید، حال در شرایط کنونی چه می‌خواهید بکنید؟ گفتیم ما در اینجا غریبیم، در آذربایجان هم حکومت فرقه از هم پاشیده، و جان ما افسران شورشی در خطر است، چاره‌ای نداریم جز این‌که به اتحاد شوروی که تنها پناهگاه ماست برویم. قاضی محمد در آن اوضاع بحرانی و دشواری که بر مهاباد حاکم بود، با آرامشی که برای ما باعث شگفتی بود **گفت: اولاً** این آفتامات‌هایی که دارید بلای جان شماست، کردها عاشق اسلحه‌**اند، به** خاطر همین‌ها هم شده، بین راه مزاحمتان می‌شوند. همین کلت‌هایی که **داری** و زیر لباستان بسته‌اید برای شما کافی است. لباس افسری‌تان را هم **عوض کنید که شناخته نشوید.**

دستور داد برایمان لباس غیرنظامی آوردند. در اطاق مجاور لباسمان را عوض کردیم. به هریک از ما دویست تومان هم خرج راه داد، یادداشتی هم به زبان کردی نوشت و به دستمان داد به این مضمون: «برادران کرد! اینها افسران آذربایجان هستند که برای کمک به ما آمده بودند، هر کمکی از دستتان ساخته است از آنها دریغ نکنید.»

خداحافظی کردیم و پای پیاده راه رضاییه (ارومیه) را در پیش گرفتیم. حوالی ظهر به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم، ناهار خوردیم؛ پس از ناهار قصد حرکت داشتیم که یک کامیون حامل افراد بارزانی رسید. از رضاییه می‌آمد. کامیون جلو قهوه‌خانه توقف کرد. سرپرست تفنگچی‌ها شخصی بود بنام کاکا صالح. از او دربارهٔ وضع راه و احوال فرقه در رضاییه جویا شدیم. گفت در رضائیه کشتار فرقه‌ای‌ها ادامه دارد، و آزاد وطن، مسئول فرقه را هم کشته‌اند. اوافزود به صلاح شما نیست که به رضاییه بروید، چون بدون شک دستگیر خواهید شد. پیشنهاد کرد باتفاق او به نقده برویم که در اشغال بارزانی‌هاست تا اوضاع قدری آرام شود.

پیشنهاد کاکاصالح را که صوابدیدی عاقلانه بود پذیرفتیم و با کامیون او و افرادش به نقده رفتیم. شب هنگام وارد نقده شدیم، و سراغ قهوه‌خانه راگرفتیم، و سفارش نان و چای داریم. در همان هنگام جارچی در کوچه جارزد که در نقده حکومت نظامی برقرار است، و حکم، حکمِ شیخ محمد صدیق بارزانی است. از ساعت ۹ شب به بعد عبور و مرور ممنوع است.

به شنیدن صدای جارچی، که در حکم بلندگوی امروز بود، احساس ایمنی کردیم، و از فرط خستگی، روی سکوی قهوه‌خانه به خواب رفتیم.

نیمه‌های شب بود که از صدای گلنگدن و فرمان «برپا!» از خواب پریدیم. چند نفر کرد بودند ـ که بعد متوجه شدیم که کرد نبودند، و تنها سربندشان کردی بود ـ تفنگ‌ها را رو به ما نشانه رفته بودند. گفتند: دستها بالا، تکان نخورید!

دستها را بالابردیم، تکان نخوردیم؛ یکی از آنها پیش آمد و کلت‌های ما را گرفته، فرمان داد که از قهوه‌خانه خارج شویم. اینک اسیر بودیم، ما را پشت سرهم قطار کردند و به مسجدی بردند ـ برف می‌بارید. آنها به نگهبانی ایستادند، ماهم زیلوی مسجد را روی خود کشیدیم و خوابیدیم ـ تا صبح.

صبح باز ما را پشت سرهم قطار کردند، و در معیت محافظین، که از قره‌پاپاخ‌های نقده بودند، از کوچه‌های قصبه، به خانه‌ای اربابی بردند، که گفته می‌شد بخشداری نقده است.

در بین راه به یکی از فدائیان برخوردیم. جوانی آشوری بود بنام میکاییل، که عده‌ای از رفقای ما را می‌شناخت. پرسید کجا میبرندتان؟ رفیق آشنایش گفت دیشب هنگام خواب در قهوه‌خانه دستگیرمان کرده‌اند و اینک ما را پیش بخشدار می‌برند.

جوان آشوری رفت و ما به بخشداری رسیدیم؛ در دهلیز بیرونی خانه بخشدار از ما بازرسی بدنی کردند و پول و ساعت و قلم ـ خلاصه دار و ندارمان ـ راگرفته و گفتند منتظر بمانیم تا بخشدار صبحانه‌اش را بخورد، و بعد شما را به جای امنی بفرستد!

بخشدار، امیر فلاح قره پاپاخ بود که اکنون لقمه چربی، به چنگ آورده بود تا به کفارهٔ همکاریش با حکومت خودمختار، تحویل ارتش شاهنشاهی بدهد و نشان و مدال بگیرد.

امّا بخت او یاری نکرد، سرنوشت ما ورق دیگری خورد: در این هیر و ویر، جوان بارزانی ۱۵ـ۱۶ ساله‌ای، که بعد معلوم شد علی‌محمد صدیق، پسر شیخ **محمد** صدیق و برادرزاده ملامصطفی بارزانی است، با دو تفنگچی **پیدایش شد.** **به** دخمه‌ای که ما را در آن نگهداشته بودند سرکی کشید، و به طبقه بالا و **سروقت** به اصطلاح بخشدار رفت.

صحنه عوض شد؛ ما را به اطاق پذیرائی بخشدار بردند. شخصی که **گفته می‌شد** بخشدار است به لکنت افتاده و در پاسخ به سئوال علی‌محمد صدیق **که**

می‌پرسید اینها را برای چه نگهداشته‌ای؟ می‌گفت که برای حفظ جانمان، می‌خواسته از ما محافظت کند. اما زبان ما هم، اکنون باز شده بود، به او پرخاش کردیم و گفتیم اگر اینطور بود چرا خلع سلاحمان کردید، چرا پول و وسائلمان را گرفتید؟... به هرحال، طپانچه‌ها و پول و وسائلمان را پس دادند. کاشف که به عمل‌آمد معلوم شد آن جوان آشوری، به محل اقامت شیخ محمد صدیق رفته و جریان دستگیری ما را به او بازگفته و او پسرش را برای نجات ما فرستاده است.

این سوّمین بار بود که بارزانی‌ها، در آن شرایط و اوضاع که بر منطقه حاکم بود، جان ما افسران بی‌تجربه را در این سرزمین ناآشنا، که زبان مردمش را نمی‌فهمیدیم، نجات داده بودند.

به اتفاق علی‌محمد صدیق به نزد پدرش آمدیم. شیخ محمد صدیق به ما مهربانی کرد، و گفت که نقده برای شما جای امنی نیست، زیرا ممکن است این جریان تکرار شود. شما وسیله خوبی هستید برای تقرب‌جستن آقایان امثال این بخشدار به حکومت. صلاح شما در این است که به اشنویه بیائید، که کاملاً در اختیار ماست.

در آن روز، سروان تفرشیان و ستوان یکم رئیس دانا ـ از افسران خراسان ـ با دو قبضه توپ ۷۵ کوهستانی و خدمه و دواب مربوطه، تحت حمایت بارزانی‌ها وارد نقده شدند. ستوان سوّم حمید دباغ‌زاده افسر فرقه هم همراهشان بود. تفرشیان در نقده به هریک از سربازان واحد خود مبلغی خرج راه داد و آنها را روانهٔ خانه‌هاشان کرد.

عصر همان روز، سرهنگ غفاری، به نمایندگی از جانب سرتیپ همایونی فرمانده نیرو، برای مذاکره با ژنرال بارزانی، وارد نقده شد و از او دعوت کرد تا برای مذاکره با مقامات حکومتی، به تهران بیاید. غرض از این ملاقات‌ها، ممانعت از برخورد فوری واحدهای ارتشی و بارزانی‌ها بود. مقامات ارتشی که آمادگی چنین درگیری را نداشتند، با توجه به تاریخ عشیره بارزانی و مبارزاتشان در گذشته با دولت‌های عثمانی و عراق، از این بابت دلواپس بودند.

ژنرال بارزانی پس از کسب موافقت شیخ احمد، برادر بزرگ خود، که رئیس صوری و رهبر روحانی قبیله بود، به اتفاق سرهنگ عزت عبدالعزیز و سرهنگ میرحاج عقراوی، از افسران کرد فراری ارتش عراق، عازم مهاباد شد، و در معیت سرهنگ غفاری، برای ملاقات با شاه و گفتگو با نخست‌وزیر احمد قوام و رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش به تهران رفت.

چنانکه گفته شد غرض ارتش از این اقدام، اغتنام فرصت برای تمرکز قوا و آماده‌شدن به جهت سرکوب قطعی بارزانی‌ها بود. بارزانی‌ها هم البته این نیت را دریافته بودند، آنها هم در پی اغتنام وقت بودند. زنان و کودکانشان دست‌وپا گیر بودند و می‌خواستند زمستان را به نحوی سپری کنند و خود را به بهار برسانند.

اواخر آذر ۱۳۲۵ بود که ۱۰ نفر افسران آواره: تفرشیان، احسانی، ارتشیار، تیوای، رئیس‌دانا، زربخت، علی‌اصغری، توکلی، مارکاریان و دباغ‌زاده با دو قبضه توپ ۷۵ کوهستانی به اشنویه رفتیم. در اشنویه در خانه‌ای گلی، اطاقی به روزی دو تومان اجاره کردیم و به مدت نزدیک چهار ماه، هر ۱۰ نفر در این اطاق بسر بردیم.

شرایط زندگی فوق‌العاده دشوار بود. از نظافت و حمام، و حتی «توالت» اثری نبود. شپش و کک هم فراوان. اغلب شب‌ها ساعات فراغتمان به شپش‌کشی می‌گذشت. این هم نوعی زندگی بود. جوان بودیم، اگر شپش بود، خنده هم همیشه بود، اسباب خنده فراوان بود... شپش هم یکی از آنها.

روزها اغلب به «دیوان خان» یعنی اطاق انجمن و رایزنی شیخ احمد می‌رفتیم و به شور و مشورت می‌پرداختیم. در آنجا با چای از ما پذیرائی می‌شد. روزهایی که هوا خوش بود، تفرشیان و رئیس‌دانا و دباغ‌زاده، با افراد ابوابجمع خود، که تفنگچیان زبده و جوان بارزانی بودند، به صحرا می‌رفتند و تمرین بارکردن و پیاده‌کردن توپ و مشق‌های پای قبضه را به آنها می‌آموختند. ارتشیار متصدی وصول عوارض از کالاهای وارداتی به قصبه بود؛ احسانی رئیس دادگاه متخلفین از مقررات و من نیز شهرداری را که وظیفه اصلی‌اش

تعین قیمت ارزاق عمومی بود بعهده داشتم. نرخ‌ها را توسط جارچی در کوچه و بازار به گوش مردم می‌رساندم. برای آنکه سربار بارزانی‌ها نباشیم ـ که خود با دشواری‌های فراوان دست به گریبان بودند ـ با توافق فیمابین، روزانه نفری دو تومان برای مخارج زندگی، از صندوق مالیه عمومی دریافت می‌کردیم. که در آن شرایط دشوار همین قدر بود که ما را زنده سرپا نگه دارد.

ملامصطفی و همراهان در نیمه دوم دی ماه از تهران بازآمدند. ژنرال بارزانی پس از مراجعت، شبی از ما افسران و شماری از سرکردگان بارزانی دعَوت کرد، و ماجرای رفتن به تهران و مسائلی را که در جریان گفت‌وگوهای با شاه و قوام‌السلطنه و رزم‌آرا به‌عمل آورده بود برایمان باز گفت، شاه خواستار تحویل ما افسران فراری شده، و او گفته است قربان، شما راضی نشوید که حیثیت عشیره بارزانی قربانی شود، و تف و لعنت نسل‌های بعد، برای ما بماند. رسم عشیره بارزان نیست مهمانانی را که به او پناه آورده‌اند تسلیم کند. من حاضرم به جای این ۶ افسر فراری (افسران ارتش، جدا از افسران فرقه، که از نظر ارتش، افسر شناخته نمی‌شدند) ۱۸ نفر از فرزندان و برادرزادگان خود را در اختیار اعلیحضرت بگذارم، ولی از تسلیم این عده معذورم بدارید.

باری، ماحصل گفته‌هایش این بود که در مذاکرهٔ با شاه، پیشنهاد وی را در مورد خلع‌سلاح افراد بارزانی و اسکان آنها در منطقهٔ همدان می‌پذیرد، منتها می‌گوید موافقت نهایی را باید برادر بزرگش، شیخ احمد بنماید که هم رئیس دنیوی و هم رهبر روحانی قبیله است، و وعده می‌دهد که وی شیخ احمد را راضی به این امر خواهد کرد، و با این تمهید به اشنویه بازمی‌گردد.

پس از مراجعت ملامصطفی از تهران طبق توافقی که به عمل آمده بود، بارزانی‌ها در ازاء دریافت مقادیری آرد و غله، نقده را تخلیه کردند، و منطقه اشغالی‌شان به اشنویه و حوالی آن محدود شد.

سه ماهی از اقامت بارزانی‌ها در اشنویه می‌گذشت فعالیت ارتش به منظور بیرون‌راندنشان از منطقه شدت گرفت، و ارتش در مقدمهٔ این امر، اقدام به

تجهیز و تسلیح عشایر کرد نمود. تعرض ارتش اینک قریب‌الوقوع می‌نمود.

ملامصطفی برای مذاکره با سران ایل‌های هرکی و شکاک، و دعوت از آنها برای مبارزه و همکاری به شمال رفت. سروان تیوای و من، همراه تفنگچی‌ها به جبهه مزبور رفتیم ـ تا روستای سیلوانا هم پیش رفتیم ـ در آنجا اطلاع یافتیم که ارتش خط دفاعی محکمی بوجود آورده و راه نفوذ بارزانی‌ها را به شمال بسته است.

در ۲۴ اسفند، برخوردی بین بارزانی‌ها و واحدهای ارتش و چریک‌های عشایری در ترگه‌ور روی داد که طی آن، بارزانی‌ها ناگزیر از عقب‌نشینی شدند. همان روز اطلاع یافتیم که در نالوس هم، واقع در حدفاصل بین نقده و اشنویه، جنگی روی داده که در طی آن ۳۰ تن از افراد بارزانی، با پشتیبانی آتش توپخانه تفرشیان، یک گردان پیاده را متلاشی کرده و ۵ افسر و ۱۷ درجه‌دار و ۳۰۰ سرباز را اسیر، و دو قبضه توپ ۷۵ کوهستانی و دو قبضه خمپاره‌انداز و مقادیری گلوله توپ و خمپاره و تجهیزات به غنیمت گرفته‌اند، و سرگرد کلاشی فرمانده گردان نیز زخم برداشته و سپس خودکشی کرده است.

فردای آن روز باتفاق تیوای به اشنویه بازگشتیم و همراه سایر دوستان به مسجدی که محل نگهداری اسرا بود رفتیم و سراغ افسران اسیر را گرفتیم افسران به لباس سربازان درآمده بودند، ولی ما آنها را شناسایی و دل‌گرم کردیم، و به آنها اطمینان دادیم که آسیبی نخواهند دید. یادم هست مرغی را که پس از مدت‌ها با اشتهای بسیار برای خود خریده بودیم و برای خوردن آن وعده‌های طلایی به خود داده بودیم در اختیارشان گذاشتیم. این افسران اسیر عبارت بودند از: سروان پزشک خدادوست، ستوان یکم پیاده میرحمزه یعقوبی فرمانده گروهان خمپاره‌انداز، ستوان یکم کمالی فرمانده دسته توپخانه، و ستوان یکم‌های پیاده بصیرت و فاطمی.

روز سوم فروردین ۱۳۲۶ در جبهه شمال، اسوارانی از نیروهای دولتی به فرماندهی ستوان یکم امامی، با پشتیبانی یک دسته مسلسل سنگین، به منظور

تصرف ارتفاعات مشرف به «خلج» اقدام به تعرض کرد. این واحد **ناگهان** در **حالی** که هیچ انتظار نداشت، با آتش بارزانی‌ها مواجه شد: در این برخورد، ستوان یکم امامی و ۱۳ تن از افرادش کشته شدند، و فرمانده دسته اسواران، ستوان دوم حمید جهانبانی (پسر سپهبد امان‌الله جهانبانی) با ۱۵ تن از سربازانش به اسارت درآمدند و به اردوگاه اسرای اشنویه منتقل گردیدند.

در این درگیری‌هایی که در جبهه شمال روی داد فرماندهی جبهه با شخص ملامصطفی بود، که در ارتفاعات خلج موضع‌گیری کرده بودند. در همین جبهه، درگیری دیگری بین بارزانی‌ها واسوارانی از هنگ فوزیه روی داد که در طی آن، ستوان دوم هاتفی فرمانده واسواران و ۷ تن از افرادش کشته شدند، و هنگ فوزیه ناگزیر به عقب‌نشینی شد.

اسکان متجاوز از ۳۰۰ اسیر و تغذیه و حفاظت آنها برای بارزانی‌ها مشکلی بزرگ بود. در اواخر دهه اول فروردین، پس از بازگشت ما افسران از ارتفاعات صوفیان که جبهۀ عملیات جبهه شرقی را تشکیل می‌داد، در ورود به اشنویه، به دیدار شیخ احمد رفتیم و به او پیشنهاد کردیم که برای کاستن از دشواری تغذیه و حفاظت اسرا موافقت کند سربازان و درجه‌داران آزاد گردند و به نگهداری افسران اکتفا شود. شیخ احمد این پیشنهاد را پذیرفت. درجه‌داران و سربازان اسیر را تحت‌الحفظ، حوالی خطوط مقدم جبهۀ نقده بردند و آزاد کردند. تنها ۶ افسر زندانی در اسارت ماندند.

چنانکه گفته شد ملامصطفی در جبهۀ شمال بود و ما در جبهۀ جنوب بودیم. پس از متلاشی‌شدن گردان کلاشی و تسلیم واحدهای آن در ارتفاعات نالوس، فرمانده جبهه اشنویه (که متأسفانه نامش را بیاد ندارم) به تفرشیان **مأموریت** داد که با یک قبضه توپ ۷۵، در ارتفاعات غرب صوفیان **موضع بگیرد** و با آتش خود، از تعرض بارزانی‌ها به پادگان صوفیان و تصرف آن **حمایت** کند. **ما افسران نیز، به همراه توپ به ارتفاعات صوفیان صعود کردیم. تفرشیان توپ را در موضع مشرف** بر **قلعه صوفیان مستقر کرد، ما نیز در**

سنگرهای مشرف بر قلعه صوفیان مستقر شدیم.

در سپیده‌دم، آتش توپ تفرشیان، به منظور تنظیم تیر، برروی قلعه صوفیان متمرکز شد. اما چند دقیقه بعد آتش توپ ۱۰۵ ارتش مستقر در صوفیان، مواضع ما را زیر آتش خود گرفته و ۳۰ دقیقه بعد یک فروند هواپیمای جنگی هم بر فراز ارتفاعات صوفیان ظاهر شد و با اقدام به تیراندازی و بمباران امکان تهاجم به صوفیان را از رزمندگان بارزانی سلب کرد. تفرشیان چون چنین دید با عجله توپ را بار قاطر کرد و به اشنویه بازگشت نمودیم.

من در این مأموریت، تئوری تیراندازی با توپ را تا اندازه‌ای از تفرشیان فراگرفتم چنان‌که از آن پس با یک قبضه از توپ‌هایی که در نالوس به غنیمت گرفته شده بود، مستقلاً به جبهه‌های دیگر اشنویه (سلدوز) اعزام گردیدم. سرهنگ توپخانه عزت عبدالعزیز و ستوان یکم رئیس دانا نیز در آتش‌باری با توپ‌ها، در خطوط مختلف جبهه فعالیت داشتند. لکن فشار ارتش ایران و برتری سلاحها و استفاده ارتش از تانک و هواپیما، بارزانی‌ها را که با کمبود آذوقه و تسلیحات و دست و پاگیری خانواده‌ها دست به گریبان بودند، راحت نمی‌گذاشت و ناچار بودند گام به گام عقب‌نشینی کنند. پیشمرگه‌ها که به خطوط مقدم جبهه‌ها اعزام می‌شدند، دائم نگران وضع خانواده‌های خود بودند و اغلب برای رسیدگی به امور معیشت خانواده، جبهه را ترک می‌کردند.

شامگاه ۱۴ فروردین بود که باتفاق ستوان دباغ‌زاده و یک قبضه توپ وارد اشنویه شدیم. اطلاع یافتیم که شیخ احمد با خانواده‌ها، قصبه را ترک کرده و عازم مرز عراق شده‌اند. ما شب را در اشنویه ماندیم و سپیده‌دمان توپ را در باغ‌های جنوب اشنویه مستقر کردیم: هنوز هوا درست روشن نشده بود که سروکلهٔ آن دسته از سواران عشایری که در خدمت ارتش بودند پیدا شد که از دشت به جانب محلی که ما درآن استقرار یافته بودیم پیش می‌آمدند. از آنجا که توپ، جز خدمهٔ مربوط، عناصر پوششی خاصی نداشت، پس از شلیک چند گلوله، و پس‌زدن و ارعاب سواران مزبور، ناچار توپ را بار قاطرها کردیم و به

اشنویه بازآمدیم شهر به قیافه شهر ارواح می‌ماند، کمترین اثری از زندگی و جوشش زندگان در آن دیده نمی‌شد. از کوچه پس‌کوچه‌های مرده گذشتیم و از دامنه غربی شهر که ارتفاعات زردکوه و شاخه‌ای از زاگرس بود و به مرز عراق منتهی می‌شود راه کوه را در پیش گرفتیم و صعود کردیم. حوالی ظهر به «گلاز» رسیدیم، که روستایی‌است کوچک در حاشیه مرز. شیخ احمد آنجا بود. خانواده‌ها راهی رودخانه «گادر» بودند که خط مرزی بود.

ملامصطفی هنوز در دشت «مرگه‌ور»[1] (جبهه شمال) بود. در واقع در جریان عملیات «عقبداری» بود تا بدان وسیله به خانواده‌ها فرصت دهد که ایمن به مرز برسند. خانواده‌ها، با اندک حشم و وسایلی که داشتند، در آن برف و سرما، باریکه راهی در آن ارتفاعات روی برف‌ها برای خود گشوده بودند و به سوی «گل‌گادر»[2] پیش می‌رفتند. ما نیز همراه این کاروان بودیم و از بمباران هواپیما نیز در امان نبودیم. در یکی از این حملات هواپیماها، دوست و همرزم ما، ستوان علی‌اصغری، از ناحیه ران، مورد اصابت ترکش بمب واقع شد؛ چندی که گذشت زخم چرکین و ران او چنان متورم شد که دیگر قادر به حرکت نبود ناگزیر وی را بر قاطر نشاندیم و به اولین پاسگاه مرزی عراقی تحویل دادیم. او را به بغداد بردند و تحت عمل جراحی قرار دادند و بهبود یافت. این را البته بعدها فهمیدیم. بعد از بهبود، دادگاهی در بغداد، او را به علت عبور غیرقانونی از مرز، به ۳ ماه زندان محکوم کرد و پس از گذراندن دوران محکومیت، به زندان «ابوغریب» انتقال یافت. آن وقت ما آنجا بودیم.

راه‌پیمایی ما در ارتفاعات صعب‌العبور و برف گرفته زاگرس جمعاً ۱۱ روز به طول انجامید. در این یازده روز نه سرپناهی برای خواب و استراحت بود، و نه خوراکی که شکم را سیر و دل را راضی کند. شب و روز در هوای آزاد بودیم. امّا در عوض جوان بودیم، و جوانی جوابگوی همه این ناملایمات بود.

روزهای آخر اقامتمان در ایران در کنار رود «گادر» گذشت، که خط مرزی

---

۱. **مرگه‌ور**: مرگ = مَرغ = مرغزار

۲. گُل = دره

بود. ملامصطفی یکی از تفنگچی‌هایش را دنبال تفرشیان فرستاد ـ زنده‌یاد تفرشیان سخنگوی ما بود ـ و برنامه آینده‌اش را با او در میان گذاشت. گفته بود قصد دارد پس از تسلیم‌شدن شیخ احمد و خانواده‌های بارزانی، با رزمندگان مسلحش وارد عراق و منطقه بارزان شود، و همچنان شورشی بماند تا مگر برای خود و همراهان و شیخ احمد تأمین جانی بگیرد. به تفرشیان پیشنهاد کرده بود اگر «خواسته باشیم» می‌توانیم همراهش برویم: «اگر لقمه نانی پیدا شد با هم می‌خوریم، اگر هم کشته شدیم در کنار هم می‌میریم.»

همگی از این پیشنهاد استقبال کردیم، زیرا اعداممان در ایران یک امر قطعی بود، به عراق هم که تحت سلطهٔ انگلستان بود اعتماد نداشتیم، یقین داشتیم که ما را به دولت شاه تحویل خواهد داد.

روز ۲۵ فروردین ۱۳۲۶، آن‌گاه که همه خانواده‌های بارزانی از پل موقت «گادر» گذشته و به عراق تسلیم شده بودند، ملامصطفی باز ما را خواست و گفت: «من و این همراهانم که می‌بینید، در سه کشور عراق، ترکیه و ایران محکوم به اعدام هستیم، زیرا در برخوردهای مکرّر با ارتش‌ها و قوای انتظامی‌شان جنگیده‌ایم و راه تسلیم به روی ما بسته است. لکن شما، تنها با ارتش ایران جنگیده‌اید، و در عراق مرتکب جرمی نشده‌اید که مستلزم مجازات باشد. قوانین موجود عراق هم از شما به عنوان یک پناهنده حمایت می‌کند...»

استنباط کردیم تغییر رأی داده و به عللی که بر خود او معلوم بود، مایل نیست ما را همراه خود به عراق ببرد. با این حال تصمیم گرفتیم او را در مقابل عمل انجام شده قرار دهیم، و ما هم به قول او «اشقیا» ـ یاغی ـ بشویم.

عصر همان روز ملامصطفی با ۵۰۰ رزمنده زبده بارزانی، به ارتفاعات شمالی درّهٔ گادر صعود کرد؛ ما آخرین نفراتی بودیم که در پی آنها، **راه** خط‌الرأس را در پیش گرفتیم. تفرشیان در تب می‌سوخت. شب سردی بود **و به محل** سیاه چادر هرکی‌ها رسیدیم. به هر چادر که سرکشیدیم غلغله بود، **کسی «تحویلمان» نمی‌گرفت. رفتیم** سراغ ملامصطفی و عموی او شیخ **سلیمان، و از**

آنها جایی برای بیتوته کردن خواستیم. گفتند «خودتان جایی **دست‌وپا کنید.**» **خلاصه** روی خوشی به ما نشان ندادند. بعدها این واکنش را پیش خودمان تحلیل کردیم، و به این نتیجه رسیدیم که: اولاً ما دیگر از نظر نظامی آن ارزش سابق را برای بارزانی‌ها نداریم؛ زیرا لوله توپ‌ها را ترکانده و «کولاس» آنها را در رودخانه گادر انداخته بودیم؛ ثانیاً در مقام رزمنده هم آن ارزش تفنگچی بارزانی را نداشتیم، و در معنا دست‌وپا گیر بودیم؛ ثالثاً ما انگ کمونیستی بر پیشانی خود داشتیم و همین، موقعیت ملامصطفی را در مذاکره احتمالی با دولت عراق، که دست‌نشانده انگلستان بود تضعیف می‌کرد، و اگر توافقی با دولت عراق حاصل می‌شد، این توافق ناگزیر مقید به این شرط می‌شد، که ما را به دولت تسلیم کند، این نیز مباین با سنت بارزان و حمایت از پناهندگان به قبیله مزبور بود.

باری، آن شب هرطور بود در آن برف و سرمای شدید، تفرشیان را که تا آن روز در بین بارزانی‌ها ارج و قربی داشت با پررویی به یکی از چادرها «چپاندیم» و خودمان تا صبح لرزیدیم.

به مجرد روشن‌شدن هوا، جلسه مشاوره‌ای تشکیل دادیم، و با این برخورد سرد **ملامصطفی**، صلاح کار را در این دیدیم، که خطر تحویل به ایران را به تن بخریم و از دولت عراق درخواست پناهندگی نمائیم.

با این تصمیم از راهی که آمده بودیم بازگشتیم و به سوی درهٔ گادر سرازیر شدیم، و تیوای را از جانب گروه، به نمایندگی برای تماس با مرزدار عراقی، که درجه سرگردی داشت، فرستادیم. سرگرد مزبور، درخواست ما را تلگرافی به وزارت کشور اطلاع داد، و پس از مدّتی، پاسخ دریافتی را به این مضمون به ما **ابلاغ** کرد که با درخواست پناهندگی افسران ایرانی موافقت می‌شود، و طبق **قانون** با آنها رفتار خواهد شد. وزیر کشور.

عصر روز ۲۶ فروردین ۱۳۲۶ اسلحه خود را تسلیم پاسگاه مرکزی عراق **کردیم**، و پناهنده شدیم ـ قصهٔ پناهندگی ما داستان دیگری است، که **بخشی از**

آن در کتاب «قیام افسران خراسان» آمده است. ما را تحت‌الحفظ به بغداد **بردند؛ مدت** ۳ سال در زندان‌های ابوغریب و سامره زندانی بودیم، روز اوّل فروردین ۱۳۲۹، طبق مقاوله‌نامه استرداد مجرمین بین دولتین ایران و عراق، ما ۱۰ نفر را در مرز خسروی، تحویل ارتش ایران دادند. در تهران به دادگاه نظامی تحویل شدیم: در دادگاه بدوی همگی محکوم به اعدام گردیدیم؛ در تجدیدنظر، تفرشیان محکوم به حبس ابد، احسانی، تیوای، ارتشیار و زربخت به ۱۲ سال و رئیس‌دانا به ۶ سال محکوم گردید. برای چهار نفر دیگر یعنی محمود توکلی، علی‌اصغری، مارکاریان و دباغ‌زاده که غیرنظامی بودند قرار منع تعقیب صادر شد و آزاد گردیدند. رئیس دانا در دوره نخست‌وزیری زنده‌یاد دکتر مصدق، مشمول قانون تعلیق مصوبهٔ دولت او قرار گرفت و سال ۱۳۳۱ آزاد گردید. چهار نفر باقیمانده که ۱۲ سال محکوم بودند، پس از طی دوران محکومیت در زندانهای قصر و جزیره خارک، در بهمن‌ماه ۱۳۳۷ از زندان مرخص شدیم. تفرشیان نیز پس از ۱۶ سال و چند ماه مورد بخشودگی قرار گرفت و در سال ۱۳۴۲ آزاد شد، او در سال ۱۳۶۹ به بیماری سرطان ریه مبتلا شد و یک دنیا **عشق** به وطن، شجاعت، و آزادی دوستی را با خود به گور برد. روانش **همیشه** شاد و یادش گرامی باد. علینقی رئیس‌دانا نیز، در فروردین ۱۳۷۴ با عارضه سکته مغزی درگذشت ـ یادش گرامی و روانش شاد باد...

بارزانی‌ها پس از تسلیم به عراق

شیخ احمد بارزانی پس از تسلیم در سال ۱۹۴۷ تا کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ در بغداد و بصره زندانی بود. زندانی که در آن بود، زندان عمومی نبود، خانه‌ای بود که به زندان بدل شده بود. برادرش شیخ **محمد صدیق**، و محمدآقا مرگسوری و همه خانواده‌ها در اردوگاه‌های موصل و **کرکوک تحت**‌نظر بودند. چهار تن از افسران عراقی که با شیخ احمد تسلیم **شده بودند یعنی**: سرهنگ ستاد عزت عبدالعزیز، سرگرد مصطفی خوشناد، سروان

خیرالله بابان و ستوان محمد محمود، پس از محاکمه در **محاکم نظامی محکوم به اعدام** شدند و حکم اعدام در مورد هر چهار تن اجرا شد.

* * *

این نوشتار و اسناد منضم به آن، چنانکه گفته شد، در واقع سرگذشت بارزانی‌ها پس از عقب‌نشینی از ایران، تا مقطع پناهندگی به اتحاد شوروی است. ویلیام ایگلتون کتابی دربارهٔ جمهوری کردستان، به همین نام نوشته، که بخشی از آن به همین راه‌پیمایی حماسی بارزانی‌ها اختصاص دارد. ایگلتون می‌نویسد:

«در بازگشت به عراق شمار زیادی از بارزانی‌ها از جمله شیخ‌احمد و چهار افسر سابق ارتش و بیشتر زنان و کودکان خود را دردم به مقامات عراقی تسلیم کردند. مع‌هذا بخش عمده‌ای از نیروهای بارزانی به فرماندهی ملامصطفی دست نخورده ماند. این عده در گروه‌های پراکنده در گوشه‌ای از شمال شرق کشور بودند. در حینی که مذاکره با مقامات دولتی ادامه داشت از جنگ پرهیز می‌شد. این مذاکرات با واسطهٔ نمایندگان کُرد پارلمان عراق در بغداد انجام می‌گرفت. بعضی از ناظران معتقد بودند که نفوذ مقامات نمایندگان و مقامات دولتی کرد موجب خواهد شد که بارزانی‌ها مورد عفو واقع شوند یا دست‌کم در مجازات چهار افسر ارتشی که به جمهوری مهاباد پیوسته بودند تخفیف داده شود. اما حکومت عراق که در آن، اکثریت با اعراب بود و نیز مقامات ارتش عراق نرمشی نشان ندادند. چندی بعد در ماه ژوئن چهار افسر مزبور مصطفی خوشناد، خیرالله، محمد محمود و عزت عبدالعزیز اعدام شدند و حتی وضع و موقع سابق افسر اخیرالذکر که آجودان نایب‌السلطنه بود کمکی به نجات زندگی وی نکرد.

ملامصطفی که خطر انتقامجویی را به شدت حس می‌کرد در اواسط ماه مه به این نتیجه رسیده بود که تنها راه‌حل موجود برای خود او و عده‌ای دیگر از بارزانی‌های سرشناس پناه جستن در یک کشور دوست خواهد بود. کشته شدن افسران و سربازان ارتش ایران در عملیات اخیر مسألهٔ پناهندگی در ایران را منتفی ساخته بود. ترکیه هم که خود در آن موقع درگیر مسائل عشیره‌ای بود، بعید بود کردی استقلال‌طلب و «ناراحت» را در منطقه‌ای از **خاک خود بپذیرد تنها**

اتحاد شوروی باقی مانده بود، که تا مرز آن ـ یعنی تا رود ارس ـ دویست مایل (حدود سیصد کیلومتر) راه بود.

هنوز روشن نیست که پیشتر چه کارهایی شده یا چه اطمینان‌هایی از اتحاد شوروی گرفته شده بود. بنابر قول منابع بارزانی این تصمیم زمانی اتخاذ شد که ملامصطفی جلسه‌ای از سران عشیره را دعوت به اجلاس کرد و در آن جلسه گفت که برای او و عده‌ای دیگر تنها پناه ممکن اتحاد شوروی است، و افزود که وی آماده است هر کس را که وجودش برای خانواده‌اش ضروری نباشد به همراه ببرد. بیشتر کسانی که در جلسه حضور یافته بودند آماده بودند با او بروند، اما وی تعدادی از داوطلبان غیر واجد شرایط را رد کرد. در مجموع پانصد تا هشتصد تن با او به سوی شمال رفتند.

اوایل روز ۲۷ مه (۶ خرداد) فرماندهی نیروهای عراق به ارتش ایران اطلاع داد که بارزانی‌ها وارد خاک ترکیه شده‌اند و به نظر می‌رسد هدفشان آمدن به ایران باشد. بعد از ظهر همان روز یکی از پسران نوری بیگ بیگزاده نخستین گروه بارزانی‌ها را نزدیک «انبی» واقع در درهٔ «ترگه‌ور» دید. این گزارش درحالی به ژنرال همایونی رسید که منتظر ورود شاه بود، که برای نخستین بار پس از پیوستن مجدد آذربایجان به ایران از منطقه دیدار می‌کرد. در ۲۹ مه (۸ خرداد) بارزانی‌ها از ترگه‌ور درآمدند و وارد منطقه شکاک‌نشین «سومای» شدند. افسران ایرانی که در نظر داشتند عشایر دولتخواه کرد منطقه را با بارزانی‌ها درگیر کنند موفق به انجام این کار نشدند، اما توانستند آنها ـ یعنی بارزانی‌ها را ـ زیر نظر بگیرند. در یکی از گزارش‌های ارتش ایران آمده است که بارزانی‌ها خیلی کُند حرکت می‌کنند، و جز زخمی‌ها و وسایل ضروری که برپشت‌اسب‌وقاطر حمل‌می‌شوند،همه‌حتی خودملامصطفی‌پیاده‌اند.

در ۳۰ مه (۹ خرداد) بر ارتش ایران روشن بود که جهت حرکت بارزانی‌ها مرز اتحاد شوروی است. رئیس ستاد فرمان داد که در درهٔ قطور راه را بر ملامصطفی ببندند. به این منظور دو گردان از خوی اعزام شدند، درحالی که ستونی دیگر به سوی ماکو، که نقطهٔ شمالی‌تری است، به حرکت درآمد. بین روزهای ۳۱ مه و ۲ ژوئن (۱۰ و ۱۲ خرداد) تماس بارزانی‌ها با ارتش ایران قطع شد، و این هنگامی بود که بارزانی‌ها متوجه بخش غربی مرز شدند و پس از ورود به خاک ترکیه باز به ایران برگشتند. در بامداد روز ۳ ژوئن (۱۳ خرداد) گروهی از بارزانی‌ها در شمال قطور دیده شدند. این عده شب هنگام، نادیده، از میان دو گردان ایرانی گذشته بودند.

شاه که در این هنگام از اردبیل دیدار می‌کرد فرمان داد که بارزانی‌ها را بی‌درنگ درگیر کنند، و اخطار کرد هر فرماندهی در انجام این وظیفه کوتاهی کند تحویل دادگاه صحرایی خواهد شد. دستورهای شدیدتری از سوی رئیس ستاد ارتش نیز صادر شد. اما در این منطقهٔ ذوعارضهٔ غرب خوی بارزانی‌ها در هیچ جا پیدا نبودند. لیکن در ۹ ژوئن (۱۹ خرداد) در کوه‌های «سوسوز» واقع در بیست و پنج مایلی شمال‌غرب خوی تماس مجدداً برقرار شد، و این هنگامی بود که ستونی از پیاده‌نظام ارتش ایران از پهلو زیر رگبار گلوله و نارنجک قرار گرفت. پس از این برخورد بارزانی‌ها متوجه شمال‌شرق و ارتفاعات آن شدند. در ۱۰ ژوئن (۲۰ خرداد) در بیست و پنج مایلی (چهل کیلومتری) جنوب‌شرقی آرارات، مشرف به درهٔ ارس و مرز اتحاد شوروی واقع در ده مایلی (شانزده کیلومتری) آن، رؤیت شدند. راهپیمایی عملاً پایان گرفته بود، دویست و بیست مایل (حدود سیصد و پنجاه کیلومتر) راه در عرض چهارده روز پیموده شده بود. در ۱۰ ژوئن (۲۰ خرداد) ملامصطفی دو نفر را به درون خاک شوروی فرستاد.

طی پنج روز متعاقب آن واحدهای ارتش ایران از خوی و ماکو به حرکت درآمدند تا مواضع بارزانی‌ها را محاصره کنند. اما وقتی در ۱۸ ژوئن به کنار ارس رسیدند که آنها دو روز پیش از آن از مرز گذشته بودند، و چند تفنگ و نارنجک و دو مغروق از خود به جا گذاشته بودند. این درست در نقطهٔ مقابل پاسگاه مرزی شوروی به نام «ساراچلو» بود. ملامصطفی و یارانش تا یازده سال و چهار ماه بعد به وطن بازنگشتند.»[1]

بارزانی‌هایی هم که پس از کودتای سال ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم از اتحاد جماهیر شوروی به عراق بازآمدند، و عده‌ای از آنها متعاقب وقایع بعد در ایران اقامت گزیدند نیز خاطراتی از این راه‌پیمایی می‌دهند. نگارنده با تعدادی از آنها دیدار کرد. یکی از آنها آقای کاظم شانه‌دری است که در پیوند با جریان راه‌پیمایی، پس از گذاشتن از رود ارس، چنین می‌گوید:

«بارزانی‌های گرسنه و بی‌رمق، به همراه تعدادی زخمی، که این شرایط

---

1. ***The Kurdish** Republic of 1946*, Oxford University Press,1963, pp. 126-291

دشوار و پرمخاطره را با دلیری و جانفشانی پشت‌سر گذاشته بودند و انتظار استقبال و پذیرایی از کشور میزبان داشتند، مدتی در اردوگاههای آذربایجان نگهداری می‌شدند تا سرانجام مقامات آذربایجان شوروی موافقت کردند که این عده، یک دوره آموزش نظام ببینند که شاید روزی به عنوان یک نیروی رزمنده، در کردستان وارد عمل گردند. بارزانی‌ها مدت ۱۸ ماه در باکو به آموزش نظامی اشتغال داشتند، سپس آنها را به همراه ۲۰ تن افسر آذربایجانی که همه از مربیانشان بودند به شهر «چرچیک» در حومه تاشکند پایتخت ازبکستان فرستادند و ۷ ماه بقیه دوره آموزش را در این شهر گذراندند.

ملامصطفی رانیز از افرادش جداکردند ومدت ۳ سال‌به «قره قالپاق» واقع‌در نزدیک دریاچه آرال در جمهوری ازبکستان تبعید نمودند. دو رزمنده بارزانی را بنام سعید ملاعبدالله و زیاب دُزْ بارزانی را بعنوان خدمتکار همراه او کردند.

پس از مرگ استالین، در دوران زمامداری خروشچف، دولت شوروی در صدد دلجویی از بارزانی‌ها برآمد، و ملامصطفی و عده‌ای از شیوخ را به مسکو دعوت کرد. بعلاوه ۲۲۵ تن از بارزانی‌ها را برای تحصیل، به جمهوری‌های اروپایی و شهرهای: ورونژ، ساراتوف، گورکی، تامبوف و باشگیر فرستاد.

پس از کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در ژوئیهٔ ۱۹۵۸، ژنرال بارزانی، تلگرافی از پراگ برای رئیس‌جمهور قاسم مخابره کرد و اجازه خواست که بارزانی‌ها برای کمک به امر انقلاب، به عراق مراجعت نمایند. قاسم با درخواست او موافقت کرد. بنابراین آنها که مایل به بازگشت بودند و در جمهوری‌های اروپایی اتحاد شوروی می‌زیستند، به مسکو فرا خوانده شدند و بقیه که در ازبکستان ساکن بودند، در شهر «ویروفسکی» گرد آمدند. همگی با بار و بنه و زن و فرزند، از مسکو و ویروفسکی سوار راه‌آهن شدند و در بندر «اودسا» کنار دریای سیاه اجتماع نمودند. در اینجا ۴۶۰ نفر مرد بارزانی، ۱۰۸ زن روسی و ازبک و سایر ملل شوروی به همراه ۲۲۵ فرزند دو رگه سوار **کشتی «کروزیا»** شدند و از طریق دریای سیاه ـ بسفور ـ داردانل ـ مدیترانه ـ

کانال سوئز ـ دریای سرخ ـ اقیانوس هند و خلیج‌فارس، وارد بصره شدند. کشتی کروزیا این مسیر را ۱۶ روزه طی کرد. ۷ تن از بارزانی‌ها در شوروی ماندند و بیش از ۳۰ نفر در آنجا فوت کرده بودند.

ملامصطفی با هواپیما از پراگ به قاهره پرواز کرد و پس از ملاقات با جمال عبدالناصر به بغداد عزیمت نمود و مورد استقبال گرم مردم بغداد ـ اعم از کرد و عرب ـ و عبدالکریم قاسم قرار گرفت. پیشمرگه‌های بارزانی، پس از ۱۲ سال دوری از وطن، سرانجام در روز ۱۹۵۹/۴/۱۶ (۱۳۳۸/۱/۲۷) از ناو کروزیا پیاده و قدم به خاک وطن در بصره گذاشتند. طبیعی است که استقبال مردم بصره، حد و حصری نداشت.

* * *

با بازگشت ملامصطفی و همراهانش، واقعه‌ای که در بهار ۱۳۲۶ با راه‌پیمائی بزرگ و حماسی او از روستای «بیداو» آغاز شده و بعد از درگیری‌های مکرّر با ارتش‌های ایران و مرزداران ترکیه تا رود ارس ادامه یافت و به ۱۲ سال تبعید در اتحاد شوروی گره خورده بود پایان پذیرفت، و تاریخ بارزان و بارزانی، ورق و ورق‌های دیگری خورد و ماجرا و داستان‌های دیگری پدید آورد که تا به امروز همچنان بر دوام‌اند.

مرتضی زربخت
بهار ۱۳۷۵

روایت کاظم شاندری
از راه‌پیمایی

در ۲۷ آبان‌ماه ۱۳۷۳ فرصتی پیش آمد که در عظیمیهٔ کرج با آقایان کاظم شاندری و حسو میرخان، دو نفر از پیشمرگه‌های بارزانی که همراه مرحوم ملامصطفی بارزانی در سال ۱۳۲۶ قدم در آن مسیر سخت و طولانی نهاده و تا به‌آخر راه پیمودند مصاحبه‌ای انجام دهم. آقای کاظم شاندری که اینک ۶۴ سال دارد در آن هنگام جوان ۱۷ ساله‌ای بود و آقای حسومیرخان نیز که ۷۰ سال دارد در آن هنگام جوانی ۲۳ ساله بود که قبل از رفتن به عراق در فروردین ۱۳۲۶ در روستای انبی از ناحیه پهلو مجروح شده بود و در طول مراحل بعدی راه‌پیمایی نیز از عفونت جراحت در رنج بود. در این مصاحبه که با طرح پرسش‌هایی از آقای کاظم شاندری آغاز شد، برای یادآوری دقیقتر تاریخ رخدادها از روزشمار حاج احمد عقراوی (نگاه کنید به صص ۵۸ ـ ۵۵ همین کتاب) نیز استفاده شد. آقای عبدالرحمن پاشا خبرنگار و نویسنده کرد عراقی از استان دهوگ و سردبیر نشریه سپیده که به زبان کردی و عربی منتشر می‌شود موجبات این مصاحبه را که با حضور ایشان انجام شد فراهم آورده و دوشیزه مرجان ملاابراهیم که پدر ایشان نیز از همراهان این راه‌پیمایی بود و در قید حیات است نیز زحمت ترجمهٔ مصاحبه را عهده‌دار شدند که در اینجا از آنان تشکر می‌شود.

در ۱۹۴۷/۴/۱۶ (۲۷ فروردین ۱۳۲۶) خانواده های ما در درهٔ گادر بودند. رودخانه گادر واقع در غرب اشنویه و مرگور مرز ایران و عراق است. همان روز به افراد بارزانی گفته شد که ملامصطفی به عراق می‌رود ولی خود را تسلیم حکومت عراق نخواهد کرد. هر کس توانایی حمل سلاح دارد با ملامصطفی به عراق برود و هر که توانایی مبارزه ندارد همراه با خانواده‌اش خود را در اختیار نیروهای عراقی قرار دهد.

در آن روز که برف و باران بسیار می‌بارید، خانواده‌ها کوچ کردند و از رودخانهٔ گادر گذشتند. هر که به آن طرف مرز می‌رفت می‌بایست اسلحه خود را به نیروهای انتظامی عراق تحویل دهد و آن افرادی که قصد یاغی شدن داشتند در روی پل گادر خانواده و خویشاوندان خود را عبور داده و بازمی‌گشتند. همان روز بیشتر ما که جوان بودیم با عزم همراهی با ملامصطفی به سوی سرنوشت نامعلومی رفتیم. در روی ارتفاعات و در میان برف به چادرهای طهٔهرکی رسیدیم که شامل چند خانواده هرکی بود. چند تا چادر برپا کرده بودند که به هیچ وجه تکافوی تعداد پانصد نفری ما را نمی‌کرد و عدهٔ زیادی از افراد در بیرون چادرها ایستادند و حدود پنجاه ـ شصت نفر در زیر چادری رفتند. وضع بی‌اندازه نامساعدی بود. یعنی ضمن نداشتن سرپناه و سرمای شدید هوا، از نظر خورد و خوراک هم در وضع وخیمی بودیم. در حالی که عده زیادی از افراد ما در بیرون چادرها بودند، آن شب را به هر ترتیب بود صبح کردیم.

چون روز ۱۷ آوریل (۲۸ فروردین) برف زیادی باریده بود نتوانستیم حرکت کنیم. بنابراین آن روز و شب را نیز در آنجا ماندیم.

روز ۱۸ آوریل (۲۹ فروردین) که آسمان تا حدی صاف شده بود تصمیم به حرکت گرفتیم و از راهی بسیار سخت و دشوار که برف زیادی داشت گذشتیم. در مسیرمان که از ارتفاعات کوهستانی می‌گذشت از رودخانهٔ گادر گذشتیم که آب خیلی سردی داشت. بعدازظهر به چند خانواده که چادر زده بودند رسیدیم. آنها از افراد زروهرکی و وابسته به او بودند که از چنگ حکومت ایران گریخته بودند و هفت ـ هشت خانوار بیشتر نبودند که اطراف درهٔ گادر در مرز ایران و عراق و اطراف کوه نازدارداغ پراکنده شده بودند. هر پانصد نفر در آنجا مهمان شدیم. هیچ

زمانی آن شب از خاطره‌ام نمی‌رود. شب بسیار سردی بود، به‌خصوص که قبلاً از آب گذشته بودیم و همه لباس‌هایمان خیس شده بود.

صبح روز ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین) دوباره به راه افتاده و به چادرهای دیگری رسیدیم. چادر زروهرکی هم آنجا بود. آن روز، روز خوبی بود و برف نمی‌آمد.

دستهٔ ما، دستهٔ شیخ عمر شاندری شامل ده نفر بود و به اتفاق دستهٔ میرزاآغا مرگسوری که بیست و پنج نفر می‌شد با هم بودیم. ملامصطفی یک تفنگ دموکرات به ما داده بود که با یک گوساله و یک پیت گندم عوض کردیم. گندم را به جای نان روی ساج برشته کردیم. به علت کم بودن حرارت آتش یک طرف گندم‌ها خام و نپخته و طرف دیگر آن سوخته بود. گندم‌ها را تقسیم کردیم و هر کس سهم خود را در جیب خود ریخت. گوشت گوساله را هم خوردیم و آن شب را به صبح آوردیم.

صبح ۲۰ آوریل (۳۱ فروردین) به طرف عراق راه افتادیم و به بالای قلهٔ نازدارداغ صعود کرده و از آنجا به طرف پایین مسیر درهٔ خواکورک سرازیر شده و وارد خاک عراق شدیم. پس از گذشتن از یک منطقه جنگلی در آن ناحیه، دیدیم که ملامصطفی نشسته و افراد در اطرافش حلقه زده‌اند. هوا مناسب و خوب و از سرمای آن کاسته شده بود. هنوز ظهر نشده بود که ملامصطفی خواست تا همهٔ فرماندهان گروه‌ها برای شور و اتخاذ تصمیم درباره مسیرهای بعدی جمع شوند. فرماندهان آمدند و من نیز ناظر مذاکرات آنها بودم. ملامصطفی گفت: امروز، ۲۰ آوریل (۳۱ فروردین ۱۳۲۶) وارد خاک عراق شده‌ایم. به نظر شما کدام مسیر را انتخاب کنیم مناسب‌تر است؟ آیا به پیران‌مَران و مسان (از دهات مَرگِسور) برویم یا روستاهای دیگر؟ عده‌ای گفتند قربان بهتر است

به طرف منطقهٔ گردی و روستاهای شروِن، کِلَت و دهات اطرافش برویم (از روستاهای ترکیه). ولی اسعدخوشاوی که یکی از فرماندهان بالا بود با حاجی حیدر و چند نفر دیگر گفتند نظر ما این است که به منطقهٔ مِزوری از جمله روستاهای اَرگوش، مِزور ـ شیوه ـ پِندرو ـ دِزو (منطقه بارزان) برویم. ملامصطفی گفت آن روزی که ما به پیران مَران و مَسان برویم در همان روز یا حداکثر یک روز بعد بین ما و قوای عراقی جنگ رخ خواهد داد در نتیجه ملامصطفی و دیگران ترجیح دادند به منطقهٔ مزوری بروند نه به منطقه مرگسور و یا گردی.

گفتگو که تمام شد برخاستیم و هر کدام به سوی دسته های خود راه افتادیم. از خواکورک سرازیر شده و یک نفس تا صبح بدون استراحت راه‌پیمایی کردیم. صبح ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) در طلوع آفتاب به روستای موسلوک وارد شدیم. در موسلوک تنها یک خانه بود و نه بیشتر. ملامصطفی در کنار خانه زیر درخت گردو نشسته بود و پیشمرگه‌ها در اطراف اطراق کردند. ملامصطفی اجازه نداد احدی داخل آن خانه شود. هیچ چیز برای خوردن نداشتیم. ساکنین آن خانه برای ما از ماش و ارزن آش درست کردند. ضمناً ده ـ پانزده عدد گوسفند برای خوراکمان نزد ملامصطفی آوردند. آنها را بین گروه‌ها قسمت کردند که به ما هم گوسفندی رسید. برای خوردن آش هیچ بشقاب و قاشقی نداشتیم تنها بعضی‌ها فنجانی همراه داشتند که از آن برای صرف آش ارزن و ماش استفاده کردند. صاحبان آن خانه محبت و خدمت زیادی درحق ما انجام دادند و از ما که حدود پانصد و دو تا پانصد و چهار نفر بودیم کسی نبود که برای خوردن چیزی گیرش نیامده باشد. البته نه به آن اندازه‌ای که سیر شوند ولی به هر صورت گرسنگی‌مان رفع شده بود. البته ناگفته نماند که

این نظم و ترتیب را مدیون عده‌ای بودیم که مسئولیت تقسیم عادلانه غذا بین گروه‌ها را به عهده داشتند.

بعدازظهر روز ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) موسلوک را پشت‌سر گذاشتیم. شب را در کوه استراحت کرده و روز بعد راه افتادیم و شب به روستای آرموش رسیدیم. هوا خوب بود و آتش روشن کردیم.

روز ۲۳ آوریل (۳ اردیبهشت) از آرگوش راه افتاده و به روستای بَنه رفتیم که جزو منطقه خواکورک است و به آن می‌گویند بنهٔ خواکورک. این آبادی هجده ـ نوزده خانوار داشت و از روستای موسلوک بزرگتر بود. اهالی آنجا هر کدام خوراک ها را جلوی در خانه خود جمع کرده بودند و حَدو پَریه که از فرماندهان بود خوردنی‌ها را به این نحو تقسیم می‌کرد: می‌پرسید شما چند نفرید؟ ما هم می‌گفتیم پانزده یا بیست نفریم و او به تعداد افراد غذا را به نماینده هر گروه تحویل می‌داد. غذا آش ماش یا عدس یعنی غذاهای مایعی بود بدون نان. گروه ما ده نفر و جز چند فنجان ظرفی نداشتیم که آش را در آن بریزیم. سهم ما ده نفر را در کاسه‌ای ریختند و هر کس سهم خود را از کاسه به داخل لیوان خود می‌ریخت و می‌خورد. به من گفتند تو چه می‌کنی؟ گفتم سهم مرا کف دستم بریزید. نمی‌دانستم چقدر گرم است و می‌سوزاند. از این دست به آن دست ریختم و مقداری از آن به زمین ریخت و بچه‌های دیگر به کارم خندیدند. به هر صورت هر کس چیزی نصیبش شد.

روستای بَنِه در دامنه کوه آودَل‌کودی واقع شده که جزو منطقه خواکورک است. ملامصطفی مایل نبود بیش از این در آنجا بمانیم زیرا عشیره برادوست که در اطراف آن دشت بودند با قوای بارزانی سابقه دشمنی داشتند و احتمال داشت که جنگی فیمابین رخ دهد که بارزانی از

آن پرهیز می‌کرد. بعدازظهر از بنه حرکت کردیم و از روستاهای دریاسور و چناری گذشتیم و شب به روستای حیات رسیدیم از آنجا هم گذشتیم و به نهری رسیدیم که از درهٔ رَشْ سرازیر می‌شد و به رودخانه حیات که رود بزرگی بود متصل می‌شد. همگی از آن رودخانه گذشتیم. ناگفته نگذارم که قبلاً ملامصطفی به حسین گوزَلا بگ‌زادهٔ عشیره برادوست پیغام داده بود که با چند نفر از عشیره خود برای راهنمایی ما بیایند. او هم با آنکه میانهٔ خوبی با ملامصطفی نداشت شب هنگام به اتفاق چهار نفر از افراد خود که آشنایی کامل با منطقه داشتند برای راهنمایی بارزانی‌ها آمد.

ما از دشت برازگر (منطقهٔ برادوست) گذشتیم و از کنار پاسگاه عراقی کانی‌رش در پایین کوه عبور کرده و از آنجا به طرف دشت مَرگِسور رفتیم و از آن دشت هم گذشتیم. با وجود خستگی مفرط بدون استراحت مجبور به راه‌پیمایی بودیم زیرا قوای عراقی در اطراف و نزدیکی‌های ما بودند.

با طلوع آفتاب روز ۲۴ آوریل (۴ اردیبهشت) به روستای دریاسور رسیدیم که ده ـ پانزده خانوار جمعیت داشت. البته ارزاق چندانی نداشتند تا غذای پانصد نفر را تأمین کنند اما هر چه داشتند برای ما آوردند. این روستا رود پرآبی داشت که مرز عراق و ترکیه را تشکیل می‌داد. هوا بسیار خوب بود و ما از صبح تا غروب توانستیم همگی به آب بزنیم و از رودخانه بگذریم. البته روستاییان دریاسور برای عبور از رودخانه به ما کمک کردند. من ناچار شدم چند بار از رودخانه بگذرم تا همه وسائل و اسلحه و لباسها را به آن طرف رودخانه برسانم.

از اینجا داخل خاک ترکیه شدیم و به سمت مغرب، به طرف کوه گُوَند ـ که دو اسم دارد گُوَند یا ژول ـ پیش رفتیم. بین کوه گوند و کوه **منکور که خاک ترکیه است** عشیرهٔ سالاری که جزو عشایر گردی‌ها **هستند ساکن**

می‌باشند. این عشیره که در خاک ترکیه زندگی می‌کند، از نظر اعتقادی از خانواده بارزانی که پیرو طریقت شیوخ نقشبندی هستند، پیروی می‌کنند. ما شبانه از آنجا گذشتیم.

صبح روز ۲۵ آوریل (۵ اردیبهشت) افراد ما به گردنه زِتْ که مرز عراق و ترکیه است، رسیدند و مجدداً وارد خاک عراق شدیم. در آنجا یک پاسگاه شرطه عراقی بود و پلیس ها شبانه در مسیر ما کمین کرده بودند. درگیری‌ای روی داد و جلودارهای ما که همگی اهل ارگوش بودند غافلگیر شدند و طی یک زدوخورد مختصر یک پلیس کشته و دو نفر اسیر شدند. یکی از افراد پلیس با خلیل ارگوشی درگیری تن به تن پیدا کرد و چون خلیل از او قوی‌تر بود او را مغلوب کرد و به هلاکت رساند. یکی از افراد ما هم زخمی شد. مجروح ما نوجوانی بود از کردهای اهل گردیای ترکیه از روستای کُلِت، که همراه پدرش به ما ملحق شده بود. او از ناحیه دست دچار خونریزی شد و تا به روستای ارگوش برسیم، درگذشت. این اولین برخورد ما با قوای عراقی بود.

غروب بود که بقیه افراد به منطقه درگیری رسیدند و از آنجا به چراگاه بیه واقع در پشت گردنهٔ زِت که جزو خاک ترکیه است رفته و در آنجا اطراق کردیم. ملامصطفی گفت که گروه‌ها باید از هم جدا و بین دهات تقسیم شوند. قرار شد اسعد خوشاوی با افرادش به منطقهٔ ولات به روستاهای سیلکی، پندرو، دِزو و سپیندار که خودش هم اهل آنجا بود، بروند. مستو میروزی با افرادش به منطقهٔ میروز، بوسه، بژیان، بَرکل بروند و ملامصطفی با تفنگچی هایش به روستای اَرگوش رفتند و من هم با آنها بودم.

لازم به ذکر است که آرایش نیروها برای راه‌پیمایی‌ها و تقسیم وظایف به قرار زیر مشخص شده بود: جلودار ما قوای مسیح مامند، مستو میروز (که با دوازده نفر از افرادش در عراق به ما پیوسته بود) و ارگوشی‌ها بودند. بعد از آنها مَلاشنی با افرادش و بعد ملامصطفی بود با افرادی چون محمد امین میرخان و ابراهیم رش و افراد دولَمَری که همیشه با ملا مصطفی بودند و بعد نیروهای ما به فرماندهی شیخ عمر شاندری و عده‌ای دیگر.

روز ۲۵ آوریل (۵ اردیبهشت) به ارگوش رسیدیم. گروه پانصد نفری ما بیست و پنج روز در این منطقه و در بین دهات تقسیم شده بود و حکومت عراق هنوز آمادگی نداشت با ما درگیر شود. وقتی اطلاع یافت که مجدداً از ترکیه وارد عراق شده‌ایم هیئتی به سرپرستی علی‌بک قَمْچَرَش برای مذاکره، و در واقع ارزیابی نیروهای ما نزد بارزانی فرستاد. این علی‌بک خیلی بی‌رحم و ظالم و از دشمنان خونی بارزانی‌ها بود. خودش از کردهای سلیمانیه بود که در جنبش سال‌های ۱۹۳۴ ـ ۳۵ و ۳۶ میلادی به رهبری خلیل خوشوی، فرماندهٔ ارتش آن منطقه بود و عده‌ای از افراد بارزانی به دست او کشته و چند نفر هم به دستورش اعدام شده بودند. از جمله افرادی مانند عمر اوسمری، ملازاده بیه و عمر هوستانی. در آن سال‌های جنبش هنگامی که ملامصطفی در سال ۱۹۳۳ از تبعید سلیمانیه گریخت و پاسگاه ریزان را تصرف کرد همین شخص مجروح و اسیر شد و ملامصطفی از کشتن او خودداری و او را آزاد کرد و همین فرد امروز برای پی بردن به توان رزمی ما و همچنین شناخت مسیرهای آینده به ارگوش آمده و با ملامصطفی ملاقات کرد. او یکی از بارزانی‌ها را به نام ولی بَیانی که در گادر تسلیم شده و در دیانا تحت نظر بود، همراه خود

آورد ولی وقتی پی برد ملامصطفی قصد مبارزه دارد و پیشمرگه‌ها هم سلاح و مهمات خوبی دارند، مراجعت کرد.[۱]

در این هنگام نیروهای ارتش و شرطه عراقی در سه جبههٔ رواندوز، آکری و آمدی پیشروی خود را آغاز کردند. آنها در جبههٔ آکری نیروهای خود را به طرف دره هوره فرستادند و در جبههٔ آمدی نیز به سمت منطقه چه‌یی پیشروی کردند و قوای متمرکز در رواندوز به طرف شیروان بزرگ آمد. ما بیست و پنج روز در ارگوش بودیم و بقیه پیشمرگه‌ها در روستاهای اطراف.

میرزاآغا با تفنگچی‌هایش در منطقه چه‌یی بالای کوه سرخین‌گه‌ل مشغول پاسداری و حراست بودند که شبانه دو نفر از جاش‌ها به نام میرزاآغا ارگوشی و محمدامین چیوی (دو تا میرزاآغا نام برده شد که اولی یکی از فرماندهان ما بود و دومی از ارگوش و جاش بود) قوای ارتش را راهنمایی و به دسته میرزاآغارشو حمله کردند. در این جنگ به جز میرزاآغا که جراحتی سطحی برداشت تلفات دیگری وارد نیامد. به تدریج درگیری به نزدیکی ما رسید و قرار بود فردا به ارگوش حمله کنند.

اکنون بعد از چهل و هفت سال به خاطر می‌آورم که در ارگوش کنار جویباری پایین خانهٔ سعید عبدالوهاب درکنار ملامصطفی نشسته بودیم که مردی از میان منطقه گردی‌ها آمد و مقداری توتون و نامه‌ای به بارزانی داد. گمان می‌کنم اسم آن قاصدحسن بود. او گفت: دولت ترکیه قوای زیادی به مرز عراق آورده و مرزداران ایرانی هم همه راه‌ها را بسته و

---

۱. **تفنگ** برنوی بلند و کوتاه، طپانچه، نارنجک و یک قبضه مسلسل که در خواکورک **عراق بجا گذاشتیم**. طپانچه‌ها کلت بودند. اکثر ماها خنجر داشتیم. نارنجک‌ها را از مهاباد **آورده** بودیم و بعضی از فرماندهان دوربین داشتند.

مسدود کرده‌اند و راه شما به کلی بسته شده است. **ملامصطفی وقتی نامه** را خواند تنها گفت: گوش بده ببینم پس جنگ چه خواهد شد؟

بارزانی بعداً به افراد گفت روی پل باسیا و به روستای دِرِه که شیخ سلیمان آنجاست بروند. ما با گروه شاندری و سعید ولی‌بگ شبانه به پل باسیا رفتیم که روی رودخانه باسیا قرار داشت. ما از منطقه مزوریا می‌گذشتیم و از روی پل به روستاهای استون و ناف چلا و دره که منطقه هرکی‌ها بود رفتیم.

روز ۱۹ مه (۲۹ اردیبهشت) بود که به دره رسیدیم. ملامصطفی نیز به آنجا رسیده بود که دوباره هیئتی از طرف حکومت عراق به ریاست سینوی تووی از شهر آمیدی برای مذاکره آمدند که در واقع برای پی بردن به نیروهای بارزانی بود و بدون حصول نتیجه مراجعت کردند.

ملامصطفی به افراد سعید خوشاوی و مستومیروز خبر فرستاد که آنها هم به دره بیایند. تا بارزانی مسیر حرکت را تعیین نمی‌کرد هیچ‌کس نمی‌دانست به کدام سوی خواهیم رفت. به محض ورود افراد اسعد خوشاوی به دره، هواپیماهای عراقی ظاهر شدند. دوازده فروند هواپیما با بمب و مسلسل حمله را شروع کردند و چون پناهگاهی نبود از افراد اسعد خوشاوی دو نفر کشته و هفت نفر مجروح شدند.

روز ۲۰ مه (۳۰ اردیبهشت) از روستای دره خارج شدیم و به روستاهای استون و ناف‌چلا رفتیم. در اینجا بود که هفده نفر در روستای استون از ما جدا شدند. آنها از گروه بیری بودند.[1] عده‌ای از قوای ما در

---

۱. آقای حسومیرخان در توضیح افزودند: «آنها از حرکت ما بی‌خبر بودند و جا ماندند. به این ترتیب که سه روز بعد از حرکت ما به سمت ترکیه آمده بودند که به ما ملحق شوند ولی **چون** ما را نیافتند یاغی شدند. اما به سبب این که توان مقاومت **طولانی در مقابل قوای عراق را نداشتند** تسلیم شدند.»

بالای کوهی در اطراف روستای بیداو به هم رسیدند. غروب بیستم بود که خاک عراق را پشت سر گذاشته و به سمت روستای بیداو پیش رفتیم.

روستای بیداو که درست در نقطه مرزی عراق و ترکیه قرار دارد ۲ قسمت است: بیداو عراق و بیداو ترکیه و دارای کوه بلندی است به نام کوه بیداو.

روز ۲۱ مه (۳۱ اردیبهشت) به روستای بیداو رسیدیم که در پایین کوه بیداو قرار گرفته و تنها راه عبور ما ناگزیر از قله کوه بیداو که خیلی مرتفع بود وبرف زیادی داشت میگذشت. این ناهموارترین و سخت ترین مسیر ما بود. کوه بیداو را کوه چهار چَل هرکی نیز میگویند و چهارچَل بمعنای چهار قلّه است. اینک در خاک ترکیه بودیم. نزدیک غروب مسیح مامند با عده‌ای پیشمرگه و تعدادی از افراد روستای بیداو عازم کوه بیداو شدند تا پله‌کانی روی برف ایجاد کنند و افراد بتوانند خود و تجهیزاتشان را از آنجا بگذرانند. بعد از آن افراد پیشمرگه جهت عبور از گردنه و قله براه افتادند. از روی آن پله‌کان ها عبور کردیم و به گردنه رسیدیم. از آنجا تا قله صخره‌ای بود که دو نفر از مجروحین همراه، بهیچوجه قادر به عبور از آن صخره نبودند. ملامصطفی در پایین صخره آن دو زخمی را به اهالی روستا تحویل داد تا چنانچه توانستند از آنها نگهداری کنند و در غیر این صورت برای معالجه به قوای عراقی تحویلشان دهند. اهالی روستا هم مدت سه روز آنها را پنهان کردند و سپس تحویل نیروهای عراقی دادند. دولت عراق آنها را مداوا و زندانی کرد که یکی از آنها در زندان مرد و دیگری زنده ماند.

همیشه ده ـ پانزده نفر زخمی داشتیم که برحسب مقدورات سواره و یا پیاده همراه ما می‌آمدند. چنانچه راه مساعد بود، سواره می‌آمدند و اگر عبور مشکل بود آنها را روی داربست با شانه حمل می‌کردیم. همین

حسو میرخان که اینجا نشسته است قبل از رفتن به عراق در آنبی از ناحیه پهلو زخم برداشته و از محل زخم خونابه می‌آمد و بعد از ورود به شوروی توانست محل زخم گلوله را معالجه نماید. نام دیگر زخمی‌ها عبارت بود از حالی محمدخلانی، مصطفی رشوله لوکی، شیخ عمر ملاشاندری (پسرعموی خودم)، صالح‌خان، غزالی میرخان، محمّدامین حسن خلانی و تعدادی دیگر.

برگردیم به عبور بارزانی‌ها از کوه بیداو. ما از روی پله‌کان های یک متری که درست کرده بودند صعود کرده تا به دَری‌کَر (به معنای فارسی تَنگهٔ کَر) رسیدیم. تقریباً یک کیلومتر از تنگه را از روُی پله‌کان‌های برفی گذشتیم. ازبالا تا پایین آن کوه تقریباً پنجاه تا صخره داشت و در هر مسیری که عبور می‌کردیم پله‌کان برفی درست کرده بودند. به افراد گفته شده بود که نه به پایین نگاه کنید و نه به پشت‌سر خود والا سقوط خواهند کرد و چنانچه کسی سقوط کرد مبادا به دنبالش بروید چون تکّه‌تکّه خواهید شد. با رنج فراوان از تنگه کر گذشته و به جایی رسیدیم که برف نداشت. در آنجا جمع شدیم اما چند نفر از ما جا مانده بودند. در این هنگام مشاهده کردیم که چند نفر به طرف ما می‌آیند. ابتدا گمان کردیم سربازان ترک هستند لکن معلوم شد همان پیشمرگه‌های خودمان هستند که فکر می‌کردیم جا مانده‌اند.

از آنجا به سمت روستای بائی حرکت کردیم. مسیر ما باز هم پوشیده از برف بود. شبانه از مراتع گُوروک گذشتیم و باران نم نم می‌آمد.

روز ۲۲ مه (اول خرداد) به روستای بائی وارد شدیم و چند ساعت در آنجا ماندیم. آنگاه شبانه خارج شده و به سوی گردنه چوخ حرکت کردیم و از آنجا سرازیر شده و وارد منطقهٔ شار شدیم که مکان امنی بود.

نگهبانان ما اطلاع دادند که پنج نفر از ژاندارم‌های ترک می‌آیند. ملامصطفی گفت اگر به شما نزدیک شدند آنها را خلع سلاح کنید و چنانچه تسلیم نشدند تیراندازی کنید اما آنها برای تعقیب ما نیامده بودند و بی‌آنکه به ما نزدیک شوند، گذشتند. در همین هنگام دو خرس به میان افراد گروه ما آمدند ولی چون ژاندارم‌ها در آن نزدیکی بودند جرأت تیراندازی نداشتیم. راهنمایان ما سه نفر از ساکنین روستای کردنشین بائی ترکیه بودند. راهنمای ما گفت چنانچه به گردنهٔ چوخ برویم ممکن است دچار کمین دشمن و مین شویم. لکن راهی هست که قاچاقچیان از آنجا می‌گذرند. کمی سخت و دشوار، اما سالم و امن است. شب به طرف مغرب و سرچشمهٔ گوره راه افتادیم و ساعتی بعد به آنجا رسیدیم. راهنما گفت باید از مرداب بزرگی عبور کنیم و تأکید کردند هر کجا که راهنما پا می‌گذارد شما هم باید از جای پای او عبور کنید. هر کس در مرداب گیر بیفتد نابود خواهد شد. ما به دنبال راهنما داخل مرداب شدیم. فاصلهٔ زیادی را در مرداب طی کردیم. مرداب گل و لای سیاهی داشت و پاها و لباسمان را گل‌آلود کرد. به هر ترتیبی بود از مرداب گذشتیم و آن طرف در منطقهٔ دِزاگوره دیدیم که ملامصطفی نشسته و پیشمرگه ها در حال استراحت هستند. ملامصطفی نگاهی به ساعت انداخت و گفت مدت عبور افراد ما از مرداب چهار ساعت و بیست دقیقه به درازا کشیده است. این یکی از راه‌های بسیار سختی بود که طی کردیم و همه به سلامت گذشتیم و حالا می‌بایست تا هوا سرد نشده به طرف کوه آسن‌گرا برویم.

روز ۲۳ مه (۲ خرداد) درجهت مشرق حرکت کرده و بالای کوه آسن‌گرا رفته و ظهر به آنجا رسیدیم. هیچ غذایی با خود نداشتیم. در اینجا هواپیماهای ترکیه رسیدند. دو عدد بمب انداخته و قدری هم با

مسلسل‌هایشان تیراندازی کردند و رفتند. در این حمله به نفرات ما آسیبی نرسید. هوا که تاریک شد به طرف کوه اِسپیرز راه افتادیم که تماماً پوشیده از برف بود و استراحتی نداشتیم.

روز ۲۴ مه (۳ خرداد) به قلهٔ اسپیرز که مرز ایران و ترکیه است صعود کردیم.

روز ۲۵ مه (۴ خرداد) تا غروب آفتاب در راه بودیم و شب را هم بدون غذا و خوراک در آن دشت بسر بردیم.

روز ۲۶ مه (۵ خرداد) به طرف روستاهای بیدکار و جرمی حرکت کرده و وارد خاک ایران شدیم. بنابراین نفرات بارزانی غروب ۲۰ مه (۳۰ اردیبهشت) وارد خاک ترکیه گردیدند و صبح ۲۶ مه (۵ خرداد) خاک ترکیه را پشت‌سر گذاشته و وارد سرزمین ایران شدند. این قسمت از راه‌پیمایی پیشمرگه ها یکی از دشوارترین مراحل بود و با آنکه درگیری چندانی با قوای ترکیه نداشتیم مدت شش روز به درازا کشید.

روز ۲۶ مه ۱۹۴۷ میلادی (۵ خرداد ۱۳۲۶) نفرات ما به روستاهای بیدکار و جرمی در خاک ایران وارد شدند. روستای بیدکار با آنکه پنج-شش خانه داشت اما خالی از سکنه بود. لکن جرمی روستای آبادی بود و عشیره هرکی در آنجا ساکن بودند. آن‌قدر خسته و گرسنه بودیم که حدّ نداشت. ملامصطفی که قبلاً به آنجا وارد شده بود مقداری خوراک برای افرادی که در راه بودند فرستاد تا قدرت حرکت پیدا کنند.

همان روز جرمی را پشت سر گذاشتیم و به سوی دشت تَرگِوَر میان بیگ‌زاده‌ها رفتیم. هنگامی که ما در پایین کوه بودیم مردی برای نوری بیگ‌زاده خبر برده بود که جرمی شلوغ شده و نیروی مسلحی در آنجا جمع شده‌اند. نوری‌بیگ گفته بود بروید ببینید شاید دوباره ملامصطفی

سروکله‌اش پیدا شده باشد. وقتی آن مرد برای خبرگیری آمد افراد ما دستگیرش کردند ولی همراهان او فرار کردند.

روز ۲۷ مه (۶ خرداد) به روستای تِلُو رفتیم و ملامصطفی هم به روستای اَنْبی رفته و عده‌ای هم به روستای بِله‌چوک رفتند. در هر صورت آن شب را در آنجا ماندیم تا در معرض دید بیگ‌زاده‌ها و هرکی‌ها نباشیم. خلاصه هیچ استراحتی نداشتیم و دوباره راه افتادیم و به طرف عشیره دری‌ژوری که شامل چند روستا می‌شد رفتیم و این عشیره مابین عشیره های شکاک، هرکی و بگزاده زندگی می‌کردند. از کوه بالا رفتیم. از قلهٔ آن کوه، دشت سومای که منطقه عشیره شکاک می‌باشد زیر پایمان بود.

روز ۲۹ مه (۸ خرداد) از کوه سرازیر شده و از چند روستا گذشتیم و غذا خوردیم و ملامصطفی هم به روستای سِرو و روستای حسن‌تلو (بیگ‌زاده) رفت. تنگ غروب بود که راهنمای ما که از روستای بائی داوطلبانه ما را همراهی کرده بود از ما خداحافظی کرد و برگشت. ما دو ـ سه ساعت در روستای سرو توقف داشتیم و شبانه از دشت سومای گذشتیم.

روز ۳۰ مه (۹ خرداد) حوالی ظهر در دامنه کوهی وارد دو روستا شدیم که نام آنها به خاطرم نمانده. خوراکی صرف کردیم و مشاهده شد که روی ارتفاعات مقابل ماکه مسیرمان از آنجا می‌گذشت حدود صد نفر سوار از کوه بالا می‌روند. ملامصطفی که با دوربین شاهد جریان بود گفت راه عبور ما را سد می‌کنند و به مستومیروز گفت با تعدادی از تفنگچیان خود از راه مرز ترکیه به پشت‌سر آنها بروند تا آنها را از دو سو زیر آتش قرار دهیم و میدان را خالی کنند. مستومیروز با افرادش به دنبال این

مأموریت رفتند و پس از چند دقیقه درگیری سواران شکاک شکست خورده، فرار کردند. این درگیری تلفاتی نداشت. این شکاک‌ها از عشیره عبدوی بودند که در سال ۱۹۱۴ هنگامی که شیخ عبدالسلام برادر ملامصطفی در راه بازگشت از سفری که به دعوت دولت روسیه بدانجا کرده بود، عازم بارزان بود مهمان این عشیره شد و آنها به عثمانی‌ها خبر دادند و عساکر عثمانی برای دستگیری آنها حمله کردند. در ضمن درگیری دو نفر از همراهان شیخ عبدالسلام شهید و بقیه دستگیر شده و شیخ عبدالسلام و عزیز گوهار و محمدامین باب‌سیفی را عثمانی‌ها در موصل به دار آویختند.

این عشیره شکاک که به جنگ ما آمده بودند از همان عبدوی‌ها بودند. بعد از فرار آنها، ما از کوه صعود کرده و به روستای بالکان سرازیر شدیم. این روز ۳۱ مه (۱۰ خرداد) بود.

۱ ژوئن (۱۱ خرداد) به روستای دلزی رفتیم و مقداری غذا خورده و استراحت کردیم. از جرمی تا دلزی شب و روز درحال حرکت بودیم و استراحتی نداشتیم.

۲ ژوئن (۱۲ خرداد) به روستای حاجی چیتکو رفتیم.(در نقشه حاجی جفان است).

۳ ژوئن (۱۳ خرداد) رفتیم به روستای هَوْلُران. (در نقشه هبلران است).

۴ ژوئن (۱۴ خرداد) به روستای برِشخوران در مرز ترکیه رفتیم. ما در این منطقه در ارتفاعات مرزی حرکت می‌کردیم و غذای خود را از روستاهای ایران تأمین می‌نمودیم. قوای مسلح ایران با وجود نفرات بی‌شمار و تجهیزات مدرن، از قدرت عملیاتی ضعیفی برخوردار بود و

عشایر کرد هم فقط تظاهر به همکاری با ارتش ایران می‌نمودند و در هیچ جبهه‌ای با ما مقابله جدّی نکردند. ارتش ترکیه از قدرت بیشتری برخوردار بود و هواپیماهای ترک اغلب در ارتفاعات ترکیه به سراغمان می‌آمدند لکن اثری از ما نمی‌یافتند. نفرات ما در این منطقه مرزی به‌طور زیگزاگ حرکت می‌کردند.

۵ ژوئن (۱۵ خرداد) از برِشخوران خاک ترکیه را میان‌بر زدیم و وارد درهٔ قطور در خاک ایران شدیم. این منطقه خطرناک‌ترین مناطق برای قوای بارزانی بود چون ارتش ایران با تجهیزات و واحدهای زیادی اعم از پیاده و سوار و توپخانه و خمپاره و ارابه جنگی برای ایجاد سد غیرقابل عبور یک خط دفاعی فوق‌العاده تشکیل داده بود.

۶ ژوئن (۱۶ خرداد) با این حال ما شبانه از کوه سرازیر شدیم و از راهی که از ایران به ترکیه می‌رفت گذشتیم. بعد از کوه بالا رفته تا به رودخانه رسیدیم که آب زیادی هم نداشت. از آب گذشتیم و وارد روستای کَلت شده و خط دفاعی خوی به قطور را پشت‌سر گذاشتیم. در روستای کلت غذا خورده و تا بعدازظهر استراحت کردیم. آن‌وقت هر پانصد نفر از کوه مرتفعی که بعد از کلت بود بالا رفتیم و روی سنگ‌ها نشستیم. از دور در سمت شمال در فاصلهٔ خیلی دور دو قله مثل دو کله قند دیده می‌شد. ملامصطفی دوربین انداخت و تیمور و بیجان را صدا کرد (این ۲ نفر از شکاک‌های منطقه بودند که به قوای بارزانی پیوسته و همراه ما به شوروی آمدند. ضمناً چون به منطقه آشنایی داشتند راهنمای ما هم بودند.) ملامصطفی از بیجان پرسید نام این دو کوه چیست؟ بیجان **گفت** آگری داغ است که یکی آگری‌داغ کوچک و دیگری آگری‌داغ بزرگ **است (منظور آنها** همان آرارات است) آگری‌داغ کوچک در خاک ایران

است و آگـری‌داغ بـزرگ در خـاک تـرکیه و راه مـا از آنـجا **مـی‌گذرد.** ملامصطفی پرسید تا آنجا چند فرسخ راه است؟ بیجان جواب **داد هفت** روز راه است. درست هم می‌گفت چون بعد از هفت روز بـه آن **مـنطقه** رسیدیم.

۷ ژوئن (۱۷ خرداد) به سوی روستای اَلَنْد رفته و هنگام ظهر بـه دو روستای بَله‌رَش و بله‌سور که در مرز ایران و ترکیه واقع است رسیدیم **و تا** سپیدهٔ صبح استراحت کردیم. اهالی از ما خوب پذیرایی کردند.

۸ ژوئن (۱۸ خرداد) صبح به سمت مغرب راه افتاده و بعد از **مـدت** کوتاهی راه خود را به سمت شمال تغییر دادیم و به ییلاق حاجی‌بک که خیلی مرتفع و بسیار زیبا بود، رسیدیم. در سمت شمال صدها چادر برپا کرده بودند، سئوال کردیم اینها کیستند؟ گفتند از عشایرند که برای ییلاق به کوهستان آمده‌اند.

۹ ژوئـن (۱۹ خـرداد) از بـالا بـه طـرف چـادرها سـرازیـر شـدیم. ملامصطفی رفت به چادر مصطفی‌بک رئیس عشـایر. بـعضی از **مـا** بـه چادرها رفتند و برخی دیگر به روستا. اهالی اینجا از نظر خورد و خوراک از ما خوب پذیرایی کردند.

۱۰ ژوئن (۲۰ خرداد) از محل استقرار عشـایر گـذشتیم و بـه سـوی روستای عیاری رفتیم. هنوز غروب نشـده بـود کـه در پـایین کـوه بـه دو روستای ترک‌نشین وارد شدیم که اهالی تـخلیه کـرده بـودند و خـالی از سکنه بود. مشغول تهیه غذا بودیم که سواران عشایری از پشت سر **به ما** نزدیک شـده و عـقبهٔ مـا بـا آنـها درگـیر شـدند و صـدای تـیرانـ**دازی را** می‌شنیدیم.

۱۱ **ژوئن** (۲۱ خرداد) عده‌ای از افراد ما به بالای کوه مقابل **رسیدند و**

با سواران عشایری به زد و خورد پرداختند. روی جاده‌ای‌که از خوی به ماکو می‌آمد قوای زیادی از ارتش دیده می‌شد که همراه با پنج عدد تانک و توپ و ماشین‌های مملو از سرباز به ما نزدیک می‌شدند. افراد ما روی کوهی که به نظرم نام آن قزل‌داغ بود و زیاد هم مرتفع نبود و صخره‌های بلند نداشت موضع گرفتند. ملامصطفی گفت هرکس که در توان خود می‌بیند برود و بجنگد. جنگ اصلی ما با ارتش ایران در آنجا رخ داد. کسانی چون مستومیروزی، مسیح مامند، مَل میری، لافکو و سعیدعمر با افراد زبده خود داخل کارزار شدند و تعداد دیگری مثل مصطفی عبدالله و میرزاآغا در دشت می‌جنگیدند. در اینجا که میدان کوچکی بود هریک از پیشمرگه‌ها در جایی می‌جنگیدند. در آخر حدود شصت جسد شمارش شد. تعدادی از نیروهای مقابل نیز به اسارت درآمده بودند.

هنگامی که درگیری به پایان رسید تقریباً غروب شده بود. بر رودخانه‌ای که از سمت ماکو جریان داشت، پلی وجود داشت که افراد می‌بایست از روی آن عبور کنند. از ماکو تعدادی شتر می‌آمد که برای ارتش ارزاق حمل می‌کرد. مستومیروزی و افرادش به کاروان شترها حمله کردند و آنها راکشتند. نعش این شترها که قبل از پل در روی جاده افتاده بود باعث شد که تانکها متوقف شوند و برای عبور به خارج جاده بروند و از پل بگذرند امّا کامیون‌ها وقتی به نعش شترها رسیدند متوقف گردیدند. در آنجا بود که افراد مستومیروزی و مسیح مامند کامیون‌ها را زیر آتش گرفتند و آن تلفات و شکست سنگین نصیب ارتش شد. البته من شخصاً در این درگیری شرکت نداشتم و واحد ما در عقب بود. مستومیروز و مسیح مامند با نفراتشان پل را تصرف کردند. در جنگ شدیدی که برای تصرف پل رخ داد چند نفر از قوای ارتش کشته شدند و بقیه فرار کردند.

پل به تصرف پیشمرگه‌ها درآمد. مستومیروز و افرادش از پل گذشتند امّا ملامصطفی و عده زیادی این‌طرف رودخانه مانده بودند. شب‌هنگام تانک‌ها به سمت پل آمده و شروع به بمباران مواضع ما نمودند. افراد ما در تاریکی نزدیک پل کامیون‌های حامل سربازان را غافلگیر کرده و با نارنجک و تفنگ به آنها حمله کردند. عده‌ای از آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند.[1] شیخ سلیمان و اسعد خوشاوی از ما جدا شده بودند و مکانشان نامشخص بود. معرکه عجیبی بود. راهنمایی داشتیم به اسم میرزاعبدی که اسبی هم داشت. او گفت من راهنمای منطقه هستم. او ما را به طرف رودخانه هدایت کرد و گداری را به ما نشان داد. در تاریکی از آن گدار توانستیم به آب بزنیم و از رودخانه بگذریم. قوای ارتش علی‌رغم آن‌که در آن حوالی متمرکز شده امّا چندان سراسیمه و وحشت‌زده بودند که قادر به عکس‌العملی نبودند. ملامصطفی در وسط یعنی در قلب سپاه بود. دسته مستومیروزی و مسیح مامند پیش‌قراول بودند که پل شوط را تصرف کردند. گروه شیخ‌عمر شاندری که من هم در آن گروه بودم در عقب سپاه بود.

۱۳ ژوئن (۲۳ خرداد) همگی از رودخانه گذشته و به بالای گُرده‌ای صعود کردیم در آنجا به شیخ سلیمان و اسعد خوشاوی و همراهانشان پیوستیم. ملاّمصطفی از دیدن آنها خیلی خوشحال شد. هنگامی که ارتش اطلاع یافت که آنها از رودخانه گذشته‌اند دست به تیراندازی زد و یکی از پیشمرگه‌ها به نام محمد ملامحمّد شهید شد و جسد او در آنجا باقی ماند ولی میرزاآغا رفت و تفنگ او را آورد.

در کنار رودخانه راهی بود که ما می‌بایست به سرعت از آن طریق دور

---

۱. در این درگیری چهارده نفر از افراد گروه مستومیروز زخمی شدند امّا کشته‌ای نداشتیم.

می‌شدیم چون قوای ارتش با ارابه و کامیون از آنجا به ما نزدیک می‌شدند. هنگام غروب از آن جاده بالا رفتیم و یکی از افراد ما به نام حاجی گوزی که در درگیری شب قبل زخمی شده بود درگذشت و جسدش را دفن کردیم. سپس راه خود را به سمت شمال ادامه دادیم و از کوهی بالا رفتیم و از آنطرف به طرف روستایی به نام هاسون سرازیر شدیم. قبل از رسیدن به روستا، از آنجا به ما تیراندازی کردند ولی توجهی نکردیم و داخل روستا شدیم. ظهر به آنجا رسیدیم. ملامصطفی اخطار کرد که هرکس به اندازه خوراکش مصرف کند و گوسفند زیادی ذبح نکنند که اسراف باشد و تأکید داشت به مال و اموال اهالی هم دست نزنید. زیر درخت‌های هاسون اطراق کرده بودیم که هواپیماها در آسمان ظاهر شدند و به ما حمله کردند. در این حمله هوایی مَل محمد امین لِری که از فرماندهان ما بود و در درگیری شوط زخمی شده بود مجدداً تیر خورد و صالح نیز مورد اصابت قرار گرفت و هردو کشته شدند. آنها آخرین تلفات ما بودند. در این مسیر ده ـ پانزده کیلومتری چهار کشته دادیم: محمد ملاّمحمد، حاجی گوزی، مَل محمد امین‌لِری و صالح. در اینجا متوجه شدیم که سه نفر از افراد مستومیروزی مفقود شده‌اند و معلوم نبود چه بر سرشان آمده. آنها از آب گذشته ولی ناپدید شده بودند. ملامصطفی گفت: ما می‌مانیم تا بدانیم که این سه نفر چه سرنوشتی پیدا کرده‌اند. آیا اسیر یا کشته و یا مجروح شده‌اند؟

۱۴ ژوئن (۲۴ خرداد) بنابراین، این روز را هم در هاسون ماندیم تا آنکه آن سه نفر به ما پیوستند. معلوم شد.راه را گم کرده و میان عشیره جلالی رفته بودند. ملامصطفی خیلی خوشحال شد. در اینجا باز هم هواپیماها به ما حمله کردند. از هاسون خارج شده و به سمت منطقهٔ

عشیره کرد جلالی حرکت کردیم. جلالی‌ها عشیرهٔ کوچندهٔ حَشَم‌داری بودند که در کنار رود ارس زندگی می‌کردند و تابستان‌ها برای چرای گوسفندان به‌طرف کوهستان‌های مرزی ترکیه کوچ می‌نمودند. عمرآغا رئیس ایل جلالی از طرف دولت ایران متهم به همکاری با بارزانی‌ها بود. بنابراین ما به هر خانه‌ای که در روستاهای آنها می‌رفتیم می‌گفتند چیزی برای خوردن نداریم که به شما بدهیم. جلالی‌ها بدترین رفتار را با ما کردند و لقمه‌ای نان به ما ندادند ما هم از ترس ملامصطفی جرأت نداشتیم به آنها زور بگوییم. ما تا ظهر آنجا ماندیم و عمرآغا به ملامصطفی گفت شما بروید بجنگید و ما به شما کمک خواهیم کرد. بعدها فهمیدیم که به ما خیانت کرده و ورود ما را به ارتش ایران اطلاع داده است. شب‌هنگام از آنجا حرکت کردیم و یک کیلومتر پایین‌تر به عده‌ای از کوچنده‌ها برخورد کردیم که چند رأس بز و گوسفند به ما دادند و ما هم گاوی داشتیم که سر بریدیم و خوردیم امّا باز هم نیمه‌گرسنه بودیم.

۱۵ ژوئن (۲۵ خرداد) به طرف رود ارس رفتیم که چند خانه خراب و متروک در آنجا بود. در اینجا میرحاج، خیکی را که همراه خود داشت باد کرد و به همراه لافکو (آسوری) و محی‌الدین بابازاده که از افسران فرقه دموکرات آذربایجان بود با شنا از ارس عبور کردند تا برای پذیرش ما با مرزداران شوروی مذاکره نمایند. بعد از چندساعت آنها به همان ترتیب مراجعت نموده و نظر مرزبانی شوروی را چنین بیان داشتند: ما از مسکو کسب تکلیف خواهیم کرد و تا رسیدن پاسخ چنانچه افراد شما به این‌طرف رودخانه بیایند مانع آنها نخواهیم شد امّا اجازه نداریم برای عبور از ارس به شما کمکی بکنیم.

ما گرسنه و تشنه در آن کلبه‌های خرابه و متروک بی‌حال دراز کشیده بودیم و هفده نفر از ما با الاغ و استر برای تهیه خوراک از عشایر منطقهٔ جلالی رفتند. متأسفانه هیچ‌کس در آنجا نمانده بود و حشم و آذوقه را با خود برده بودند. فرستادگان غروب، دست‌خالی برگشتند.

۱۶ ژوئن (۲۶ خرداد) ملاّمصطفی گفت ما نمی‌توانیم مدت طولانی در انتظار پاسخ مسکو و کمک شوروی‌ها بمانیم چون از گرسنگی و حمله قوای ارتش تلف خواهیم شد. سپس به پیشمرگه‌ها رو کرد و گفت هرکس قدرت دارد برود این اطراف و چند تنه درخت قطع کرده بیاورد. با آن‌که از بی‌غذایی قدرت حرکت نداشتیم ــ چون دو ـ سه روز بود هیچ نخورده بودیم ــ چند نفر داوطلب شدند و رفتند دنبال این مقصود و بعد از مدّتی با چند شاخه تیر به روی دوش ظاهر شدند. میرحاج که در این راه‌پیمایی دوراندیشی کرده و سه پوست بز به صورت خیک تدارک دیده بود بادشان کرد و تیرها را به صورت چهارضلعی بروی آنها بستند و کف آن را پوشاندند تا به صورت کَلَک درآمد. آن‌وقت افراد با سلاح‌ها و تجهیزاتشان به نوبت سوار کَلَک می‌شدند و به آن سوی ارس می‌رفتند. سپس یک نفر کَلَک خالی را برمی‌گرداند. به این ترتیب تا روز بعد حدود صد نفر از کسانی که شنا می‌دانستند از آب گذشتند چون ملامصطفی می‌گفت کسانی که شنا نمی‌دانند سوار نشوند.

۱۷ ژوئن (۲۷ خرداد) امروز یکی از افراد ما به نام سلیم‌خان بیروی از اهالی مرگسور گداری پیدا کرد که به دادمان رسید و عبور ما را که به معجزه می‌مانست تسهیل کرد چون سه روز بود که هیچ غذایی نخورده بودیم و شنا هم نمی‌دانستیم. حدود چهارصد نفر باقیمانده از آن گدار عبور کردیم و ملامصطفی نفر آخری بود که از ارس گذشت. در مجموع

پانصد و چهار نفر از ارس گذشتند، که فقط نام پانصد و دو نفر آنها به‌طور رسمی ثبت شد (دو نفر دیگر از کردهای شکاک بودند.) در این سفر به غیر از کردها یک نفر آسوری بود به نام لافکو که در قونسولگری شوروی در ارومیه مترجم روسی بود. نفر دوّم محی‌الدین بابازاده از ارومیه از افسران فرقه دموکرات بود که در شوروی فوت کرد. این دو نفر به اتفاق میرحاج افسر کرد عراقی و مورد اعتماد و مشاور ملامصطفی، اوّلین نفراتی بودند که برای مذاکره با مرزداران شوروی و به امید دریافت تجهیزات عبور، با شنا از رود ارس گذشتند. نفر سوّم سعیدمحمود از فداییان آذربایجان بود که به عراق برگشت و نفر چهارم یک فدایی آذربایجانی به نام رضا بود که در شوروی ماند. در این روز دو نفر از ما هنگام عبور به آب افتادند که نزدیک بود غرق شوند امّا ملامصطفی به دادشان رسید و با شال خود آنها را از آب بیرون کشید.

* * *

به این ترتیب راه‌پیمایی حماسی ملامصطفی بارزانی و همراهانش در خاک ترکیه و ایران که در اوایل خرداد ۱۳۲۶ از روستای بیداو واقع در مرز ترکیه و عراق آغاز شد و پس از طی پانصد کیلومتر راه پرپیچ و سخت کوهستانی و جنگ و گریز در ۲۶ خرداد ۱۳۲۶ به کنارهٔ رود ارس منتهی شد، به پایان آمد. این راه‌پیمایی بیش از بیست روز طول کشید و بارزانی‌ها به‌طور متوسط روزانه بیست کیلومتر طی طریق کردند.

روزشمار راه‌پیمایی[1]

۲۸ فروردین ۱۳۲۶ (۱۷ آوریل ۱۹۴۷)	حرکت به سمت خانه‌های طه هرکی و تجمع درآنجا.
۳۰ فروردین (۱۹ آوریل)	حرکت به طرف چادرهای زرو هرکی.
اول اردیبهشت (۲۱ آوریل)	حرکت به سوی خواکورک در خاک عراق.
اول اردیبهشت (۲۱ آوریل)	ورود به روستای موسلوک.
۲ اردیبهشت (۲۲ آوریل)	ورود به روستای اَرگوش.
۳ اردیبهشت (۲۳ آوریل)	ورود به روستای بَنِهْ، این سه روستا جزو منطقه خواکورک است.

۱. روزنگار میرحاج احمد عقراوی افسر کرد عراقی و همراه و مشاور مورد اعتماد **ملامصطفی** تحت عنوان «کاروان تاریخی بارزانی‌ها به‌سوی اتحاد جماهیر شوروی» به نقل از **مجلهٔ سپیده** شمارهٔ ۶، پاییز ۱۹۹۴ (عربی ـ کردی) به سردبیری **عبدالرحمن پاشا**.

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل)	حرکت به روستای دریاسور. از رودخانه گذشتیم و از شب تا صبح در راه بودیم. در گردنهٔ زِت با شرطه‌های عراق درگیر شدیم. یکی را کشتیم و دو نفر اسیر گرفتیم. یکی از ما کشته شد.
۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل)	حرکت به منطقهٔ مِزوری و در آنجا بین روستاها تقسیم شدیم. حدود یک‌ماه در این منطقه به‌سر بردیم تا آنکه ملاّمصطفی پیغام فرستاد که همه در اَرگوش جمع شوند.
۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۶ (۱۹ مه ۱۹۴۷)	به سوی ارگوش حرکت کرده و به روستای دره وارد شدیم که‌هواپیماهای عراقی به ما حمله کردند دو نفر از ما کشته و چهار نفر زخمی شدند.
۳۰ اردیبهشت (۲۰ مه)	ورود به روستای اِستون.
۳۱ اردیبهشت (۲۱ مه)	ورود به روستای بیداو در مرزترکیه
اول خرداد (۲۲ مه)	به روستای بائی وارد شدیم.
۲ خرداد (۲۳ مه)	از کوه آسن‌گرا صعود کردیم وشبانه ناحیهٔ گَوَر را طی کردیم.
۳ خرداد (۲۴ مه)	از قلّهٔ آسپی‌ریز در مرز ایران وترکیه صعود کردیم.
۴ خرداد (۲۵ مه)	تا تاریکی غروب **راه‌پیمایی کردیم و به**

	دشتی رسیدیم که‌بدون خوراک و **غذا تا** صبح درآن دشت به سر بردیم.
۵ خرداد (۲۶ مه)	از ترکیه وارد خاک ایران شدیم وبه روستای جرمی منطقه عشایرهرکی رسیدیم.
۶ خرداد (۲۷ مه)	ورود به روستای [ناخوانا، احتمالاً بیدکار]به طرف بیگ‌زاده، نوری‌بیگ که ازدستمان گریخت و ما در آنجااطراق کردیم.
۷ خرداد (۲۸ مه)	ورود به دشت بله‌چوک.
۸ خرداد (۲۹ مه)	ورود به روستای حسن‌تِلوسیروی.
۹ خرداد (۳۰ مه)	حرکت به طرف منطقهٔ شکاک‌ها. عشیره عمرخان شکاک سد راه‌ما شدند که از دور به آن‌ها تیراندازی کردیم.
۱۰ خرداد (۳۱ مه)	به طرف بالکان حرکت کردیم.
۱۱ خرداد (۱ ژوئن)	حرکت به سمت روستای دِلزی.
۱۲ خرداد (۲ ژوئن)	حرکت به روستای حاجی‌چیتکو.
۱۳ خرداد (۳ ژوئن)	حرکت به طرف روستای‌هَوْلران.
۱۴ خرداد (۴ ژوئن)	حرکت به‌سوی برشخوران
۱۵ خرداد (۵ ژوئن)	حرکت به درّهٔ قطور.

۱۶ خرداد (۶ ژوئن)	حرکت به روستای کَلِتْ.
۱۷ خرداد (۷ ژوئن)	حرکت به اَلَنْد و بَله‌سور.
۱۸ خرداد (۸ ژوئن)	حرکت به ییلاق حاجی‌بک که‌بسیار قشنگ و سرزمین سبز وخرّمی بود.
۱۹ خرداد (۹ ژوئن)	حرکت به سوی چادرهای‌مصطفی‌بک که همگی گریختند.[این قسمت مورد تأیید کاظم شاندری نیست]
۲۰ خرداد (۱۰ ژوئن)	از جادهٔ ماکو گذشتیم و رفتیم به‌روستای عیاری.
۲۱ خرداد (۱۱ ژوئن)	به روستایی وارد شدیم و شب‌در آنجا ماندیم.
۲۲ خرداد (۱۲ ژوئن)	قوای ارتش ایران راه ما را سدّکردند. جنگ شدیدی رخ داد که‌عده زیادی از آن‌ها کشته و زخمی و عده‌ای را هم اسیرکردیم و اسلحه و مهمات زیادی به چنگمان افتاد. مل‌میری از فرماندهان ما زخم برداشت. آن‌ها غروب مجدداً به ما حمله‌کردند و این حمله در دشت‌بدون صخره و جنگل انجام شد.ما شبانه به سمت رودخانه ماکوحرکت کردیم. در اینجا قوای مادو شاخه شد. قسمتی به سمت‌پل رودخانه و **قسمت دیگر**

به‌سوی منطقهٔ کم‌عرض‌رودخانه رفتند. نیمی از ما ازرودخانه گذشتند و هنگامی که درگیری اتفاق افتاد عده زیادی ازقوای ارتش کشته شدند و از پیشمرگه‌های ما نیز یک نفر کشته و دوازده نفر زخمی‌شدند. با وجود تمرکز قوای ارتش توانستیم از رودخانه‌بگذریم.

۲۳ خرداد (۱۳ ژوئن) وارد روستای ترک‌نشین هاسون‌شدیم و مورد حمله هواپیماهاقرار گرفتیم. مل‌میری که قبلاً مجروح شده بود مجدداً مورداصابت قرار گرفت و کشته شد.ما دو روز در روستای هاسون ماندیم.

۲۴ خرداد (۱۴ ژوئن) حرکت به طرف چشمه‌ای که درمیان درختان جاری بود.هواپیماها برای یافتن ما آمدند امّا چون استتار کرده بودیم ما را نیافتند. تا غروب آن روز در آنجاماندیم و شب حرکت کردیم.

۲۵ خرداد (۱۵ ژوئن) حرکت به طرف ایل جلالی. یک‌روز در آنجا ماندیم.

۲۶ خرداد (۱۶ ژوئن) حرکت به طرف رود ارس که‌چند خانه قدیمی و متروکه درآنجا بود. سه روز در آنجا بدون‌خورد و خوراک سر کردیم.

۲۶ و ۲۷ و ۲۸ خرداد (۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ژوئن)

از رودخانه ارس گذشتیم وداخل خاک شوروی شدیم که‌اسلحه و مهمات را از ما گرفتند.

بخش دوم

اسناد



گزارش عملیات

۱

ستاد نیروی کردستان، رکن ۲، رضائیه، شمارهٔ ۲٦۷۸۸ / د، ساعت ۲۱/۰۰، مورخه ۲٦/۳/۷

اطلاعیهٔ شمارهٔ ۱

وضعیت ۲۴ ساعت اخیر نیرو و لشگر ۴ رضائیه را ذیلاً اعلام می‌دارد:

۱. ساعت ۲ روز ششم به ستاد لشگر در رضائیه اطلاع رسید که ساعت ۲ همان روز عده بارزانی به جرمی آمده ۲۰ سر گوسفند غارت کرده‌اند.

۲. بلافاصله از امیر قوه عراق اطلاع رسید که بارزانی‌ها از عراق به ترکیه **فرار کرده** ممکن است به خاک ایران بیایند.

۳. ساعت /۱۳ پسران نوری‌بیگ و هرکوبیگ (بیگ‌زاده) به ستاد آمده ورود بارزانی‌ها را به خوشکی شش کیلومتری جنوبی امبه [انبی] اظهار کردند.

۴. ساعت /۱۴ همان روز پسر نوری‌بیگ اطلاع داد که بارزانی‌ها از **خوشکی** به سمت امبه مشغول پیشروی هستند.

۵. از مجموع این جریانات معلوم شد از مرز ترکیه از طریق برده سورچای **وارد** ایران شده و عده آن‌ها قریب ۴۰۰ نفر است.

۶. بلافاصله ساعت ۱۴/ یک پرواز اکتشافی از روی ارتفاعات در روی ارتفاعات مرزی و آبادی‌های نامبرده اجرا به علت وجود ابر نتیجه از اکتشاف به عمل نیامد.

۷. بلافاصله سروان عدل ضرابی با رشیدبیگ و پسران نوری‌بیگ به ستاد احضار، دستور اعزام ۱۰۰ نفر تفنگچی به موانا داده شد. نامبردگان ساعت ۱۸/ حرکت تا ساعت ۲۲/ لرنی و ساعت ۵½ صبح گردنه گرده‌پیچ به وسیله آن‌ها اشغال گردید. در همین اوقات ستونی مرکب از دو گردان پیاده (گردان اصفهان و گردان ۲/ و آذرپاد)، یک دسته توپخانه و چهار ارابه، یک دستگاه بیسیم تشکیل صبح امروز با ۱۸ دستگاه کامیون به سمت لرنی عزیمت و تا ساعت ۱۷½ در لرنی مستقر و فردا در موانا متمرکز خواهد شد.

۸. امروز ساعت ۱۲/ نوری‌بیگ به تلگرافخانه حاضر و کاغذی‌که ملامصطفی به او نوشته بود در مورد اینکه نامبرده در بین او و دولت واسطه شود به نامبرده ملتجی گردیده. ساعت ۱۶/ نیز کاغذی از ملامصطفی خطاب به‌لشگر تحت همین عنوان که مقصود از آمدن من تسلیم به دولت شاهنشاهی است به ستاد لشگر رسید که به نامبرده پاسخ داده شد بدون قید و شرط فوری به رضائیه حرکت نماید. ولی به نظر لشگر مقصد نامبرده اغفال و وقت‌گذرانی است بدین‌جهت به ستون اعزامی دستور شد از حرکت به سمت موانا تسریع تا بر اثر فشار بیشتر زودتر بتوان به نتیجه رسید.

۹. آخرین پرواز اکتشافی روز قبل حاکی است که در اطراف طلوع و امبه عناصری مشکوک دیده شد به محض مشاهده هواپیما خود را مخفی کردند و قریب ۱۵ نفر از اشرار در جنوب طلوع روی ارتفاع داخل سنگر مشاهده شد ولی تمرکز مهمی از اشرار دیده نشد. همچنین با وجود پرواز پست بهواپیما تیراندازی نکردند.

۱۰. آخـرین اطـلاعاتی‌که در سـاعت /۲۱ از سـتون تـرگور رسـیده ملامصطفی تا ساعت /۲۰ امبه را ترک و به خانکی رفته و عده‌ای از افراد خود را به نازلوچای برده. با این ترتیب مقصد آن‌ها رفتن به سمت شمال، دسته‌بندی با عشایر مختلف شمالی و غربی رضائیه است.

فرمانده لشگر ۴ و نیروی کردستان، سرلشگر همایونی.
رییس ستاد لشگر ۴ و نیروی کردستان، سرهنگ ستاد فیوضی.

۲

ستاد نیرو و لشکر ۴ رضائیه، رکن ۳، رضائیه، شمارهٔ ٦۴۴ /ه/ ساعت ۲۴ مورخه ۲٦/۳/۹

مرحلهٔ سوم عملیات، دستور عملیاتی شمارهٔ ۱

۱. وضعیت عمومی

الف. اطلاعات‌از دشمن: طبق اطلاعیه پیوست (شماره ۲)

خلاصه آنچه که از وضعیت بارزانی‌ها استنباط گردیده درنظر دارند خود را سریعاً به مرز ماکو بازرگان برسانند.

ب. قوای خودی به شرح زیر متمرکز هستند:

ماکو: دو گردان پیاده، یک دسته خمپاره‌انداز، یک آتشبار ۷۵، یک اسواران سوار، یک دستگاه بی‌سیم.

سیه چشمه: یک گردان پیاده، یک دسته توپخانه ۷۵، دو ارابه، یک دستگاه بی‌سیم.

قره ضیاءالدین: یک گروهان پیاده و یک گروهان مسلسل از گردان ۲ هنگ ۱۲.

خوی: یک گروهان پیاده از گردان ۱ هنگ ۱۲.
قطور: یک گردان پیاده.
بین راه خوی و قطور: یک گردان پیاده، یک دسته خمپاره، یک دسته توپخانه ۷۵، یک اسواران سوار.
شاهپور: یک گردان پیاده منهای یک گروهان ـ یک گردان سوار.
ترگور: دو گردان پیاده، یک دسته خمپاره‌انداز، ۴ دستگاه ارابه، یک دسته توپخانه ۷۵، یک دستگاه بی‌سیم.
مرگور: دو گردان پیاده، یک دسته خمپاره‌انداز، دو دستگاه ارابه، یک اسواران سوار، یک دستگاه بی‌سیم.
اشنویه: یک گردان پیاده، یک دسته خمپاره‌انداز (یک گردان از این ستون ساعت ۲ ـ ۲۶/۳/۹ به رضائیه وارد شده)
گردان سوار هنگ ۵ لرستان با یک دستگاه بی‌سیم امروز از مرز خانه به نقده آمده.

۲. تدبیر فرماندهی

الف. مسدودنمودن راه عبور بارزانی‌ها به سمت شمال روی درهٔ خوی به قطور مرز.
ب. تعاقب سریع بارزانی‌ها از جنوب به وسیله ستون ترگور ضمن تقویت ستون نامبرده. در اجرای نظریه فوق آرایش زیر اتخاذ می‌گردد.

۳. اجرا

الف. ستون دره قطور مرکب از ۴ گردان پیاده، یک دسته خمپاره‌انداز (گردان ۳ ـ هنگ ۱۰ فعلاً در قطور ـ گردان ۱ هنگ بهادر ـ گردان ۲ هنگ ۲۲ ـ گردان ۱ هنگ آذرپاد) ۴ دستگاه ارابه، یک آتشبار ۷۵ کوهستانی (آتشبار سروان کوپال) یک دسته سوار از هنگ سوار کردستان، یک دستگاه بی‌سیم، به فرماندهی سرهنگ پیاده نیساری و معاونت سرهنگ پیاده فولادوند.

مأموریت: با اتخاذ آرایش مناسب و اشغال نقاط حساس مسدودکردن راه عبور و جلوگیری از نفوذ بارزانی‌ها به سمت شمال[1]

ب. ستون ترگور مرکب از گردان‌های ۲ و ۳ هنگ ۶ آذرپاد، گردان ۲ اصفهان، یک دسته خمپاره‌انداز از هنگ آذرپاد دو دستگاه ارابه، یک دسته توپخانه ۷۵ و یک دستگاه بی‌سیم بفرماندهی سرهنگ ستاد سردادور.

مأموریت: تعاقب سریع بارزانی‌ها و رساندن آن‌ها به موضع قطورچای برای واردکردن ضربات سخت و نابودکننده به آن‌ها. ضمناً فرمانده این ستون از ۱۲۵ نفر سواران شکاک به سرپرستی سرگرد سوار صلح‌جو و ۱۰۰ نفر سواران هرکی و بیگ‌زاده به سرپرستی ستوان ۱ سوار اردلان در رده اول ستون مربوطه در تماس بارزانی‌ها استفاده می‌کند. مجموعه این دو ستون تحت سرپرستی سرتیپ بیگلری معاون لشگر ۴ رضائیه خواهد بود نامبرده باید ستاد خود را از افسران ستاد لشگر و آمادگاه و مخابرات با مراجعه بمتصدیان مربوطه تشکیل دهد و دو دستگاه ارابه و یک دستگاه بی‌سیم در اختیار نامبرده خواهد بود.

ج. هنگ سوار فوزیه منهای یک اسواران و یک دسته مسلسل مأمور ستون مرگور به فرماندهی فرمانده هنگ مربوطه در شاهپور متمرکز شده انتظامات ناحیه را حفظ و عنداللزوم تقویت یکی از ستون‌ها، در درجه یکم ستون متعرض جنوبی و درجه دوم ستون قطورچای انجام داده و به عنوان احتیاط متحرک در دست سرپرست ستون‌های مزبور خواهد بود.

---

۱. این دستورالعمل خط‌خوردگی داشته و روی آن نوشته شده است: «بین خوی و قطور و مرز کلیه نقاط و مواضع موجوده طوری اشغال گردد که دیگر راه نفوذی برای بارزانی‌ها به سمت شمال باقی نماند.»

د. ستون مرگور با ترکیبات فعلی که دارد (گردان‌های نادری و آهن، یک‌دسته خمپاره، دو دستگاه ارابه، یک دستگاه بی‌سیم) و یک اسواران‌سوار و یک دسته مسلسل از هنگ فوزیه مأموریت مسدودکردن معابر دالامپر و بزسینا در جنوب ستون ترگور.

ه. ستون سیه‌چشمه مرکب از گردان ۱ هنگ بهادر منهای یک گروهان (یک گروهان در زورآباد است) یک‌دسته توپ ۷۵ و دو دستگاه ارابه، یک دستگاه بی‌سیم تحت فرماندهی سرگرد یاسائی.

مأموریت: تشکیل خط دوم در عقب موضع قطور و جلوگیری از هرگونه نفوذی که ممکن است از طرف بارزانی‌ها به سمت شمال بشود.

و. ستون ماکو مرکب از گردان ۱ هنگ ۱۲، گردان ۲ هنگ ۲۷، یک دسته خمپاره‌انداز اصفهان، آتشبار ۷۵ سروان رئیسیان، دو دستگاه ارابه، یک دستگاه بی‌سیم، تحت فرماندهی سرهنگ سوار مظفری.

مأموریت: اشغال‌نمودن کلیه گذرگاه‌های حساس بین بازرگان و پل‌دشت که تا به حال شناسایی شده به منظور تشکیل یک خط سدکننده نهایی.

ز. ستون قره ضیاءالدین مرکب از یک گردان دو گروهانه هنگ ۱۲ کرمانشاه. گردان مزبور یک گروهان خود را که در خوی پادگان است به‌قره ضیاءالدین احضار می‌نماید مجموع سه ستون بالا (سیه‌چشمه ـ ماکو ـ قره ضیاءالدین) تحت سرپرستی سرتیپ زنگنه فرمانده تیپ رضائیه خواهد بود. نامبرده ستاد خود را از بین افسران ستاد تیپ مربوطه انتخاب خواهد نمود. یک دستگاه بی‌سیم و دو دستگاه ارابه جنگی در اختیار نامبرده گذارده می‌شود.

ح. اسواران‌های سوار کردستان که در ماکو و سیه‌چشمه وخوی متمرکز هستند در قره ضیاءالدین جمع شده و احتیاط متحرکی را در دست سرپرست ستون‌های شمالی با دراختیارداشتن یک دستگاه بی‌سیم تشکیل می‌دهند.

۴. احتیاط نیرو

گردان پیاده کسر خدمت، دو دستگاه ارابه، یک دسته توپخانه ۷۵ سروان فرسیو، آتشبار ۱۰۵ بلند موتوری.
احتیاط نیرو هم در موقع لزوم در سمت معینه مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

.۵

اشغال موضع قطورچای و کلیه نقل و انتقالات باید تا ساعت ۱۲ روز خاتمه یافته باشد.

۶. هواپیمایی:

گروه هوایی طبق دستورات اکتشافی که روزانه صادر می‌گردد صبح و عصر به اکتشاف پرداخته ضمناً مأموریت‌های لازم ترفیقی و بمباران را برحسب وضعیت انجام می‌دهد.

۷. ارتباط:

ارتباط ستون‌ها با مرکز نیرو و ستاد لشگر به وسیله بی‌سیم باضافه ستون‌هایی که در محور جاده رضائیه ـ شاهپور ـ خوی ـ قره‌ضیاءالدین ـ ماکو هستند علاوه بر بی‌سیم از تلگراف و تلفن نیز استفاده خواهند کرد. ارتباط بین ستون‌ها و واحدهای هر ستون بایستی به وسیله کلیه وسائل مخابراتی که در اختیار آن‌ها می‌باشد به خصوص آیینه و چراغ و امربر بین گروهان‌ها برقرار گردد.

فرمانده نیرو و لشگر ۴ آذربایجان، سرلشگر همایونی
رییس ستاد نیرو و لشگر ۴ ـ سرهنگ ستاد فیوضی

۳

ستاد نیرو و لشکر ۴، رکن ۲، رضائیه، شمارهٔ ۲۷۰۰۰، ساعت ۲۴، مورخهٔ ۲۶/۳/۹

اطلاعیه شمارهٔ ۲

بارزانی‌ها که تا روز ۳۱ فروردین‌ماه براثـر ضـربات و فشـارهای مـتوالی ستون‌ها و نیرو خاک کشور شاهنشاهی را اجباراً ترک کـردند قسـمتی از آن‌ها با شیخ احمد و چند نفر دیگر از رؤسای ایل به دولت عراق تسلیم لیکن ملامصطفی با عدهٔ زبده قریب ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر از طریق خاکورک باکره داخل خاک عراق می‌شود.

در ظرف یکماهه اخیر اکثراً با پلیس و شرطه عراق در جنگ وگـریز بوده تلفاتی می‌بینند. اخیراً به خاک ترکیه وارد و در آنجا نیز بر اثر تصادف با مأمورین داخلی و مرزی ترکیه بین آن‌ها زدوخوردهایی شده و تلفاتی دیده‌اند.

روز ۶ خرداد ساعت ۲ بارزانی‌ها از طریق دره هارونه از مـرز ایـران گذشته پس از اجرای یک دستبرد بـه جـرمی و بـردن ۲۰ سـر گـوسفند مطمئن می‌شوند که در ترگور قوایی نبوده و با خیال راحت وارد آن ناحیه می‌شوند بلافاصله آبـادی‌های امـبه، چـمن، قـرانـی، تـولگی، سـلینک، مسینک را اشغال می‌کنند.

روز ۷ نامبرده کاغذی توسط نوری‌بک فرستاده و از او تقاضا کرده که واسطهٔ بین ایران و ایل بشود. نوری‌بک شخصاً همان روز به ستاد حاضر شده و مراتب را به همین ترتیب بیان نمود. به نامبرده دستور شد شرحی به ملامصطفی نوشته و به او تذکر دهد باید در ظرف ۲۴ ساعت به رضائیه آمده بدون قید و شرط تسلیم شود.

روز قبل نیز شرحی به همان ترتیب به سـرهنگ سـردادور نـوشته و

تقاضا نموده بود که او حاضر به تسلیم است ولی مقرر گردد یک افسر ارشد و یکی از رؤسای عشایر واسطه بین او و دولت شده ترتیب کار او را بدهد. ولی با سوابق گذشته ملامصطفی و قرائن و شواهدی که در دست است نظر ملامصطفی اصولاً اغفال و اتلاف وقت و طفره و تعلل است.

روز ۸ بارزانی‌ها محال ترگور را تخلیه و با عبور از نازلوچای به‌سمت سومای برادوست حرکت می‌نمایند. ظهر روز ۸ صبح ۲۶[1] ارتفاعات کل شیخان و کرتش و قریه سرو را اشغال و عده دیگرشان درصدد ادامه حرکت به سمت شمال برمی‌آیند.

امروز بارزانی‌ها ارتفاعات گل شیخان و کرتش و قریه سرو را کاملاً اشغال و عده‌ای نیز به قریه سینا می‌روند.

امروز آن‌ها با عده‌ای تفنگچی به‌سرپرستی اسعد ارتفاعات گل جهان را که برای حفظ عقبه آن‌ها بی‌نهایت حائز اهمیت است اشغال می‌کنند. روز قبل پسر عمر شکاک که با عده تفنگچی در ملونه بوده به محض ورود بارزانی‌ها آنجا را تخلیه به طرف سیرو می‌روند از آنجا هم همینکه بارزانی‌ها را در حال ورود به آبادی می‌بینند پس از تخلیه آبادی به طرف گنبد می‌روند. در ظرف سه‌روزه اخیر پروازهایی از هواپیماهای اکتشافی صبح و عصر در چند پرواز متوالی به عمل می‌آمده ولی اکثراً به علت بدی هوا نتیجه‌ای از عمل اکتشاف آن‌ها گرفته نشده است. بعلاوه در هوای خوب نیز چون بارزانی‌ها بی‌نهایت در مورد اکتشاف دقت نموده و ورزیده‌گی کامل دارند به همین علت هواپیماهای اکتشافی اغلب قادر به تشخیص محل دقیق آن‌ها نیست.

نتیجه: آنچه تا به حال استنباط گردیده مقصد بارزانی‌ها عزیمت به مرز ماکو و بازرگان بوده و با مکاتباتی که انجام می‌دهند درصدد اغفال و اغتنام وقت است.

رییس ستاد نیرو و لشگر (۴)، سرهنگ ستاد فیوضی

---

۱. به نظر می‌آید «صبح ۲۶» زائد باشد.

۴
گزارشی از مکاتبات نظامی

با دریافت دستور عملیاتی شماره ۱ نمره ۶۴۴ و ه / ۲۶/۳/۹ ساعت ۲۴ که به کلیه فرماندهان [ناخوانا] سرتیپ بیگلری عیناً از طرف لشگر ابلاغ گردیده بود و مأموریت آنان از طرف لشگر مشخّص و معیّن شده بود تیمسار سرتیپ بیگلری در ساعت ۱۹ روز ۲۶/۳/۱۰ از رضائیه به شاپور حرکت و ساعت ۱ روز ۲۶/۳/۱۱ به شاپور وارد و صبح ۳/۱۱ دستورات زیرین را صادر می‌نماید:

۱. به سرگرد صلح‌جو سرپرست سواران عشایری

سرگرد صلح‌جو شما با قسمت سوار و تفنگچیانی که در اختیار دارید بایستی تماس خود را با بارزانی‌ها حفظ نموده و از نفوذ آن‌ها به طرف شمال قویاً جلوگیری نمایید. به وسیله قسمت‌های نظامی نیز قریباً تقویت خواهید شد و البته برای اجرای این منظور چون بارزانی‌ها پیاده هستند باید جناح آن‌ها را دور زده و آن‌ها را مجبور به زدوخورد نمایید. بهترین موقعیت این است که شما خودتان را به خطّ چهریق ـ شیناتار ـ خرابه جاندار برسانید و آخرین مأموریت شما اینست که از عبور آن‌ها از خط نامبرده تا خاتمه روز ۱۲ ممانعت نمایید. برای انجام این مأموریت هرگونه فداکاری به عمل آید ارزش دارد.

نمرهٔ ۶، شاهپور، ساعت ۸½ روز ۲۶/۳/۱۱
معاون لشگر ۴ و فرمانده ستون‌های جنوبی سرتیپ بیگلری

۲. به عمرخان شریفی رییس ایل شکاک

آقای عمرخان شریفی با اطلاعاتی که از نفوذ بارزانی‌ها به شمال دارید و مأموریتی که به آقای نجیب و سرگرد صلح‌جو داده شده نهایت تلاش

وجدیت را بنمایید که از عبور آن‌ها از بین طایفه شکاک قویاً جلوگیری شود. بااطلاع محلی هم که در دست است تعداد آن‌ها بیش از ۳۰۰ نفر نبوده، روحیه آن‌ها بسیار خراب و تعدادی مجروح هم همراه دارند. اگر جنابعالی و سواران تابعه کوشش کنید با کمال قدرت خواهید توانست راه عبور آن‌ها را به طرف شمال قطع نموده و به این ترتیب لطمه شدیدی به آن‌ها وارد و خدمت باارزشی انجام دهید.

شاهپور، ساعت ۸$\frac{1}{2}$ روز ۲۶/۳/۱۱، نمرهٔ ۵، معاون لشگر ۴ و فرمانده ستون‌های جنوبی سرتیپ بیگلری

۳. به فرمانده هنگ ۴ سوار فوزیه و فرمانده پادگان شاهپور

با توجّه به گزارشاتی که در مورد اطلاعات از وضعیت بارزانی‌ها در منطقه دِلزی و شپیران داده‌اید [و] از آخرین اطلاعات واصله از منابع دیگر چنین مستفاد گردیده که عده بارزانی‌ها بیش از ۳۰۰ نفر نبوده و روحیه آنان خراب و تعدادی هم مجروح همراه داشته و هنوز از خط چهریق شیناتار - خرابه جاندار عبور ننموده‌اند. معهذا به سرگرد صلح‌جو مأموریت داده شد که با سواران محلی شکاک مانع عبور آنان از خط نامبرده گردد. ضمناً به عمرخان نیز دستور داده شد که از خروج آنان با تمام قوا از منطقه ایل شکاک جلوگیری نماید. شما مأموریت دارید که با یک گردان پیاده و یک اسواران سوار، خط لشگران -کولان - هودر - چهارستون - شوربلاغ را تا ساعت ۱۲ امروز اشغال و از عبور بارزانی‌ها از این خط قویاً جلوگیری نمایید. ضمناً ارتباط خود را با سرگرد صلح‌جو حفظ نموده و از اقدامات ایل شکاک مستحضر شده، جریان کلّی وضعیت را که منظور اصلی ممانعت از نفوذ بارزانی‌ها به طرف شمال است تحت‌نظر قرار داده و نتیجه اجرای امر را در ساعت ۱۴ امروز به خوی گزارش دهید.

سرتیپ بیگلری نمرهٔ ۷ شاهپور ساعت ۸$\frac{1}{2}$ روز ۲۶/۳/۱۱

توضیح: قبل از صدور دستور بالا، شفاهاً فرماندهی هنگ سوار را در جریان وضعیّت گذاردند و ایشان دستور حرکت گردان و اسواران را صادر و واحدهای نامبرده از شاهپور حرکت و عصر روز ۲۶/۳/۱۱ گزارش اجرای دستور را سرهنگ پرتوی دادند که سرگرد والی فرمانده گردان ۳ هنگ آذرپاد با یک اسواران و دستور کافی اعزام و موضع را اشغال نمودند.

۴. گزارش نتیجه کار را سرتیپ بیگلری تلگرافاً به رضائیه به لشگر عرض نمودند.

تلگراف به رضائیه: فرماندهی لشگر ۴ محترماً از مجموع اطلاعات حاصله تا صبح امروز چنین مستفاد گردید که توده اصلی بارزانی‌ها تا لیله گذشته در شپیران متمرکز و در دلزی مشغول تهیه سورسات و نان بوده‌اند و سواران محلّی سرگرد صلح‌جو با جلوداران آنان در آقچه‌گل در تماس هستند. به منظور جلوگیری از عبور بارزانی‌ها به طرف شمال دستورات زیر صادر گردید:

۱. به سرگرد صلح‌جو مأموریت داده شد که تماس دائمی خود را با آنان حفظ نموده از عبور آن‌ها از خط چهریق ـ شیناتار ـ خرابه جاندار (نقشه $\frac{۱}{۲۵۳۴۴۰}$) جلوگیری نماید.

۲. به عمرخان شریفی که با سواران تابعه از عبور آن‌ها از بین طایفه شکاک جلوگیری نماید.

۳. به هنگ ۴ سوار فوزیه پادگان شاهپور دستور داده شد که با یک گردان پیاده و یک اسواران سوار خط لشگران ـ کولان ـ هودر ـ چهارستون ـ شوربلاغ را تا ساعت ۱۲ امروز اشغال و از عبور بارزانی‌ها از این خط جلوگیری نماید. ضمناً ارتباط دائمی خود را با سرگرد صلح‌جو حفظ نموده و از اقدامات ایل شکاک مستحضر شده و جریان کلی وضعیت که

منظور اصلی ممانعت از نفوذ بارزانی‌ها به طرف شمال است تحت‌نظر قرار داده و نتیجه اجرای امر را در ساعت ۱۴ امروز به خوی گزارش دهد. با عرض مراتب بالا و اینکه گردان پیاده و اسواران سوار به محل مأموریت عزیمت و اینجانب به خوی عزیمت می‌نمایم مستدعی است امر فرمایید ستون سرهنگ سردادور که هنوز ارتباط با آن برقرار نگردیده به سمت شمال (این ستون در تعقیب بارزانی‌ها قبلاً بوده است و حین مأموریت مأمور ستون‌های جنوبی گردید) حرکت و وسیله بی‌سیم ارتباط با خوی برقرار نماید.

ساعت ۸½ روز ۲۶/۳/۱۱ سرتیپ بیگلری نمرهٔ ۹

تیمسار سرتیپ بیگلری پس از صدور دستورات بالا در ساعت ۹ به خوی عزیمت، در خوی اطلاع حاصل گردید که گردان ۳ هنگ ۹ رضائیه به شاهپور خواهد آمد و در حرکت است. وسیله تلفن به سرهنگ پرتوی فرمانده هنگ ۴ سوار و پادگان شاهپور دستور دادند که برای تقویت موضع هودر ـ کولان ـ چهارستون ـ شوربلاغ اعزام شوند. سپس در ساعت ۱۳ همین روز (روز ورود به خوی ۲۶/۳/۱۱) به معیّت سرهنگ نیساری (فرمانده ستون دره قطور) برای شناسایی موضع دره‌قطور با جیپ به رهال (ایرانلی) ۱۵ کیلومتری خوی که اتومبیل‌رو بود عزیمت و پس از شناسایی دستور زیر را صادر می‌نمایند:

دستور به سرهنگ نیساری فرمانده ستون درّه قطور

فرماندهی ستون دره‌قطور (سرهنگ نیساری) در اجرای حکم عملیاتی ۶۴۴/ه لشگر ۴ رضائیه، گردان‌های آهن و کرمانشاه وسیله کامیون به ایرانلی اعزام و چنانچه حضوراً نیز در محل دستور داده شد محل استقرار گردان‌ها به شرح زیر خواهد بود که تا عصر روز ۲۶/۳/۱۲ بایستی در محل‌های خود مستقر شده باشند:

۱. گردان هنگ ۳۲ در ارتفاعات استران، سرگرد زره‌پوش.
۲. گردان هنگ آهن در ارتفاعات زری، سرهنگ ۲ نفیسی.
۳. هنگ ۱۰ در ارتفاعات قطور، سرگرد نوابی (فعلاً در آبادی قطور می‌باشد)
۴. گردان هنگ بهادر در ارتفاعات رازی، سرهنگ فولادوند (فعلاً در نزدیک همان منطقه می‌باشد)

بنابراین ضمن کسب اطلاعات از محل و خط سیر حرکت بارزانی‌ها وسیله اعزام مأمورین کسب اطلاع بایستی خط خوی - قطور - رازی - مرز را در دست داشته از عبور بارزانی‌ها به سمت شمال قویاً جلوگیری [نمایید] دواب کرایه برای حمل بنهٔ گردان‌های آهن و کرمانشاه به ایرانلی اعزام شده است.

خوی نمرهٔ ۱۴، ۲۶/۳/۱۲ ساعت ۶ صبح، سرتیپ بیگلری

گزارش وضعیت را عصر روز ۲۶/۳/۱۱ به شرح زیر به فرماندهی لشگر تقدیم می‌دارند:

تیمسار فرماندهی لشگر ۴ گردان آهن با همان کامیون‌هاییکه از تبریز آمده بود به ایرانلی (۱۵ کیلومتری خوی) معروف به رهال اعزام گردید. هنوز کامیون‌ها برنگشته تا گردان سرگرد زره‌پوش را نیز حرکت دهند. فردا ساعت ۴ صبح گردان‌ها از ایرانلی به محل‌های مشروحهٔ زیر که بررسی شده و بهترین مراکز است برای استقرار حرکت خواهند کرد:

گردان سرگرد زره‌پوش در ارتفاعات استران (مقصود گردان هنگ ۳۲)
گردان سرگرد پرهیزکار در ارتفاعات رزی (مقصود گردان آهن)
گردان سرگرد نوابی در ارتفاعات قطور (مقصود گردان هنگ ۱۰)
گردان سرهنگ فولادوند در ارتفاعات رازی (مقصود گردان هنگ بهادر)

چون هنوز مال بُنه تهیه نشده استقرار در محل‌های معینه تا عصر روز ۱۲ بطول خواهد انجامید. ولی مراقبت خط خوی ـ قطور تا اعزام عوامل اطلاعیه توسط ستون درهٔ قطور (سرهنگ نیساری) از عصر امروز شروع شده است.

خوی ـ حضوری ۲۶/۳/۱۱ ساعت ۱۸½

جواب تلگراف بالا به شرح زیر که دستور عملیاتی جدید بوده است صادر و واصل می‌گردد.[1]

۵

گزارشی از تحولات نظامی در فاصلهٔ ۶ تا ۱۷ خرداد ۱۳۲۶

وضعیت و جریان معاودت بارزانی‌ها به کشور شاهنشاهی، مورخه ۲۶/۳/۶ (روی نقشه $\frac{۱}{۲۵۲۰۰۰}$)

ساعت ۷/ روز ۲۶/۳/۶ به ستاد لشگر در رضائیه اطلاع رسید که ساعت ۲/ همان روز عده بارزانی به جرمی آمده ۲۰/ سر گوسفند به غارت برده‌اند از امیر قوه عراق نیز اطلاع رسید بارزانی‌ها از عراق به ترکیه فرار کرده ممکن است به خاک ایران بیایند. ساعت ۱۳/ پسران نوری‌بیگ ورود بارزانی‌ها را به خوشکی شش کیلومتری جنوبی انبه تأیید و ساعت ۱۴/ اطلاع رسید بارزانی‌ها به سمت خوشکی پیشروی می‌کنند. از مجموع این جریانات معلوم شد بارزانی‌ها از مرز ترکیه و از طریق برده سورچای وارد خاک ایران شده و تعداد آن‌ها در حدود چهارصد نفر

---

۱. جواب تلگراف فوق در اسناد به دست نیامد.

است. بلافاصله سروان عدل ضرابی با رشید بیگ به ستاد احضار و دستور گرفت که با صد نفر تفنگچی به موانا بروند. نامبردگان ساعت ۱۸/ همان روز از رضائیه حرکت و ساعت ۲۲/ لرنی، ساعت ۵½ صبح گردنه گرده بلیچ اشغال گردید و در همین اوقات ستونی مرکب از دوگردان پیاده (گردان اصفهان و گردان ۲/ آذرپاد)، چهاردستگاه ارابه جنگی، یک‌دسته توپخانه، یک دستگاه بیسیم به فرماندهی سرهنگ سردادور تشکیل و مأموریت داده شد که ساعت ۴/ روز ۳/۷ برای حرکت آماده باشند.

در ساعت ۱۴/ روز ۲۶/۳/۶ یک پرواز اکتشافی از روی ارتفاعات مرزی و آبادی‌های نامبرده اجراء ولی به علت وجود ابر نتیجه اکتشاف منفی بود.

ستون مزبور ساعت ۴/ صبح ۲۶/۳/۷ با ۱۸ دستگاه کامیون به سمت لرنی عزیمت تا ساعت ۱۷ و نیم در لرنی مستقر صبح روز ۸ ساعت ۵ به طرف موانا عزیمت در آنجا متمرکز گردیدند مأموریت این ستون دخول سریع به بزسینا به منظور تماس و جلوگیری از بارزانی‌ها برای حرکت به سمت شمال بوده.

ساعت ۱۲/ روز ۲۶/۳/۷ نوری‌بیگ به تلگرافخانه حاضر و کاغذ ملامصطفی راکه به او نوشته بود و حاکی بود که در بین او ودولت واسطه شود و همچنین کاغذی از ملامصطفی تحت همین عنوان به ستادلشگر رسید که به نامبرده پاسخ داده شد که بدون قید و شرط به رضائیه حرکت و تسلیم شود. ولی چون از کاغذها استنباط گردید که مقصود نامبرده اغفال و اغتنام وقت است به ستون اعزامی مجددا تأکید شد در حرکت به سوی موانا برای اخذ تماس با آن‌ها تسریع نمایند تا بر اثر فشار زودتر بتوان به نتیجه رسید.

آخرین پرواز اکتشافی روز ۲۶/۳/۶ که در اطراف طلوع و انبه **به عمل** آمده بود حاکی بود که عناصر مشکوکی در نقاط نامبرده **دیده شد که به**

محض مشاهده هواپیما خود را مخفی کرده و قریب ۱۵ نفر از اشرار روی ارتفاع داخل سنگر مشاهده شده ولی تمرکز اشرار دیده نشده و با وجودی که پرواز هواپیما در اوجِ پَست انجام می‌گرفت برعلیه هواپیما تیراندازی نمی‌کردند.

آخرین اطلاع در ساعت ۲۱ از ستون مزبور حاکی بود که ملامصطفی ساعت ۲۰ روز ۷/ انبه را ترک و به خانه‌کی [خانقاه] رفته و عده[ای] از افراد خود را به نازلوچای فرستاده و با این ترتیب برای لشگر واضح شد که مقصود بارزانی‌ها رفتن به سمت شمال و تشکیل دسته‌بندی با عشایر مختلف شمال و غرب رضائیه می‌باشند.

صبح روز ۲۶/۳/۸ که ستون اعزامی به نام ستون ترگور در موانا متمرکز و اطلاع می‌دهد که ملامصطفی شرحی به‌ستون نوشته که این جانب برای تسلیم آمده‌ام لیکن یکی از افسران و یک نفر از رؤسای عشایر برای واسطه تعیین شود به خوبی واضح بود مقصود ملامصطفی وقت‌گذرانی و طفره و تعلل بوده و مقصد عزیمت به‌شمال را دارند چه تا ساعت ۱۲/ روز ۸/ کلیه بارزانی‌ها از نازلوچای به سمت شمال عبور کردند. اطلاع رسیده در ساعت ۹½ روز مزبور حاکی بود که بارزانی‌ها به سرو و سرویک وارد شدند این اطلاع از طرف ستون ترگور رسیده و به وسیله سرگرد صلح‌جو سرپرست سواران شکاک تأیید و نامبرده اضافه کرده است که بارزانی‌ها خیال دارند از سرویک به هوسین بروند. اطلاعات مزبور به‌ستون‌های متمرکز در ماکو، قره‌ضیاءالدین، خوی، قطور، سیه‌چشمه، شاهپور [و] سرهنگ فولادوند ابلاغ و دستور مراقبت داده شد.

روز ۹ گردان ۲ هنگ بهادر و یک‌دسته توپخانه ۷۵ ساعت ۸ از خوی به سمت دره قطور عزیمت و مأمور شد که با گردان ۳ هنگ ۱۰ متمرکز در قطور در انسداد راههای عبور دره قطور اقدام، ضمناً واحدهای تقویتی

دیگر متعاقباً به آنها رسانده می‌شود. گردان ۲ هنگ ۳۲ از اشنویه احضار ساعت ۱۲ روز ۲۶/۳/۹ به رضائیه وارد و ساعت ۱۶ همان روز به‌شاهپور عزیمت نمودند. بارزانی‌ها در روز ۹ ارتفاعات گل‌شیخان و کرتش و قریه سرو را اشغال و عده‌ای را نیز به قریه سینا فرستاده است. ضمناً در همین روز با عده تفنگچی به سرپرستی اسعد ارتفاعات گل‌جهان را که برای حفظ عقبه آن‌ها حائز اهمیت بوده است اشغال می‌کنند. در جریان وقایع سه‌روزه پروازهای اکتشافی متوالی صبح و عصر روی منطقه به عمل آمده است ولی اکثراً به علت بدی هوا نتیجه از عمل اکتشاف آن‌ها گرفته نشده است و در هوای خوب نیز چون بارزانی‌ها اغلب راه‌پیمایی‌های خود را شبانه انجام می‌دهند بی‌نهایت در مورد استتار دقت نموده و ورزیدگی کامل دارند هواپیماهای اکتشافی اغلب قادر به تشخیص محل دقیق آنها نبوده. از مجموعه اطلاعاتی که تا ساعت ۲۲/ روز ۲۶/۳/۹ استنباط شده است واضح و آشکار گردید که مقصد بارزانی‌ها عزیمت به مرز شمال و دخول به کوههای ماکو بوده و مکاتباتی که انجام می‌دهند به منظور اغفال و اغتنام وقت است.

بارزانی‌ها روز ۹/ از سرو و بردوک عزیمت و بردوک پایین [را] اشغال و به سمت بر دوک بالا می‌روند. دوساعت در ارتفاع غربی و شمالی قریه آقچه گل بین بارزانی‌ها و شکاک‌ها به‌سرپرستی سرگرد صلح‌جو که در ارتفاع شمالی آقچه گل متمرکز شده بود زدوخورد [صورت گرفت]. اکتشافات هوایی ساعت ۹½ تا ۱۲/ روز ۱۰/ حاکی از فعالیت‌های سوارهای عشایری در ارتفاعات شمال و شمال غربی گنبد بوده ولی اثری از بارزانی‌ها ندیده است.

فرماندهی نیرو در ساعت ۱۸/ روز ۹/ پس از بررسی وضعیت تصمیمی به شرح زیر اتخاذ و پس از عرض به پیشگاه مبارک شاهانه اجرای آن همان موقع آغاز می‌گردد. اینک طرح پیشنهادی و تصویبی

لشگر که از ساعت ۲۴/ روز ۲۶/۳/۹ به وسیله کلیه واحدهای نیرو ابلاغ واجراء شده است.

۱. مسدودکردن راه بارزانی‌ها روی دره خوی ـ قطور ـ مرز به وسیله یک ستون مرکب از چهار گردان پیاده: گردان‌های ۳ هنگ ۱۰/، گردان ۲/ بهادر، گردان ۲/ هنگ ۳۲/، گردان ۳/ آهن، یک آتشبار ۷۵/ کوهستانی، چهار دستگاه ارابه جنگی، یک دستگاه بیسیم.

۲. تعاقب بارزانی‌ها به وسیله ستون ترگور مرکب از گردان‌های اصفهان و ۲/ آذرپاد، یک‌دسته توپخانه ۷۵/ کوهستانی، دو دستگاه ارابه جنگی، یک دستگاه بیسیم تحت امر سرهنگ سردادور. این دو ستون تحت امر سرتیپ بیگلری معاون لشگر گذارده شده، سرهنگ قزل آیاغ و عناصر لازم برای عهده‌داری ستاد ستون‌های نامبرده تعیین و معرفی گردید.

هنگ سوار فوزیه منهای یک اسواران که با یک آتشبار کوهستانی تقویت گردیده در شاهپور متمرکز و یک دستگاه بیسیم تشکیل احتیاط متحرک را در شاهپور داده و مأموریت یافت ضمن مراقبت‌های عمومی منطقه شاهپور و شکاک‌ها عنداللزوم برای شرکت در عملیات آماده باشند.

۳. ستون ماکو مرکب از گردان‌های ۱/ هنگ ۱۲/ کرمانشاه و گردان ۲/ هنگ ۲۷/، یک‌دسته خمپاره اصفهان، یک آتشبار ۷۵/ کرمانشاه، یک دستگاه بیسیم تحت فرماندهی سرهنگ مظفری مأموریت داده شد که معابر پلدشت و مرز بازرگان را که قبلاً شناسایی کرده تحت مراقبت قرار دهد.

۴. در سیه‌چشمه یک گردان از هنگ بهادر و یک دستگاه بیسیم، در قره‌ضیاءالدین گردان ۲/ هنگ ۱۲ و هنگ سوار کردستان منهای یک اسواران به منظور احتیاط متحرک در خوی متمرکز گردیدند. مجموع

ستون‌های /۳ و /۴ تحت امر سرتیپ زنگنه فرمانده تیپ رضائیه قرار گرفته و سرگرد ستاد بهاروند با عناصر لازم به سمت عهده‌داری ستاد ستون‌ها نیز تعیین شدند.

گردان سرگرد زره‌پوش ساعت /۱۲ روز ۲۶/۳/۱۰ با کامیون به خوی اعزام و /۴ ارابه جنگی به‌قطور اعزام گردید. به تمام واحدها و فرماندهان ستون ابلاغ گردید که طرح مزبور از ساعت /۱۲ روز ۲۶/۳/۱۱ به مورد اجراگذارده شود.[۱] سرتیپ بیگلری و سرهنگ نیساری روز ۲۶/۳/۱۰ به صوب مأموریت خود عزیمت نموده و سرتیپ زنگنه صبح /۱۱ رضائیه را ترک نموده است.

دستورات تکمیلی بعدی راجع به استقرار در خط قطور اضافه‌کردن گردان سرگرد زره‌پوش به /۳گردان قبلی بوده است. بارزانی‌ها از ساعت /۳ روز ۲۶/۳/۱۲ تا ساعت /۱۴ همان روز در هبلوران متوقف سپس در محور اشنگ و برشخواران حرکت می‌کنند. طلوع آفتاب روز ۱۳ به راویان وارد و در آنجا چند نفر از عناصر محلی [را] که از طرف ستون‌ها برای کسب اطلاع فرستاده شده بود گرفته و تعدادی دواب سواری و خواربار از آبادی‌های مزبور گرفته بین حبش پایین و مَخین حرکت می‌نمایند و متوجه کلت بالا می‌شوند. روز ۲۶/۳/۱۵ بارزانی‌ها به سگ‌من آباد رسیده در این روز چون عده‌های گسترده‌شده از خط قطور هرگاه به تعاقب بارزانی‌ها حرکت می‌کردند بدون نتیجه بود لذا گردان /۲ و /۳ آذرپاد و گردان کسر خدمت هنگ /۹که روز ۱۲ به خوی اعزام شده بود با کامیون به شوت حمل گردید که در آنجا جلو بارزانی‌ها را گرفته تماس حاصل نمایند.

روز ۱۵ خرداد تیمسار فرماندهی نیرو و لشگر ۴ از رضائیه حرکت و همان روز به‌ماکو وارد و سرهنگ ستاد غفاری از اشنویه احضار، نامبرده

---

۱. در حاشیه نوشته شده است: «ملامصطفی متأسفانه صبر نکرد.»

ساعت ۱۸/ روز ۲۶/۳/۱۶ به رضائیه وارد و بلافاصله به ماکو حرکت و از همان روز به سمت ستاد عملیاتی در ماکو تعیین گردید.

روز ۱۶ ستون قره ضیاءالدین به‌سمت کوه‌سگار، اسواران و یک‌دسته مسلسل از هنگ سوار کردستان به استقامت فرهادخانی حرکت و [به] ستون سیه‌چشمه دستور [داده] شد عوامل مقدم خود را برای اخذ تماس به جلو اعزام دارد. واحدهای خط قطور وگردان سرگرد زره‌پوش باکامیون به‌ماکو حرکت کرده و گردان ۲/ بهادر گردان ۳/ آهن تحت امر سرهنگ فولادوند مأمور تعاقب گردیدند. گردان‌های اصفهان، گردان ۲/ کرمانشاه گردان ۲/ هنگ ۲۷/ به‌ساری باشکند و کشمش‌تپه، موسی آقبلاغ، خندور و قزل‌داغ اعزام و نقاط مزبور را اشغال و عوامل مقدم خود را برای اخذ تماس به‌جلو اعزام کردند.

در همین روز سرتیپ زنگنه با فرمانده تیپ بایزید در بازرگان ملاقات و جریان بارزانی‌ها را از نظر اطلاع شرح داد و بارزانی‌ها که روزها در ارتفاعات مخفی و شب‌ها در امتداد خط‌الراس‌ها راه‌پیمایی می‌کردند و به بله‌سور بزرگ وکوچک و سیرپاگل و از آنجا به یکماله سه کیلومتری ناور جنوب شیخ مملو از محال سیه‌چشمه وارد شده‌اند.

سرهنگ زالتاش با ۱۵۰ قبضه تفنگ و تعدادی فشنگ و چند نفر گروهبان جهت مسلح‌کردن طایفه میلان حرکت نمود.

روز ۱۷/ بارزانی‌ها شبانه وارد محلی کنار قره‌دره وارد چون احتمال می‌رفت به سمت کره‌لر رفته و بایستی اجباراً از خط بازرگان ماکو ـ خندور ـ قزل‌داغ عبور نمایند ستون‌ها در خط مزبور بدین ترتیب مستقر شدند.

طبق تصمیم متخذه در محل سرهنگ نیساری با دو گردان پیاده، **یک‌دسته** آتشبار ۷۵/، یک اسواران، یک‌دسته مسلسل در کلت بالا در **حال تعاقب**. سرهنگ لشگری با یک گردان و یک اسواران [و] **دو ارابه در**

ارتفاعات سگار. یک گردان پیاده یک‌دسته آتشبار ۷۵/، دو ارابه در سیه‌چشمه. یک گردان پیاده، دو ارابه جنگی یک‌دسته آتشبار ۷۵/ در خط ساری اوجاق و کشمش‌تپه. یک گردان در ارتفاعات سنگر. یک گردان و یک‌دسته آتشبار ۷۵/ کوهستانی در خندور، دو گردان پیاده و یک آتشبار ۷۵/. یک اسواران. سه ارابه جنگی با سرهنگ سردادور در شوت.

با این تصمیم تدبیر فرماندهی با اتخاذ این آرایش این بود چنانچه قبل از عبور از خط نامبرده بالا تماس حاصل شد آن‌ها را سرکوبی و در غیر اینصورت آن‌ها را در ناحیه کره‌لر محاصره نمایند.

به واسطه دوری منطقه عملیات از رضائیه ستاد عملیاتی که از تاریخ ۱۶/ در ماکو تشکیل و احکام و دستورات را مستقیماً به واحدهای نیرو ابلاغ و جریان عملیات را مستقیماً به ستاد ارتش گزارش می‌نمایند.

رییس ستاد لشگر ۴ آذربایجان ــ سرهنگ ستاد فیوضی

۶

ستاد عملیاتی ماکو، رکن ۳، پاسگاه عملیاتی ماکو، شمارهٔ ثبت ۳۰۳ سیار، ساعت ــ ۲۷/۳/۲۳ دستور عمومی عملیاتی شماره ۲ (نقشه ۱/۲۵۳۰۰)

ماده ۱. وضعیّت عمومی

اشرار بارزانی پس از زدوخورد روز ۱۹ و شب ۲۶/۳/۲۰ با دادن تلفاتی موفق گردیدند از منطقهٔ بین قزل‌داغ و شوت به سمت شمال عبور نمایند. پس از عبور آن‌ها از طرف اهالی قره‌تپّه مقاومت به‌عمل آمده و اشرار از دخول آبادی مزبور اجتناب و به هاسن بزرگ می‌روند. در روزهای ۲۰-۲۱-۲۲ پروازهای هواپیمایی روی آبادی هاسن به عمل آمده و

اشرار مؤثراً با بمب‌های سنگین و سبک و مسلسل مورد حمله قرار گرفته‌اند. آخرین اطلاع که از ساعت ۱۷ دیروز به عمل آمده حاکیست که اشرار هاسن بزرگ را تخلیه و به ارتفاعات شمال غربی حدود تاتان متوجه شده‌اند. این دید هوایی امروز ساعت ۶½ با گزارش زمینی تأیید شده است.

تشبثات ملامصطفی برای ملحق‌ساختن عشایر جلالی به خود تا حال به جایی نرسیده. عده‌ای از رؤسای جلالی دیروز به ماکو آمده اظهار اطاعت نموده، استدعای همکاری با نیرو را نموده‌اند که دستور داده شد فوراً احشام و خانوار خود را از منطقه کوه‌ها خارج و شخصاً برای رجوع خدمت در ماکو حاضر شوند.

ماده ۲. مأموریت لشگر

لشگر مأموریت دارد با مجزّانمودن اشرار از مرزهای ارس و جلوگیری از متحدشدن جلالی‌ها با آن‌ها، آن‌ها را در منطقه کوه‌ها محصور و با ضربات سخت نابود سازند.

ماده ۳. تدبیر مانور

قطع هرگونه ارتباط و تماس اشرار با مرزهای ارس به‌منظور جلوگیری از عبور آن‌ها از مرز، راندن آن‌ها به سمت مغرب و سپس با توجه به تجمّعات آتی، انهدام و سرکوبی آن‌ها با تأمین منطقه ماکو و سیه‌چشمه و زورآباد تلاش در محور خلج ـ دوشان تپه‌سی ـ شوربلاغ ـ آق‌گل.

ماده ۴. آرایش

دو ستون هریک مرکب از ۴ گردان پیاده و عناصر تقویتی به شرح دستور مقدماتی شماره دو تشکیل، اوّلی در محور خلج ـ دوشان‌تپه‌سی ـ شوربلاغ ـ آق‌گل تحت فرماندهی سرتیپ بیگلری و دوّمی در محور قره‌تپه ـ هاسن بزرگ تحت فرماندهی سرتیپ زنگنه وارد عمل خواهند گردید.

نیروی تأمینیه ماکو مرکب از ۳ گردان پیاده و دو ارابه جنگی تحت فرماندهی سرهنگ مظفری و گردان بهادر تحت فرماندهی سرگرد یاسایی با دو ارابه در سیه‌چشمه و زورآباد خواهد بود.

ماده ۵. مأموریت ستون‌ها

ستون شرقی مأموریت دارد با پیشروی سریع در محور خلج - دوشان‌تپه‌سی - شوربلاغ - آق‌گل، هرگونه ارتباط و نفوذ اشرار را به مرزهای ارس ممنوع و آن‌ها را به سمت مغرب رانده، تعاقب و با ضربات قطعی محو و نابود سازد.

ستون غربی مأموریت دارد در محور قره‌تپه - هاسن بزرگ پیشروی و پس از اشغال هاسن بزرگ و رقم ۶۸۲۵ ارتفاع مزبور را محکم در دست گرفته منتظر دستور ثانوی باشند.

نیروی تأمینیه ماکو باید در درجه اوّل منطقه فرودگاه و در درجه دوّم معابر شرقی و غربی دهلیز ماکو و ارتفاع شمالی شهر را تأمین و هرگونه نفوذ اشرار را به این منطقه منتفی سازد.

پادگان سیه‌چشمه نیز در منطقه سیه‌چشمه - زورآباد مأمور تأمین و عقبه را از تعرّض دستجات مجزا و کوچک محفوظ خواهد داشت.

ماده ۶. مأموریت گروه هوایی

۱. ترفیق بنا به‌درخواست فرماندهان ستون که این درخواست‌ها باید قبلاً به وسیله بی‌سیم به ستاد نیرو گزارش شود.

۲. اکتشاف از وضعیت دشمن، به خصوص ترصّد تردّد در معابر نفوذی مرز ارس.

ماده ۷.

تأمین خطوط مواصلاتی ماکو - خوی و ماکو - پلدشت به عهده گردان ژاندارمری ماکو و نیروی ژاندارمری تقویتی اعزامی از رضائیه خواهد بود.

ماده ۸. احتیاط

احتیاط محلی هر ستون یک گردان پیاده، به اختیار فرماندهان ستون و یک گردان از پادگان ماکو در احتیاط عمومی نیرو خواهد بود.

ماده ۹. اجرا

حرکت ستون‌ها از مبدأ ماکو از ساعت ۶ روز ۲۶/۳/۲۴ تأمین دور و نزدیک به عهده خود فرماندهان ستون.

ماده ۱۰. ارتباط

هریک از ستون‌ها علاوه بر وسائل سازمانی، ۲ دستگاه بی‌سیم در اختیار خواهد داشت. و ارتباط با نیرو به وسیله بی‌سیم و امربر سوار.

پاسگاههای فرماندهی

پاسگاه فرماندهی نیرو در ماکو

فرمانده ستون شرقی تا صبح روز ۲۶/۳/۲۵ در اوزون دیزه محور تغییر بعداً گزارش گردد. فرماندهٔ ستون غربی تا صبح روز ۲۶/۳/۲۵ در قره‌تپه سپس در هاسن بزرگ خواهد بود.

رییس ستاد نیرو، سرهنگ ستاد غفاری
فرمانده نیرو، سرلشگر همایونی

۷
ستاد نیروی کردستان، رکن ۲، پاسگاه فرماندهی ماکو، شمارهٔ ۴۰۹، ساعت ۹ صبح ۲۶/۳/۲۴

اطلاعیهٔ شماره ٦

اولاً از دو روز پیش اطلاعاتی از منابع مختلف به ستاد نیرو می‌رسید که یک عده دویست نفری از بارزانی‌ها مجدداً از سمت جنوب به شمال متوجه و در حدود الند و قره‌دره بوده‌اند و حتی وجود زرو بهادری هم در رأس آن‌ها ذکر شده بود.[1] با تحقیقاتی که به‌عمل آمده و پادگان سیه‌چشمه نیز گزارش داده این موضوع به هیچ‌وجه صحت نداشته، زرو بهادری در عراق زندانی و عدهٔ بارزانی‌ها همانست که در روز ۱۹ به سمت شمال عبور نموده و این انتشارات از طرف خود آن‌ها برای منحرف‌ساختن توجه نیرو و اذهان مردم داده می‌شود و به طور محقق چنین عده‌هایی وجود ندارد.

ثانیاً بارزانی‌ها در اثر بمباران روز ۲۰ و ۲۱ در هاسن بزرگ آنچه محقق شده ۱۸ نفر کشته داشته‌اند که در آنجا دفن نموده و تعداد زیادی نیز مجروح داشته‌اند. ملامصطفی تشبثات زیادی برای ملحق‌ساختن جلالی‌ها با خود نموده و ملاقات‌هایی هم با بعضی از آن‌ها نموده ولی همه به او جواب یأس داده‌اند و از این‌رو مأیوس و با تمام عدهٔ خود به آق‌گل نزدیک ارس رفته و ایل جلالی تماماً به سمت ییلاق متوجه و سر ستون آن‌ها به کشمش‌تپه رسیده و اسلحهٔ خود را آورده‌اند که تحویل نمایند. خود عمرآقا هم در عقب مشغول حرکت‌دادن بقیه می‌باشد و امروز به کشمش‌تپه می‌رسد.

---

۱. **زرو بهادری** در این ایّام جزو هم‌زنجیران ما در زندان پادگان ابوغریب در بیست کیلومتری **بغداد بود و** سپس به اتفاق ما به بازداشتگاه سامره انتقال یافت. بعد از دو سال زندان، به **کوشش فتّاح‌آقا** هرکی نماینده مجلس عراق و به قید ضمانت او آزاد شد.

دیده‌بانی هوایی امروز ساعت ۶ نیز تمام ایل را در حال کوچ به طرف جنوب مشاهده نموده است. یک پرواز اکتشافی امروز ساعت شش صبح روی آق‌گل به عمل آمده، ابتدا آبادی خالی از سکنه به‌نظر دیده‌بان رسیده ولی چون چند نفر سوار مشکوک در اطراف دیده آبادی را مورد بمباران قرار داده و اشرار از ساختمان‌ها بیرون ریخته و مورد حمله با مسلسل قرار گرفتند.

آنچه محقق است تمام عدهٔ اشرار فعلاً در آق‌گل می‌باشند. دستور داده شده پروازهای متواتر با بمبهای سنگین روی آق‌گل به عمل آید. آنچه از مجموع اطلاعات فوق نتیجه به دست می‌آید وضعیت اشرار بسیار نامساعد، هرگونه راه کمکی به آن‌ها مسدود و احدی به همکاری با آن‌ها [حاضر] نشده است. شیخ حسن و شیخ رسول و علی مستو نیز با حدود چهل خانوار از مرز ترکیه عبور نموده‌اند و از طرف مقامات رسمی ترکیه هم تأیید شده.

رییس ستاد نیرو، سرهنگ ستاد فیوضی
فرمانده لشکر ۴، سرلشکر همایونی



گزارش هیئت تحقیق

۸

وزارت جنگ، ادارهٔ دفتر ستاد ارتش، شماره ۲۰۴۳/آ، به تاریخ ۱۳۲۶/۳/۲۱

تیمسار سپهبد شاه‌بختی حسب‌الامر شاهانه ابلاغ می‌شود به‌طوری که استحضار دارند در تاریخ ۳/۶ بارزانی‌ها به‌خاک ایران وارد و با تذکرات پی‌درپی که به لشگر ۴ برای تعقیب و سرکوبی آن‌ها شد فقط لشکر توانست در تاریخ ۳/۱۹ با آن اشرار تصادف نماید در صورتی‌که عدهٔ قوای لشگر برای تعقیب آن عناصر ده‌برابر عده اشرار بوده و همه قسم وسایل اتومبیلی و غیره در اختیار لشگر بوده درصورتی‌که بارزانی‌ها عموماً پیاده و فاقد وسیله راه‌پیمایی سریع بوده‌اند و حتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پس از استحضار از جریانات اوامر مبارک صادر فرمودند که بایستی در ظرف ۴۸ ساعت به این کار خاتمه داده شود. آن هم به هیچوجه صورت عملی به خود نگرفت تا آنکه در تاریخ ۱۹ با اشرار در حوالی شوت مصادف و در نتیجه عملیاتی که لشگر گزارش می‌دهد ۳۱ نفر تلفات و ۳۵ نفر زخمی داده شده و بارزانی‌ها هم موفق شده‌اند با وصف این جریان باز به طرف شمال بروند. چون این موضوع از هر لحاظ مهم و قابل توجه است لذا حسب‌الامر شاهانه مقرر است کمیسیونی تحت ریاست تیمسار و عضویت: سرلشگر خسروانی، سرتیپ

گرزن، سرتیپ وثوق در محل تشکیل و دقیقاً به کلیه جریانات رسیدگی کرده تعیین شود:

۱) چرا لشگر فوری اقدام ننموده؟

۲) چرا ستون‌ها با وسایلی که در اختیار داشته‌اند موفق به اقداماتی نشده‌اند؟

۳) قصور در این عملیات مربوط به که بوده؟

۴) علت عملیات اخیر چه بوده و قصور از طرف که بوده؟

به‌طور کلی بایستی رسیدگی فرموده صریحاً تعیین شود قصور در این عملیات از طرف که شده، چه این پیش‌آمد به حیثیت و مقام ارتش در نظر همسایگان وحتی جلوی عشایر محلی سکته وارد و عدم قدرت واحدهای ارتش را کاملاً ثابت نموده است. نتیجه را زودتر اعلام فرمایید که از شرف عرض پیشگاه شاهانه بگذرد.

رئیس ستاد ارتش، سرلشگر رزم‌آرا

۹

وزارت جنگ، دفتر ستاد ارتش شماره ۲۰۴۲/آ تاریخ ۲۶/۳/۲۱

سرلشگر خسروانی. با ایفاد رونوشت دستوری که جهت بازرسی ناحیه ۲ صادر گردیده لازم است به فوریت به تبریز عزیمت و در کمیسیونی که به ریاست تیمسار سپهبد شاه‌بختی تشکیل می‌شود شرکت نمایید.

رئیس ستاد ارتش ــ سرلشگر رزم‌آرا

۱۰
وزارت جنگ، ادارهٔ فرمانداری نظامی، شمارهٔ ۹۳۳، ساعت ۲۰/۱۵، تاریخ ۱۳۲۶/۳/۲۶

مقام تیمسار سرتیپ وثوق

محترماً معروض می‌دارد در تاریخ ۲۶/۳/۱۶ طی شماره ۴۹/۲۶/۳/۱۶ امریهٔ از طریق فرماندهی ستون‌های شمالی به این مضمون به این‌جانب رسید که شما مأموریت دارید به سمت اواجیق حرکت نموده و با مسلح‌کردن افراد مطمئن درصدد کسب اطلاع از محل بارزانی‌ها برآمده و به منظور از بین‌بردن آن‌ها اقدام نمایید. لذا صبح روز ۲۶/۳/۱۷ از ماکو به سمت اواجیق حرکت و فردای آن روز نیز به سیه‌چشمه وارد و در حدود یکصد و هفتاد نفر سوار مسلح حاضر و ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب جهت تعقیب بارزانی‌ها حرکت نمودم. ساعت ۸ صبح روز ۲۶/۳/۱۹ در آغ‌داش تماس حاصل و فوراً مراتب را طی شماره ۸۲۹/۲۶/۳/۱۹ به عرض تیمسار فرماندهی لشگر رسانیدم ضمناً از ستون سرهنگ لشگری و سرهنگ سردادور اطلاعی نداشته و بعداً اطلاع حاصل شد که ستون سرهنگ لشگری ارتفاعات کوه سومار را اشغال ولی کوچک‌ترین کمکی به ستون این جانب ننموده و شب نیز تا صبح بدون جهت با یکدیگر مشغول تیراندازی بوده‌اند. از آنطرف ستون سرهنگ سردادور به جای اینکه ارتفاعات بلند دره یلی راکه سه قله بوده و راه عبور بارزانی‌ها از پایین قله‌ها که مشرف به جاده می‌باشد اشغال نماید فقط دو قله را اشغال و قله اصلی راکه مرتفع‌تر می‌باشد اشغال ننموده و بدین جهت دشمن به آن‌ها حمله و تلفات سنگینی وارد ساخته و بالاخره نیز موفق به فرار گردید. در خاتمه موقعی‌که از سیه‌چشمه حرکت می‌نمودم طی شماره ۸۲۶/۲۶/۳/۱۸ دو قبضه مسلسل سبک از پادگان سیه‌چشمه (سرگرد یاسائی) درخواست نمودم. نامبرده طی شماره ۱۸۶۹/۲۶/۳/۱۸ پاسخ داد بایستی از طریق نیرو اقدام نمایید و

البته تصدیق خواهند فرمود با این گونه همکاری و پشت‌کاری که افسران دارند دشمن موفق گردید از محلی که حقیقتاً مثل حلقه محاصره شده بود فرار اختیار کند و چون این‌جانب نیز وقت نداشتم نتوانستم راجع به اخذ مسلسل از طریق لشگر اقدامی بنمایم مراتب جهة استحضار خاطر مبارک به عرض رسید.

فرماندار نظامی شهرستان ماکو، سرهنگ ضیاءالدین زالتاش

[این یادداشت پشت صفحه گزارش سرهنگ زالتاش آمده است:]

شب در قره‌بولاغ مانده و صبح ساعت ۲ بعد از نصف‌شب به طرف یوموری‌داش و آق‌داش حرکت و به طرف شوت سرازیر شدم و بعد برای اخذ دستور به ماکو حرکت و در بین راه فرماندهی لشگر را ملاقات و بنده را به شوت برگردانده و دستور داده بودند اسلحه عشایر را جمع‌آوری نمایم.

سرهنگ زالتاش

۱۱
اظهارات افسران مسئول عملیاتی بارزانی

اظهارات سرلشگر همایونی

راجع به علّت عدم موفقیت در جلوگیری از عبور بارزانی‌ها به شمال **از** تاریخ ورود به خاک ایران (۲۶/۳/۶) تا موقعی‌که بارزانی‌ها از درّهٔ **قطور عبور و به سمت** شمال حرکت کردند:

پس از آنکه در دفعه اول بارزانی‌ها در اثر فشار نیروهای ارتش از خاک ایران خارج شدند از طرف ستاد ارتش مقرّر شد واحدهای امور عملیات از ماکو تا ...[۱] به منظور خلع‌سلاح عشایر کرد در نقاط مربوطه استقرار و تا ۱۵ خردادماه عمل خلع‌سلاح تمام شود. برای این منظور نقل و انتقالات واحدها شروع و مشغول خلع‌سلاح گردیدند. در خلال این عمل دستور رسید برای اجرای احترامات لازمه، واحدها بایستی به شهرهایی که موکب ملوکانه عبور خواهد فرمود اعزام گردند. به ستاد ارتش گزارش گردید اجازه فرمایند واحدها که شروع به خلع‌سلاح نموده‌اند به کار خود ادامه و از پیشگاه شاهانه استدعا شود مسافرت را برای نیمه دوم خرداد تعیین فرمایند ولی مورد موافقت واقع نشد لذا طبق اوامر صادره واحدها به شهرهای رضائیه، شاهپور، خوی و ماکو اعزام گردیدند.

در خلال این نقل و انتقالات در روز ۲۶/۳/۶ به وسیله نوری‌بک مالک آنبه اطلاع رسید که تعدادی گوسفند از قریه جرمی واقع در مجاورت مرز به سرقت برده‌اند و از قرار معلوم این عمل وسیله افراد بارزانی انجام گرفته و پس از ارتباط با امیر قوهٔ عراق معلوم گردید ملامصطفی از راه ترکیه به طرف مرز حرکت و داخل خاک ایران شده است. بلافاصله با تقسیم ۲۰۰ قبضه تفنگ به عشایر که یکصدنفر تحت سرپرستی سروان ضرابی و یکصدنفر دیگر تحت سرپرستی سرگرد صلح‌جو قرارگیرند دستور داده شد عناصر بالا به ترتیب زیر عمل نمایند:

الف. سروان ضرابی به سمت موانا با مأموریت تماس‌گرفتن با بارزانی‌ها و زد وخورد با آن‌ها تا رسیدن قوای نظامی.

ب. سرگرد صلح‌جو به سمت گنبد در معیّت پسر عمرخان به سرو رفته از بارزانی‌ها جلوگیری نماید.

ضمناً در همان روز ستونی مرکب از ۲ گردان پیاده و ۴ ارابه و یک

---

۱. افتادگی در اصل

دسته خمپاره و یک دسته توپ ۷۵ تحت فرماندهی سرهنگ سردادور مأمور گردید به موانا رفته واز عبور بارزانی‌ها جلوگیری نماید. وچون پس از رسیدن سرهنگ سردادور به لرنی بارزانی‌ها از انبه خارج و از مغرب موانا عبور کرده بودند، دستور دادم (روز نهم خرداد) آن‌ها را تعاقب نماید و چون طبق اطلاعات واصله فهمیدم تعاقب آن‌ها برای سردادور غیرممکن است ستون مشارالیه را احضار و مأمور منطقه شمالی (ماکو ـ شوت) نمودم. ضمناً تصمیم گرفتم در خط قطور از عبور بارزانی‌ها جلوگیری نمایم لذا ستونی تحت فرماندهی سرهنگ پیاده نیساری مرکب از ۴ گردان پیاده، ۴ ارابه و یک دسته سوار و یک دسته خمپاره و یک آتشبار ۷۵ قرار دادم که تحت سرپرستی سرتیپ بیگلری آرایش لازم را بگیرند. ولی چون مسافت بین گردان‌ها زیاد بود و افراد بارزانی زبده بودند انسداد دره قطور ممکن نگردید و تعاقب آن‌ها هم با افرادی که ورزیدگی بارزانی‌ها را نداشتند غیرمقدور بود بدین‌لحاظ مصمّم شدم در منطقه ماکو ـ شوت ـ مرگن از عبور آن‌ها جلوگیری نمایم. لذا دستور لازم به سرتیپ زنگنه صادر نمودم و طبق احکام عملیاتی صادره، انسداد خط بالا را دستور دادم در این منطقه نیز به‌واسطه وسعت منطقه و کمی عدّه و نبودن وسایل نقلیه کافی و عدم ورزیدگی افراد موفقیت حاصل نشد و بارزانی‌ها پس از زدوخورد در جنوب شوت و تصادف با پاسگاه‌های ژاندارمری، شبانه عبور نمودند.

اظهارات سرتیپ بیگلری راجع به عدم موفقیت در جلوگیری از عبور بارزانی‌ها از درهٔ قطور

علت عدم موفقیت در جلوگیری از [عبور] از دره قطور، زیادی طول درّه که در حدود ۱۲ فرسخ است و کمی عده (۴ گردان) و اینکه ممکن است تصوّر شود چرا معابر اجباری بارزانی‌ها را با این عده مسدود ننمودم،

زیادی تعداد معابر شمالی ـ جنوبی است و برای آنکه تا حدّ امکان منظور تأمین شود با معتمدین محلّی مشورت و در نتیجه چهار نقطه استران ـ زری ـ قطور ـ رازی را برای استقرار ۴ گردان تعیین نمودم و غیر از این اقدامی مقدور نبود.

اظهارات سرهنگ نیساری راجع به علّت عدم موفقیت در جلوگیری از عبور بارزانی‌ها از درهٔ قطور

علت این بود که اولاً گرچه خودم داوطلب مسدودنمودن درهٔ قطور با ۴ گردان شدم ولی وقتی وارد محل شدم دیدم این موضوع غیرعملی است زیرا منطقه بیش از آنچه تصوّر می‌کردم وسیع و با نقشه‌ای که من بررسی کرده بودم تطبیق نمی‌کند و مراتب را به فرماندهی نیرو گزارش دادم. به علاوه به واسطه دیررسیدن به محل فقط توانستم استقرار گردان‌های متوقف در استران و زری را ببینم و شناسایی دیگری از محل و استقرار دو گردان دیگر نتوانستم بکنم و چهارساعت پس از ورود من به قطور بارزانی‌ها از بین مخین و حبش عبور نمودند.

اظهارات سرهنگ پیاده فولادوند

روز نهم خرداد به من دستور رسید از خوی با گردان هنگ خودم به قطور حرکت کنم و راه عبور بارزانی‌ها را قطع نمایم. لذا در ساعت ۱۰ حرکت و در ساعت ۲۰ به قطور وارد شدم ولی قبلاً دو گردان پیاده و یک دسته مسلسل در زری گذاشته و دو دسته مسلسل و یک دسته [توپ] ۷۵ در حبش گذاردم و سپس با مشورت سرگرد نوابی دو گروهان و یک دسته مسلسل (از گردان نوابی) در گرناویک گذاشتم. یک گروهان از گردان خودم با یک دسته خمپاره از گردان سرگرد نوابی با یک دسته مسلسل از گردان خودم را در قطور گذاشتم ولی استنباط کردم که طول

دره قطور ۷۵کیلومتر و دارای دره‌های عمیق شمالی-جنوبی زیاد بوده و حتی لشگرهایی می‌توانند از آنجا عبور نمایند ولی چون مأمور بودم طبق‌نظر خودم که قبلاً توضیح داده شده موضع گرفتم. در این موقع سرگرد نوابی با ترک‌ها در مرز ملاقات و ترک‌ها اظهار داشتند که عده‌هایی حاضر کرده‌اند و در موقع لزوم همکاری خواهند کرد و کلیه مراتب بالا را در این روز (۱۱ خرداد) به فرماندهی لشگر گزارش دادم. ضمناً برای کسب اطلاع عواملی از افراد محلی به اطراف فرستادم. در این موقع ضمن یادداشتی که از سرهنگ نیساری فرمانده ستون راجع به آرایش عده‌ها رسیده بود، حکم عملیاتی نیز واصل و چون گردان هنگ آهن به فرماندهی سرگرد پرهیزکار و سرپرستی سرهنگ نفیسی نیز رسیده بود لذا واحدهای تحت فرماندهی خود را طبق دستور عملیاتی تغییر آرایش داده و مستقر نمودم.

اظهارات سرهنگ ۲ نفیسی فرمانده گردان آهن و سرپرست گردان‌های سرگرد پرهیزکار و سرگرد زره‌پوش در مورد عدم استفاده از اطلاعی که یک نفر از اهالی راویان راجع به حرکت بارزانی‌ها از آبادی راویان به مشارالیه داده است

سرهنگ نفیسی در مورد عدم استفاده از اطلاع حاصله به وسیله شخص نامبرده اظهار داشت. ساعت ۲ صبح روز سیزدهم خرداد وسیله یک نفر غیرنظامی اطلاع پیداکردم که ساعت ۱۱ شب بارزانی‌ها از راویان حرکت کردند. چون به اظهارات این شخص اطمینان نداشتم او را توقیف کردم و بعد فرستادم نزد فرمانده گردان خودم که دو نفر همراه او به راویان اعزام و صحّت اظهاراتش را تحقیق کنند و چون شب بود قبل از حصول اطمینان نمی‌خواستم عملی انجام شود.

اظهارات سرتیپ زنگنه در خصوص علت عدم موفقیت در ارتفاعات سوکار - یوموراداش - قزل‌داش - شوت

چون حدس زده می‌شد که بارزانی‌ها برای عبور خود به شمال دو سمت

را انتخاب کنند یعنی یا از مغرب و یا از شرق ماکو عبور نمایند لذا چهار گردان از ساری اجاق تا قزل‌داش استقرار داده شد و درنظر بود که یک گردان هم در خارج دربند ماکو به‌طور احتیاط بماند و ۲ گردان در شوت در اختیار سرهنگ سردادور باشد (گردان‌های هنگ آذرپاد) ولی چون گردان سرگرد زره‌پوش نرسید یک گردان از هنگ آذرپاد در داخل دربند ماکو روی معابر مهم استقرار داده شد (معبر غربی درّهٔ خندور). بدین‌جهت نتوانستیم ۲ گردان در اختیار سرهنگ سردادور بگذاریم. علت نرسیدن گردان سرگرد زره‌پوش هم به واسطه این بود که در خوی منتظر رسیدن وسایط نقلیه بود. در هر صورت سرهنگ سردادور غروب روز ۱۸ خرداد با واحدهای تحت فرماندهی خود استقرار پیدا کرد و روز ۱۹ به طرف یلی‌درّه حرکت کرد. برای مزید اطلاع توضیح می‌دهد که طبق اطلاعات مکتسبه از روز ۱۷ آثار بارزانی‌ها هویدا شد و فرماندهی روی عبور بارزانی‌ها توجیه شد ولی روز ۱۸ خرداد ۳ مرتبه محور حرکت خود را تغییر دادند و نمی‌شد یقیناً حدس زد روی کدام محور حرکت خواهند کرد.

اظهارات سرهنگ پیاده لشگری

در مورد اخذ تماس با بارزانی‌ها در روز ۱۹ خرداد

روز ۱۶ خرداد امریه دریافت داشتم که با واحدهای خود و ۵۰ نفر تفنگچی محلّی به طرف ارتفاعات سکار حرکت کنم لذا روز ۱۷ حرکت کرده و چون اطلاع رسیده بود که بارزانی‌ها نزدیک زورآباد رسیده‌اند ارتفاعات سکار را شناسایی نمودم. صبح روز ۱۹ بارزانی‌ها در جلو ارتفاعات عرفات ـ سکار به طرف چمن‌لی ـ آق‌داش ـ یوموداش می‌روند. نزدیک صبح روز ۱۹ جمعیت زیادی به پست سوسوز که وسیله ۱۰ نفر سوار محلّی حفظ می‌شد حمله می‌کنند. پس از شروع تیراندازی،

سواران محلّی پایین ریخته و بارزانی‌ها آنجا را اشغال می‌کنند و فوری من پست‌های خود را مرتب نمودم و دقت کردم راه پایین آمدن آن‌ها را ببندم و وسیله سواران محلی برای سردادور اطلاعیه فرستادم که محلّ اشغالی بارزانی‌ها کجاست و مطمئن بودم که این سوارها چون مسئولیتی ندارند اطلاعات را نخواهند رساند و دراطلاعیه قید نمودم که ارتفاعات شوت را بگیرد. مراتب را به نیرو هم گزارش دادم.

در ساعت ۱۰ صبح از جناح راست وسیله سوارهای محلی خودی تیراندازی شروع شد و معلوم شد یک عده سواری هستند که تحت امر سرهنگ زالتاش می‌باشند. وقتی نزدیک شده بودند بارزانی‌ها که مخفی شده بودند تیراندازی کرده و سوارهای محلّی برگشتند. بعد وسیله سواران محلی ابوابجمعی خود سعی نمودم کوه سوسوز را اشغال کنم ولی میسّر نشد. دستور دادم صبر کنند تا شب شود و از تاریکی استفاده و عمل را تکرار کنم. مراتب را به لشگر هم گزارش دادم و تقاضا کردم به وسیله هواپیما ارتفاعات مزبور بمباران شود زیرا قوای امدادی نداشتم و عده کم داشتم (۲ گروهان پیادهٔ ۲ دسته‌ای و چهار قبضه مسلسل سنگین و یک اسواران سوار و در حدود ۵۰ نفر تفنگچی عجم). غروب تیراندازی قطع شد و کوه سوسوز را اشغال کردیم ولی در سمت راست از غروب تیراندازی شروع (جلوی پیاده‌ها تک‌تک و جلوی سوارها شدید) و تیراندازی تا ۳ بعداز نصف‌شب ادامه داشت و بعد قطع شد. صبح روز ۲۰ طبق امر نیرو، عده‌ها را جمع و به طرف شوت رفتیم و در این تصادف هیچگونه تلفاتی نداشتیم مگر اینکه ۲ نفر از سواران محلی مجروح شدند.

اظهارات سرهنگ سردادور راجع به عملیات خود

در روز ۱۹ خرداد ۱۳۲۶ در شوت

ساعت یک روز ۱۹ ستون تحت فرماندهی من مرکب از ۲ گروهان پیاده،

یک گروهان مسلسل سنگین، یک اسواران سوار، ۴ ارابه جنگی و یک دسته توپ ۷۵، یک دسته خمپاره‌انداز در شوت مستقر گردید. یکصد قبضه تفنگ هم داده بودند که سواران محلّی را تجهیز کنیم ولی غیر از ۵۰ نفر که تجهیز شده و اختصاصی به ستون سرهنگ لشگری داده شد ۹ نفر فقط در اختیار اینجانب قرار گرفت. ضمناً ۱۸۰ نفر ژاندارم هم دادند که از ماکو تا تازه‌کند پست‌گذاری شود و به همین نحو هم عمل شد.

ساعت ۶ صبح روز ۱۹ یک نفر از تفنگچی‌ها اطلاع داد که بارزانی‌ها به داش‌فیشل آمده‌اند لذا تصمیم گرفتم با تمام عناصر خود به ملاقات آن‌ها رفته معبر بین درّه را ببندم و تماس بگیرم. ساعت ۸½ صبح روز ۱۹ ستون حرکت کرد ولی من اطلاع نداشتم که ستون سرهنگ لشگری درگیر شده است. قبلاً باید گفته باشم که در ساعت ۶ صبح اطلاع رسید که ۹ نفر تفنگچی‌های ابوابجمعی در یلی‌درّه تماس حاصل و یک نفر هم تلفات داده‌اند و به همین لحاظ بود که به اسواران سوار مأموریت داده شد دهانه یلی‌درّه را مسدود و اشغال کند (در بالا اشاره شد). ساعت ۱۰½ ـ ۱۱ اسواران بدون برخورد به دشمن، هدف خود را اشغال و پیاده هم به مبدأ حمله خود رسید. توپخانه و خمپاره هم استقرار یافتند. ساعت نیم بعدازظهر، حمله با ترفیق ۴ ارابه و پشتیبانی خمپاره و توپخانه شروع شد. هدف یکم خط‌الرأس قرمزی بود که پیاده‌ها بدون تلفات به آن رسیدند و ارابه‌ها هم به‌خوبی رسیدند. در خیز دوم، ارابه‌ها در نیمه راه به واسطه سنگلاخی‌بودن زمین از حرکت بازماندند ولی پیاده‌ها معطّل نشده، به حرکت خود ادامه و به هدف دوم خود رسیدند. بنده از دیدگاه سوار پایین آمده به دیدگاه توپخانه می‌رفتم یکدفعه دیدم در بالای ارتفاع که آبادی خرابه‌ایست و بارزانی‌ها مخفی شده بودند با افراد مخلوط و صدای **شدید** تیراندازی تفنگ و نارنجک بلند بود. در این **موقع به گروهان نهم**

دستور دادم (ساعت ۲½ بعدازظهر) خود را به عقب بکشد و ارتفاعات عقب را بگیرد. بارزانی‌ها هم جلو آمدند و هدف یکم گردان را اشغال و تیراندازی تا ساعت ۲۰/۳۰ شدیداً ادامه داشت. آتش خمپاره و بمباران هوایی هم به آن‌ها تلفات محسوسی وارد آورد.

اظهارات سرگرد زره‌پوش در مورد قضیه قزل‌داغ

گردان بنده در ساعت ۱۸ روز ۱۶ از استران حرکت و ساعت ۶ صبح روز ۱۷ خود را به خوی رساندم و منتظر ماشین بودیم که به ماکو حرکت کنیم و به همین مناسبت تا روز ۱۹ در خوی بودیم. روز ۱۹ ساعت ۱۵ تعدادی از ماشین‌ها حاضر شده بود فوری امر شد حرکت کنیم. سرهنگ شفیقی رئیس باربری گفت با این ۶ ماشین که حاضر است آنچه می‌توانید حرکت کنید، بقیه را من از عقب حرکت خواهم داد. لذا آشپزخانه، گروهان مسلسل، خواربار و ارکان گردان را وسیله ۶ ماشین تا غروب روز ۱۹ به ماکو رساندم و رفتم به سربازخانه. تیمسار فرمانده نیرو مرا احضار و دستور دادند که این گردان برای تقویت پاسگاه‌های ژاندارمری قزل‌داغ - قزل‌اولوم و شوت حرکت کند لذا ۴۰ نفر سرباز که از گردان حاضر بود سوار یک ماشین کرده و سرهنگ غفاری رئیس ستاد عملیاتی نیرو هم به سمت فرماندهی سوار یک ارابه شده در ساعت ۲۱/۳۰ روز ۱۹ از سربازخانه حرکت کردیم و قرار این بود که این ۴۰ نفر را در پاسگاه قزل‌داغ بگذاریم بعد در معیّت سرهنگ غفاری و ارابه به شوت رفته منتظر رسیدن بقیه افراد گردان بشویم که آن‌ها را در شوت به‌طور احتیاط برای تقویت سرهنگ سردادور بگذاریم. وقتی رسیدیم به خرابه که نزدیک پل قزل‌داغ است (ساعت ۲۲/۳۰) دیدیم ۲ شتر را کشته، توی جاده انداخته‌اند لذا ارابه جنگی متوقف شد و ما هم متوقف شدیم. قدری توقف شد دیدیم خبری نیست و ارابه حرکت کرد. در حین حرکت

به ماشین و تانک شلیک شد. لذا به ماشین دستور دادم تند برود. یک مرتبه دیدم شوفر روی من افتاد. پریدم پایین دستم مجروح شد. در این موقع نارنجکی به توی ماشین پرتاب کردند و زدوخورد شروع شد. افراد فوراً پیاده شده و من چند نارنجک از آن‌ها گرفته به داخل خرابه پرتاب کردم و پس از مختصر تیرتفنگی که ردّ و بدل شد صدایی از خرابه بیرون نمی‌آمد. با افراد داخل خرابه شدیم کسی نبود. قدری هم در تاریکی گردش کردیم همه رفته بودند. به طرف ماشین برگشته صدای مجروحین بلند بود. در این موقع ارابه جنگی که به جلو رفته بود برگشت و پرسید چه خبر بود؟ که جریان گفته شد. در این زدوخورد، خودم و یک گروهبان و راننده ماشین و ۱۴ نفر دیگر مجروح و ۵ نفر مقتول شدند.

محل امضاء سرلشگر خسروانی، سرتیپ وثوق، سرتیپ گرزن.

۱۲

گزارش هیئت تحقیق از اظهارات مجروحین واقعهٔ شوت

در نتیجه تحقیقاتی که ضمن بازدید مجروحین در بیمارستان رضائیه از یک نفر گروهبان و سربازان مجروح به عمل آمد نکات زیر برای کمیسیون روشن و تأیید گردید:

۱. اصولاً اعزام شبانه کامیون به معیّت سرهنگ غفاری و سرگرد زره‌پوش یک اقدام بیهوده وخارج از احتیاط بوده است.

۲. سرهنگ غفاری با یک ارابه به معیت کامیون اعزام شده بود که حامل چهل سرباز و سرگرد زره‌پوش بوده است. بنابراین ارابه سرهنگ غفاری بایستی به منظور حفاظت و تأمین، در عقب نه در جلوی کامیون حرکت کرده باشد تا در صورت تصادف احتمالی شبانه بتواند از آن حفاظت و پشتیبانی نماید.

۳. در سرپل قزل‌داغ مجاور خرابه که اشرار از آنجا به کامیون تیراندازی و با نارنجک حمله می‌کنند کامیون مزبور روی شوسه به نعش ۳ شتر مقتول برمی‌خورد. شترهای مزبور حامل خواربار بوده که با یک سرباز و یک گروهبان، یک ساعت قبل، از آن محل عبور و مورد تیراندازی واقع، ۳ شتر مقتول و جاده را مسدود ساخته بودند.

در این وضعیت قاعدتاً ارابه بایستی در مقابل لاشه شترهای تیرخورده توقف و شناسایی نموده، لااقل عبور کامیون را از پل تأمین نماید مخصوصاً آنکه طبق اظهار یکی از سربازان مجروح، در این موقع راننده ارابه نیز همین پیشنهاد را به سرهنگ غفاری می‌نماید ولی سرهنگ غفاری دستور می‌دهد از خارج جاده عبور شود و کامیون که قادر به عبور از اراضی ذوعارضه نبوده ناچار متوقف و مورد حمله واقع می‌شود. طبق اظهار سربازان مجروح نه صدای تیر و نه فریاد آن‌ها به گوش سرنشینان ارابه نمی‌رسد. ارابه به راه خود ادامه می‌دهد و پس از خاتمه زدوخورد که ضمن آن ۵ سرباز مقتول و ۱۶ سرباز و یک گروهبان و سرگرد زره‌پوش مجروح می‌گردند ارابه به عقب مراجعت می‌کند.

علیهذا به علّت عدم اتخاذ تدابیر لازمه برای حفاظت کامیون (حرکت در جلو ـ عدم توقف در برخورد به مانع) سرهنگ غفاری شدیداً مسئول و حتی استنباط می‌گردد موقعیکه کامیون مورد حمله واقع شده بود افسر نامبرده عمداً برای رهایی از خطر به حرکت خود ادامه داده است.

در خاتمه کمیسیون بدین نکته متوجه گردید که سرگرد زره‌پوش با آنکه در بدو امر مجروح گردیده بود با کمال شهامت به وسیله پرتاب نارنجک و تیراندازی با پارابلوم به مقابله پرداخته و وظیفه سربازی خود را به حداکثر انجام دادم است که چنین افسری شایسته همه‌گونه تشویق می‌باشد.

رئیس کمیسیون:	سرلشگر خسروانی	امضاء
	سرتیپ گرزن	امضاء
	سرتیپ وثوق	امضاء

۱۳
گزارش و ارزیابی جامع کمیسیون تحقیق از مراحل مختلف عملیات بارزانی

مرحله ۱ . مربوط به اقدامات لشکر ۴ برعلیه عبور بارزانی‌ها به سمت شمال

۱ . اولین اطلاع در مورد ورود بارزانی‌ها به داخل مرز ایران در تاریخ ۸ صبح روز ۶ خرداد به‌لشکر رسیده است.

۲ . اولین اقدام لشکر مأموریت دادن به سروان عدل ضرّابی بوده است که با صدنفر تفنگچی سوار به موانا برود و نیز به سرگرد صلح‌جو مأموریت داده می‌شود با عدهٔ تفنگ‌چی محلی با بارزانی‌ها تماس گیرد.

۳. لشگر در تاریخ ۲۶/۳/۷ ستونی مرکب از دو گردان پیاده، یک دسته خمپاره، یک دستگاه بی‌سیم و چهار ارابه جنگی تحت فرماندهی سرهنگ سردادور به سمت موانا اعزام می‌دارد. مأموریت سرهنگ سردادور حرکت سریع به طرف موانا و اخذ تماس و قلع و قمع بارزانی‌ها می‌باشد. یکی از گردان‌های محمول ساعت ۱۳ روز ۷ و گردان دیگر ساعت ۱۷ همان روز به (لُرنی) نیمه‌راه بین رضائیه و موانا می‌رسند.

با درنظر گرفتن اینکه مسافت بین رضائیه و موانا فقط در حدود ۲۸ کیلومتر است سرهنگ سردادور شب را در لُرنی می‌ماند و صبح روز بعد عازم موانا می‌گردد ولی ملامصطفی با تفنگچیان خود طبق گزارش $\frac{۲۶۸۳۰}{۲۶/۳/۸}$ لشگر پس از اطلاع از ورود ستون به لُرنی در روز هفتم محل خود را ترک نموده به‌سمت شمال رفته‌اند.

نظر کمیسیون

۱ . اولین اقدام نیرو تجهیز سواران محلی برعلیه بارزانی‌ها بوده که این عمل در مقابله با بارزانی‌ها نتیجه مؤثری نداشته، به جای این اقدام و یا

ضمن آن بایستی بلافاصله پس از اطلاع از ورود بارزانی‌ها به‌خاک ایران واحدهای نظامی که در رضائیه در اختیار لشگر بوده بدون فوت وقت یعنی در همان روز ششم به طرف موانا سوق داده می‌شد بنابراین در اعزام سریع واحدهای نظامی غفلت شده است.

۲. ستون سرهنگ سردادور روز ۷ و شب ۸ را بدون نتیجه در لُرنی متوقف و وقت گرانبهایی را از دست داده است. نامبرده متعذر به‌این است که در لُرنی منتظر رسیدن وسایل حمل بنه بوده است ولی این عذر پذیرفته نیست و مسئول واقع است.

به‌طور کلی در این مرحله لشگر در اعزام خیلی سریع ستون نظامی غفلت ورزیده و نیز سرهنگ سردادور در انجام مأموریت محوله کوتاهی نموده است.

کمیسیون براین عقیده است که اگر لشگر با سرعت واحدهای خود را در همان روز ششم به مقابلهٔ بارزانی‌ها می‌فرستاد و ستون در لُرنی متوقف نمی‌شد تماس با اشرار حاصل و در همان روزهای اوّل به قضیه خاتمه داده می‌شد.

جریان عمل سواران عشایری

۱. سروان ضرابی با یکصدنفر سوار در اختیار سرهنگ سردادور بوده که از لُرنی به سروان مزبور دستور می‌دهد موانا و ارتفاعات آن را هرچه زودتر اشغال و چنانچه بارزانی‌ها خیال عبور از آن سمت را داشته باشند تا رسیدن ستون مقاومت نمایند. ولی بارزانی‌ها از جلوی موانا عبور نموده و هیچ‌گونه اقدام موثری به عمل نمی‌آید.

۲. سرگرد صلح‌جو با یکصدنفر سوار عشایری در موقع عبور بارزانی‌ها از ساردیک[1] در گنبد بوده پس از اطلاع از وجود آن‌ها به جای

---

۱. منظور سرویک می‌باشد.

حملهٔ مستقیم به طرف بارزانی‌ها در طول رودخانهٔ لوساتی به موازات خط سیر آن‌ها به طرف شمال می‌رود و ساعت ۹ روز ۹ بین بردوک و آغچه‌گُل با آن‌ها تماس حاصل و به‌گفتهٔ خودش زد وخورد می‌نماید و مجدداً قطع تماس می‌شود.

نظر کمیسیون

به‌طور کلی در کلیه جریان عمل اخیر بر ضد بارزانی‌ها دیده می‌شود که از تجهیز تفنگچیان کوچک‌ترین استفاده به عمل نیامده است.

از طرفی کمیسیون معتقد است که سروان ضرّابی و سرگرد صلح‌جو سعی نکرده‌اند با بارزانی‌ها تماس حاصل نمایند وجریان زد و خوردی که به سرگرد صلح‌جو نسبت داده می‌شود به نظر کمیسیون تردیدآمیز است و معلوم نیست اگر تماس بین تفنگچیان محلی و بارزانی‌ها حاصل شده بود با آنکه عدهٔ سرگرد صلح‌جو سوار و بارزانی‌ها پیاده بوده‌اند چگونه تماس بدین سهولت قطع گردیده و بارزانی‌ها موفق می‌شوند راه شمال را پیش گیرند مضافاً به اینکه در این زدوخورد هیچ‌گونه تلفاتی به سواران سرگرد صلح‌جو وارد نشده است.

بنابراین کمیسیون نسبت به عملیات بالا سرگرد صلح‌جو و سروان ضرّابی را مسئول تشخیص می‌دهد.

مرحله ۲. تشکیل خط سدّکنندهٔ قتورچای

پس از آنکه اقدامات نیرو در مورد جلوگیری از حرکت بارزانی‌ها به طرف شمال مواجه با عدم موفقیت می‌گردد فرمانده نیرو تصمیم به ایجاد خط سدّکننده روی درّه قتور می‌گیرد و در دستور عملیاتی شماره ۱ (ساعت ۲۴ روز ۹) چنین تصریح می‌گردد:

الف. مسدودنمودن راه عبور بارزانی‌ها به سمت شمال روی **درّه خوی ـ قتور ـ مرز** به وسیلهٔ چهار گردان

ب. تعاقب سریع بارزانی‌ها در جنوب به وسیلهٔ ستون ترگور (سرهنگ سردادور) که مأموریت دارد بارزانی‌ها را به موضع قتور براند. (این ستون صبح روز ۱۰ به علت عدم امکان تعاقب به رضائیه و شاهپور احضار می‌شود و این قسمت از دستور عملیاتی به شکلی که پیش‌بینی‌شده بود دیگر صورت عمل به خود نمی‌گیرد)

طرز اجرای این تصمیم را فرماندهی نیرو به‌شرح زیر پیش‌بینی کرده است:

- ستون درّه قتور مرکب از چهار گردان پیاده، یک دسته خمپاره، چهار دستگاه ارابهٔ جنگی، یک آتشبار ۷۵، یک دسته سوار، یک دستگاه بی‌سیم می‌باشد. فرماندهی خط قتور به سرهنگ پیاده نیساری و بمعاونت سرهنگ فولادوند واگذار می‌شود. سرپرستی کلیه عملیات به‌عهدهٔ سرتیپ بیگلری معاون لشگر قرار می‌گیرد.

در اجرای دستور بالا سرتیپ بیگلری به فرماندهی ستون درّهٔ قتور (سرهنگ نیساری) دستور می‌دهد که تا عصر ۲۶/۳/۱۲ گردان‌های مأمور سدّ قتور در محل‌های زیر مستقر باشند:

یک گردان در استران (سرگرد زره‌پوش)
یک گردان در زری (سرگرد پرهیزکار)
} سرهنگ ۲ نفیسی

یک گردان در قتور (سرگرد نوّابی)
یک گردان در رازی (سرهنگ فولادوند)
} سرهنگ فولادوند

نیمه‌شب ۱۳-۱۴ با آنکه هر چهارگردان در محل‌های معینه استقرار داشتند بارزانی‌ها بدون برخورد از معبر بین مخین و حبش رو به شمال درّه قُتور را عبور نموده و بدین طریق از ایجاد خط سدّکننده قتور

کوچکترین نتیجه حاصل نگردیده و کلیه اقدامات لشگر در این **مرحله** عملیات بلااثر می‌ماند.

نظر کمیسیون

۱. چهارگردان مستقر در موضع قتور در حقیقت به هیچ وجه خط سدّکننده تشکیل نداده بلکه هریک در یک آبادی مانند پادگانی استقرار یافته‌اند. هیچ‌گونه عوامل نظامی در عرض برای تحصیل ارتباط و یا به‌جلو برای اکتشاف وکسب اطلاع از موقعیت بارزانی‌ها و اینکه رو به‌کدام سمت متوجه هستند فرستاده نشده بود. بدیهی است این طریقه عمل و با درنظرگرفتن طول درّه (در حدود ۷۰ کیلومتر) با شکلی که گردان‌های مأمور استقرار یافته بودند ممکن نبوده است درّه مزبور مانعی برای عبور بارزانی‌ها تشکیل دهد.

۲. در این عملیات فرماندهی به معنای حقیقی وجود خارجی نداشته، سرتیپ بیگلری عملی در فرماندهی وادارهٔ عملیات مشترک این عناصر انجام نداده و سرهنگ نیساری وقتی به‌موضع قتورچای رسیده که چندساعت بعد از آن بارزانی‌ها عبور کرده بوده‌اند.

۳. عوامل کسب اطلاعات که مورد استفاده عملیات باشند به‌طور موثری به کار نرفته و موقعی هم که برحسب تصادف یک نفر دهاتی ساعت ۲ روز ۱۴ از راویان نزد سرهنگ نفیسی آمده و اظهار داشته که بارزانی‌ها ساعت ۱۸ از راویان قصد حرکت داشته‌اند از این اطلاع افسر مزبور استفاده نکرده بلکه بالعکس اظهارکننده مورد سوءظن واقع و توقیف شده است.

مطابق شرح بالا در عملیات درّه قتور سرتیپ بیگلری، سرهنگ نیساری، سرهنگ ۲ نفیسی مسئول تشخیص داده می‌شوند. ضمن بررسی پروندهٔ عملیات اخیر کمیسیون متوجه گزارش ۱۰۵۹/۱۴/۳/۲۶ **ساعت ۲۳** سرلشکر همایونی می‌گردد که مفاد آن به **شرح زیر است:**

بارزانی‌ها هنوز در جنوب خط قتور هستند به سرتیپ بیگلری دستور داده شده است عناصر سبک متحرکی در جلوی مواضع خود فرستاده اکتشاف نماید.

در صورتی‌که درست ۲۴ ساعت قبل (ساعت ۲۳ روز ۲۶/۳/۱۳) بارزانی‌ها از خط قتور عبورکرده بوده‌اند. کمیسیون تردید دارد موقعی‌که سرلشکر همایونی تلگراف فوق را مخابره نموده از عبور بارزانی‌ها بی‌اطلاع بوده باشد به‌خصوص آنکه طی همین گزارش نظر سرلشکر همایونی متوجه اعزام واحدهای نظامی به‌ماکو و نقاط شمالی گردیده است و اگر به‌فرض هم فرماندهی نیرو حقیقتاً ۲۴ ساعت پس از عبور بارزانی‌ها از درّه قتور از موضوع بی‌اطلاع بوده است سوء ادارهٔ عملیات و ضعف فرماندهی نیرو را می‌رساند.

پس از عبور بارزانی‌ها از خط قطور دیگر هیچ‌گونه اقدام سریع راجع به تعاقب آن‌ها از طرف گردان‌های نزدیک معبر به‌عمل نیامده و هیچ‌گونه عمل موثر از طرف فرماندهی صورت نگرفته است. چنانکه بارزانی‌ها پس از عبور از درّه قتور در کلت بالا دیده شده‌اند ولی از این اطلاع نیز هیچ‌گونه استفاده به عمل نیامده و از تماس گرفتن با آن‌ها در حقیقت می‌توان گفت احتراز شده است.

مرحلهٔ ۳. واقعه شوت

پس از آنکه بارزانی‌ها از درّه قتور عبور نمودند فرماندهی نیرو تصمیم می‌گیرد بارزانی‌ها را در مناطق شمالی درگیر و قلع وقمع نماید. بدین منظور در تاریخ ۲۶/۳/۱۶ طی شمارهٔ ۴۵ سیّار از طرف فرمانده نیرو به سرتیپ زنگنه دستور داده می‌شود سریعاً ستون‌های متعدد برای مسدودنمودن معابر بین بازرگان و پل‌دشت تشکیل دهد و عواملی نیز در اختیار نامبرده می‌گذارد.

صبح روز ۲۶/۳/۱۹ آرایش متخذه بشرح زیر است:

چهار گردان از ساری اوجاغ تا خندور و قزل‌داغ
در شوت یک گردان پیاده منهای یک گروهان به اضافه ۴ ارابهٔ سبک و یک اسواران با یک دسته مسلسل، یک دسته خمپاره ـ یک دسته توپ ۷۵ به‌فرماندهی سرهنگ سردادور
راه بین قزل‌داغ تا شوت و مرگن ۱۸۰ نفر ژاندارم.
در سکّار یک گردان پیاده منهای یک گروهان (گروهان‌های دو دسته‌ای) به اضافهٔ یک اسواران و ۵۰ نفر سوار محلی
یکصد و هفتادنفر تفنگچی سوار محلی به فرماندهی سرهنگ زالتاش در یوموری‌داش و آغداش.

گردان پیاده سرگرد زره‌پوش که پیش‌بینی شده بود جزو آرایش سرهنگ سردادور در شوت استقرار یابد تا ساعت ۱۵ روز ۱۹ در خوی بوده است.

بارزانی‌ها در شب ۱۹ در منطقه بین ارتفاعات سکّار و یوموری‌داش و آغداش بوده‌اند.

عملیات واحدهای بالا در روز ۱۹

۱. چهار گردانی که بین مرز بازرگان تا ماکو ـ خندور و قزل‌داغ استقرار داشته‌اند در عملیات شرکت نکرده‌اند.

۲. سواران سرهنگ زالتاش طبق گزارش افسر نامبرده ساعت ۸ صبح روز ۲۶/۳/۱۹ در آق‌داش با بارزانی‌ها تماس حاصل کرده و به فرمانده نیرو مراتب را گزارش و دیگر افسر مزبور عمل مثبتی انجام نمی‌دهد.

۳. سرهنگ زالتاش با عدهٔ خود در ارتفاعات سکّار و سوسوز در تمام روز ۱۹ و شب ۲۰ باقی‌مانده به تیراندازی دوردست به بارزانی‌ها که بین ارتفاعات یوموری‌داش ـ آقداش ـ سکّار می‌گذشته‌اند اکتفا نموده است.

۴. سرهنگ سردادور ساعت ۶ صبح به وسیلهٔ تفنگچیان محلی با

بارزانی‌ها تماس پیدا کرده ساعت ۸½ به طرف داش فیشل حرکت و به اسواران سوار دستور می‌دهد دهانه یلّی‌دره را اشغال نماید.

طبق اظهارات سرهنگ نامبرده نیم‌ساعت بعدازظهر دو گروهان پیاده با پشتیبانی مسلسل و خمپاره و ترفیق چهار ارابه جنگی به سمت ارتفاعات حمله می‌نماید ولی ارابه‌ها به علت عدم مساعدت زمین متوقف و پیاده‌ها غفلتاً مورد حمله نزدیک بارزانی‌ها با نارنجک و تفنگ قرار گرفته و منتهی به جنگ تن‌به‌تن می‌شود و در حدود ساعت ۱۵ پس از رسیدن هواپیما و بمباران مواضع بارزانی‌ها واحدهای پیاده موفق می‌شوند خود را از درگیری رهایی و به عقب بیایند.

تا ساعت ۲۰½ تیراندازی طرفین ادامه داشته و سپس قطع می‌شود.

۵. عمل سرگرد زره‌پوش: از کلیه این گردان که تا ساعت ۱۵ روز ۱۹ در خوی بوده در ساعت ۲۰ شش کامیون حامل بنه، آشپزخانه، مسلسل سنگین و چهل‌نفر سرباز مسلح به‌ماکو می‌رسد. بلافاصله طبق دستور فرمانده لشگر، سرگرد زره‌پوش با یک کامیون و چهل نفر سرباز به همراهی سرهنگ ستاد غفاری که سوار ارابه می‌شود به سمت شوت اعزام می‌گردند. در قزل‌داغ کامیون غفلتاً مورد حمله اشرار واقع گردیده و سرهنگ غفاری در جلو بوده با ارابه جنگی به‌حرکت خود ادامه می‌دهد و سپس به محل زد وخورد مراجعت و ۱۶ نفر سرباز یک نفر گروهبان و فرمانده گردان مجروح و ۵ نفر مقتول که جمع‌آوری می‌شوند.

نظر کمیسیون

۱. فرمانده نیرو از چهار گردانی‌که بین بازرگان و قزل‌داغ استقرار یافته بودند استفاده ننموده و زد وخورد فقط با دو گروهان پیاده صورت گرفته است. در صورتی‌که علائم و آثار در ۲۴ ساعت قبل و پیشتر نشان می‌داده است که بارزانی‌ها متوجه معبر قزل‌داغ بوده و از طرفی جادهٔ شوسه‌ای

برای انتقال یک یا دو گردان از چهار گردان مزبور در دست بوده که با پیش‌بینی وسایل حمل و نقل انتقال میسّر بوده است. همچنین وسایل حرکت گردان سرگرد زره‌پوش به‌موقع فراهم نگردیده و نتوانسته است در آرایش پیش‌بینی‌شده جزء قسمت سرهنگ سردادور در محاربه شرکت نماید.

هیچ‌گونه ارتباط و پیوستگی بین واحدها وجود نداشته. سرهنگ زالتاش اساساً از وجود قسمتهای نظامی در محل‌های معین بی‌اطلاع بوده و نیز هیچگونه همکاری و کمک متقابله بین واحدها و عمل مثبت فرماندهی در عملیات صورت نگرفته است.

۲. سرهنگ زالتاش مأموریت درگیری و زد وخورد را به‌طور مطلوب انجام نداده و به تماس دور و گزارش اکتفا کرده است. (به‌قرار معلوم سواران عشایر سرهنگ زالتاش پس از کشته‌شدن یک نفر از آن‌ها فرار می‌نمایند)

۳. به سرهنگ لشگری مسئولیت شدید متوجه می‌گردد که با اطلاع از درگیرشدن سرهنگ سردادور کوچک‌ترین کمکی را به‌نامبرده ننموده و تمام روز ۱۹ و شب ۲۰ را در محل خود با تیراندازی‌های غیرمؤثری گذرانده است.

۴. سرهنگ سردادور: به‌طور کلی عللی که موجبات تلفات وارده بواحدهای این ستون را فراهم نموده و عبور بارزانی‌ها را از منطقه میسر ساخته است به شرح زیر است:

آ. عدم شناسایی منطقه عمل و عدم دقّت و اصابت نظر سرهنگ سردادور در طرح حمله.

ب. بی‌احتیاطی در اعزام گروهان‌ها به جلو بدون توجه به‌وجود دشمن.

ج ـ نرسیدن به موقع گردان سرگرد زره‌پوش برای تقویت این ستون.

د ـ عدم استفادهٔ صحیح از قسمت سوار. بدین طریق سرهنگ سردادور مسئول تشخیص داده می‌شود.

۵. اعزام شبانهٔ کامیون سرگرد زره‌پوش و تانک سرهنگ غفاری یک عمل بیهوده بوده که با بی‌احتیاطی کامل اجرا و منجر به غفلت‌گیری و تلفات سنگین شده است.

به‌طور کلی در مجموعهٔ عملیات: عمل فرماندهی به‌منظور تطبیق و تنظیم تلاش واحدهای مختلفه و صدور دستورات فوری و به‌موقع به‌منظور ایجاد هم‌آهنگی بین دستجات مختلف عملیاتی و تشریک‌مساعی برای تمرکز قوا برعلیه دشمن صورت نگرفته و پس از اخذ تماس مجال فرار و خودآرایی به دشمن داده شده است. فرماندهی هیچ‌گونه احتیاطی در اختیار نداشته است. در نتیجه عملیات صورت مقطعی به خود گرفته که در سه مرحله بالا با فواصل چند روز بین هر یک به عدم موفقیت نیروی نظامی منجر گردیده است.

امضاء سپهبد شاه‌بختی، سرلشکر خسروانی، سرتیپ گرزن، سرتیپ وثوق

۱۴

رای نهایی کمیسیون تحقیق در بارهٔ عملکرد افسران فرمانده عملیات بارزانی

صورت جلسه

عطف به امریه نمرهٔ $\frac{۲۰۲۳/\text{آ}}{۲۶/۳/۲۶}$

ستاد ارتش راجع به رسیدگی به عملیات لشگر ۴ بر ضدّ بارزانی‌ها که از تاریخ ۲۶/۳/۶ تا تاریخ ۲۶/۳/۲۰ صورت گرفته و با عدم موفقیت مواجه

گردیده است، کمیسیونی به‌ریاست تیمسار سپهبد شاه‌بختی ریاست بازرسی ناحیه ۲ و به عضویت سرلشگر خسروانی معاون ستاد ارتش، سرتیپ گرزن رئیس اداره کارگزینی و سرتیپ وثوق رئیس رکن سوّم ستاد ارتش در ماکو تشکیل و در روزهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ خرداد ۱۳۲۶ در شهر مزبور به بررسی پرونده‌ها و تحقیقات از فرمانده لشگر و سایر افسران مسئول پرداخت که نتیجه به شرح پایین گزارش می‌گردد:

عملیات و اقدامات لشکر برعلیه بارزانی‌ها به ۳ مرحله پایین تقسیم می‌شود:

مرحله اوّل: اقدامات اولیه لشگر دائر به جلوگیری بارزانی‌ها از نفوذ به سمت شمال و قلع و قمع آن‌ها.

مرحله دوم: اقدامات لشگر در تشکیل خط سدکننده بین خوی ـ درّه قطور ـ مرز.

مرحله سوم: اقدامات لشگر در جلوگیری از نفوذ بارزانی‌ها پس از عبور از درّهٔ قطور به مناطق شمالی و تشکیل خط محاصره در اطراف منطقه آق‌داش ـ یوموورداش (محل‌هایی که در روز ۱۸ بارزانی‌ها سکونت داشته‌اند) و واقعه شوط.

اقدامات و عملیات لشگر در هر ۳ مرحله مواجه با عدم موفقیت گردید و در واقعه شوط به واحدهای لشگر ۳۱ نفر تلفات وارد آمد و نیز ۳۵ نفر زخمی گردیدند.

اوامر و دستورات ستاد ارتش به فرماندهی لشگر ۴ در مورد بارزانی‌ها صریح و روشن است:

تشکیل و به کاربردن ستون‌های زبده تحت فرماندهی افسران لایق، تحصیل اخذ تماس سریع با اشرار، سرکوبی و قلع و قمع آن‌ها در کوتاه‌ترین وقت، حتی‌المقدور استفاده از کلیه عناصر و واحدهای دیگر (مخصوصاً سوار) به منظور اجرای دستورات بالا. ستاد ارتش که در

جریان روزانه اقدامات و عملیات لشگر بوده است اجرای دستورات بالا را ضمن صدور دستورات مخصوص نسبت به موقعیت و وضعیت هر روز پی‌درپی تکرار و تأکید نموده است.

ریاست بازرسی ناحیه ۲ نیز دستوراتی در مورد سرکوبی بارزانی‌ها به فرماندهی لشگر ۴ صادر نموده که اصول دستورات مزبور با اوامر ستاد ارتش منطبق است.

عملیات لشگر و واحدهای مربوطه در مراحل سه‌گانه بالا مورد رسیدگی و پرسش و تحقیق کمیسیون قرار گرفت که نتیجه آن در شش برگ به پیوست تقدیم می‌شود. رسیدگی و تحقیقات کمیسیون روی روزهای معیّن و در مورد واحدهای معیّن که عملیات آن‌ها در تعیین سرنوشت بارزانی‌ها مؤثّر واقع بود هدایت گردیده است.

اشتباهات، غفلت و سستی‌ها و نیز اسامی افسران که در عملیات مسئول شناخته شده‌اند در برگ‌های پیوست شرح داده شده است. معذلک نظریات عمومی و استنباطات کمیسیون در مورد عملیات لشگر و واحدهای مربوطه برعلیه بارزانی‌ها به شرح پایین معروض می‌شود:

۱. ضعف فرماندهی: عملیات بر ضد بارزانی‌ها به‌طور نامطلوبی اداره گردیده است.

۲. از واحدهای لشگر در محل و موقع معیّن حدّاکثر استفاده به عمل نیامده است.

۳. مخصوصاً از واحدهای سوار لشگر استفاده لازم و مؤثر به عمل نیامده است.

۴. تعاقب بارزانی‌ها، اخذ تماس و سرکوبی آن‌ها به سرعت انجام نیافته بلکه بالعکس عمل تعقیب به کندی صورت گرفته است.

۵. برای کمیسیون حتی این فکر به وجود آمده است که ستون‌ها از درگیرشدن کامل با اشرار احتراز می‌جسته‌اند.

۶. فرمانده لشگر از همان بدو امر تا آخر عملیات نسبت به افسرانی که در اجرای دستورات سستی به خرج داده و اهمال‌کاری نموده‌اند چشم‌پوشی کرده، اعمال تنبیهات شدید ننموده است که موضوع عدم تنبیه و مجازات افسران خطاکار در جریان عملیات مؤثر بوده است.

۷. بین مراحل مختلف عملیات و پس از اخذ تماس، وقت‌های حساس بیهوده از دست رفته و به بارزانی‌ها فرصت داده شده است پیوسته رو به شمال پیش بروند.

۸. دستورات مختلف لشگر در مورد تعاقب بارزانی‌ها، امری فرضی و روی کاغذ بوده است که هیچوقت ستون‌های مختلف به‌طور مؤثری دستورات تعاقب را اجرا و عمل ننموده‌اند.

۹. در آنجا هم که تماس حاصل شده، به سرعت قطع و دیگر در حقیقت عمل مثبتی صورت نگرفته و اشرار از این وضعیت استفاده کامل نموده‌اند.

۱۰. در تجهیز نفرات تفنگ‌چی، استفاده کامل به عمل نیامده است.

۱۱. در جلوگیری از عبور بارزانی‌ها از خطّ دره قطور سستی و عدم علاقه به‌طور هویدا دیده می‌شود.

۱۲. واقعه شوط که منجر به تلفات سنگین و عبور بارزانی‌ها گردید معلول اشتباهات از طرف فرماندهی، عدم توجه و دقت در آرایش و سستی و اهمال‌کاری و عدم تشریک مساعی از طرف مجریان است که در برگ‌های پیوست تشریح شده است.

۱۳. وسایل حمل و نقل صورت منظم و صحیحی را نداشته، تعداد قابل ملاحظه از کامیون‌ها تعمیری بوده و از آنچه هم که موجود بوده جهت نقل و انتقال واحدها در مواقع لزوم استفاده کامل نشده است.

امضاء: سپهبد شاه‌بختی، سرلشگر خسروانی، سرتیپ گرزن، سرتیپ وثوق

ماکو ـ ۱۳۲۶/۳/۲۷



تصاویر و نمونهٔ اسناد





از چپ به راست: صابر، ملامصطفی و مسعود بارزانی



از چپ به راست: ژنرال ملا مصطفی بارزانی، اسد خوشاوی، فرزندش سلیم خوشاوی



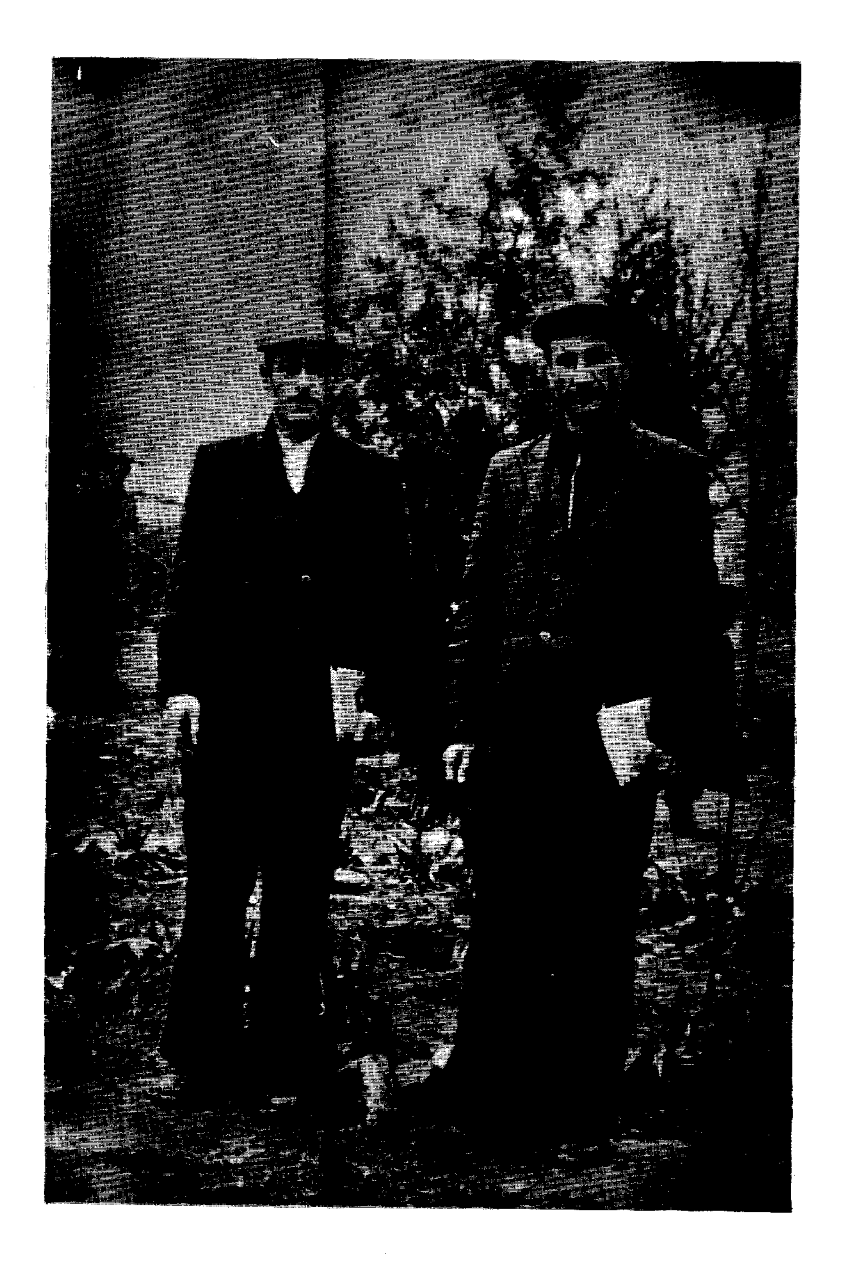
علی محمد صدیق، فرزند شیخ محمد صدیق برادر ملامصطفی که روز ۲۵/۹/۲۳ در نقده ما را از اسارت قره‌پاپاق‌ها نجات داد. آن زمان او جوانی تقریباً شانزده ساله بود.



زندان سامره ـ ایستاده از راست به چپ: ستوان نیکلا مارکاریان، سروان احسانی، سروان زربخت، ستوان رئیس دانا و ستوان دباغ‌زاده. نشسته از راست به چپ: سروان تفرشیان و سروان ارتشیار.



ملامصطفی بارزانی در شوروی



کاظم شاندری و عبدالله سعید در شوروی



از راست به چپ: **حسو میرخانه عبدالرحمن پاشا، مرتضی زربخت، کاظم شاندری**

وزارت جنگ

اداره دفتر ارتش

دائره

شماره ۳۲۴۴/۲

تاریخ [illegible] ۱۳۱۶

پیوست

تیمسار سپهبد شاه بختی

حسب الامر شاهانه ابلاغ میشود بطوریکه استحضار دارند در تاریخ ۳/۶ بارزانیها بخاک ایران وارد و با مذاکراتی در بین لشکر برای تعقیب وسرکوبی آنها شد فقط لشکر توانست در تاریخ ۳/۱۹ با آن اشرار تصادف نماید درصورتیکه مدت مدید قوای لشکر برای تعقیب آن عناصر ده برابر عده اشرار بوده وهمه قسم وسائل اتومبیل وغیره در اختیار لشکر بوده درصورتیکه بارزانیها عموما پیاده و فاقد وسیله راهپیمائی صحیح بوده اند وحتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پس از استحضار از جریانات اوامر مبارک صادر نموده اند که بایستی در ظرف ۴۸ ساعت باین کارخاتمه داده شود آنهم بهیچوجه صورت عملی بخود نگرفته تا آنکه در تاریخ ۱۹ با اشرار در حوالی نوت مصادف و در نتیجه عملیاتیکه لشکر ارائه میدهد ۱ افسر تلفات و ۲۵ نفر زخمی داده شده و بارزانیها هم موفق شده اند با وصف این جریان باز بطرف شمال بروند چون این موضوع از هرلحاظ مهم وقابل توجه است لذا حسب الامر شاهانه مقرراست کمیسیونی تحت ریاست تیمسار ومعیت :

سرلشکر خسروانی – سرتیپ گزین – سرتیپ وثوق

در محل تشکیل و دقیقا بکلیه جریانات رسیدگی کرده تعیین شود :

۱) چرا لشکر زودتر اقدام ننموده ؟

۲) چرا ستونها با وسائلی که در اختیار داشته اند موفق بالقاء ماش نشده اند ؟

۳) قصور در این عملیات مربوط به که بوده ؟

۴) علت عملیات اشتباه چه بوده و قصور از طرف که بوده ؟

بطورکلی بایستی رسیدگی فرموده صریحا تعیین شود قصور در این عملیات از طرف که شده چه این پیش آمد به حیثیت و مقام ارتش در نظر همسایگان وحتی جلوی عشایر محلی متکوارد وعدم قدرت واحد های ارتش را کاملا ثابت نموده است . نتیجه را زودتر اعلام فرمائید که بشرف عرض پیشگاه شاهانه برسد .

رئیس ستاد ارتش – سرلشکر رزم آرا

ستاد نیروی کردستان — رضائیه

رکن ۲ — اطلاعات روزانه ۱ — مورخه ۲۶/۲/۲

شماره ۳۲۷۸۸ / د — ساعت ۲۴

وضعیت ۲۴ ساعت اخیر نیروی لشکر ۴ رضائیه را ذیلاً اعلام میدارد:

۱ـ ساعت ۷ روز [illegible] ستاد لشکر ۴ رضائیه اطلاع رسید که [illegible] امروز عده بارزانی [illegible] آمده ۲۰ سر گوسفند غارت کرده اند.

۲ـ بلافاصله از [illegible] عراق اطلاع رسید که بارزانیها از عراق [illegible] فرار کرده ممکن است بخاک ایران بیایند.

۳ـ ساعت ۲۲ سران نیروی [illegible] (بیگزاده) بستاد آمده ورود بارزانیها را بنزدیکی [illegible] کیلومتری جنوبی اشنویه اظهار کردند.

۴ـ ساعت ۲۴ همان روز [illegible] اطلاع داد که بارزانیها از نزدیکی [illegible] مشغول پیشروی هستند.

۵ـ از مجموع این جریانات معلوم شد [illegible] ترکیه [illegible] ایران شده عده آنها قریب ۴۰۰ نفر است.

۶ـ بلافاصله ساعت ۱۶ یک پرواز اکتشافی [illegible] ارتفاعات [illegible] و آبادیهای نامبرده اجرا [illegible] ابر نتیجه از اکتشاف حاصل نیامد.

۷ـ بلافاصله [illegible] سران نیروی [illegible] بستاد احضار دستور اعزام ۱۰۰ نفر تفنگچی [illegible] داده شد نامبردگان ساعت ۱۸ حرکت تا ساعت ۲۳ [illegible] و ساعت ۵ صبح [illegible] بوسیله آنها اشغال گردید [illegible] (گردان اصفهان و گردان ۲ [illegible]) یک دسته توپخانه چهار ارابه [illegible] امروز [illegible] ساعت ۲۳ ½ [illegible] متمرکز خواهد شد.

۸ـ امروز ساعت ۱۲ نیروی [illegible] تلگرافنامه حاضر و کاغذیکه ملامصطفی [illegible] در مورد اینکه نامبرده [illegible] دولت واسطه شود بنامبرده ملحق گردیده ساعت ۱۷ نیز کاغذی از ملامصطفی خطاب بلشکر تحت همین عنوان که [illegible] از آمدن من تسلیم بدولت شاهنشاهی است بستاد لشکر رسید که بنامبرده پاسخ داده شد بدون قید و شرط فوری برضائیه حرکت نماید ولی بنظر لشکر مقصد نامبرده اشغال وقت گذرانی است بدین جهت بستون اعزامی دستور شد [illegible] تسریع [illegible] فشار بیشتر زودتر بتوان به نتیجه رسید.

۹ـ آخرین پرواز اکتشافی روز قبل حاکی است که در اطراف [illegible] عناصر مشکوکی دیده شد بمحض مشاهده هواپیما خودرا مخفی کردند و قریب ۱۸ نفر از افراد [illegible] ارتفاع داخل سنگر مشاهده شد ولی تمرکز مهمی از افراد دیده نشد [illegible] با وجود پرواز [illegible] هواپیما تیر اندازی نکردند.

۱۰ـ آخرین اطلاعاتیکه در ساعت ۲۴ [illegible] ملامصطفی تا ساعت ۲۰ [illegible] رفته [illegible] افراد خودرا [illegible] آنها [illegible] است.

فرمانده لشکر ۴ و نیروی کردستان ـ سرلشکر همایونی

رئیس ستاد لشکر ۴ و نیروی کردستان ـ سرهنگ ستاد [illegible]



نمایه

پ

س

ش

ص ـ ض ـ ط ـ ظ

ع ـ غ

ف ـ ق

ک ـ گ

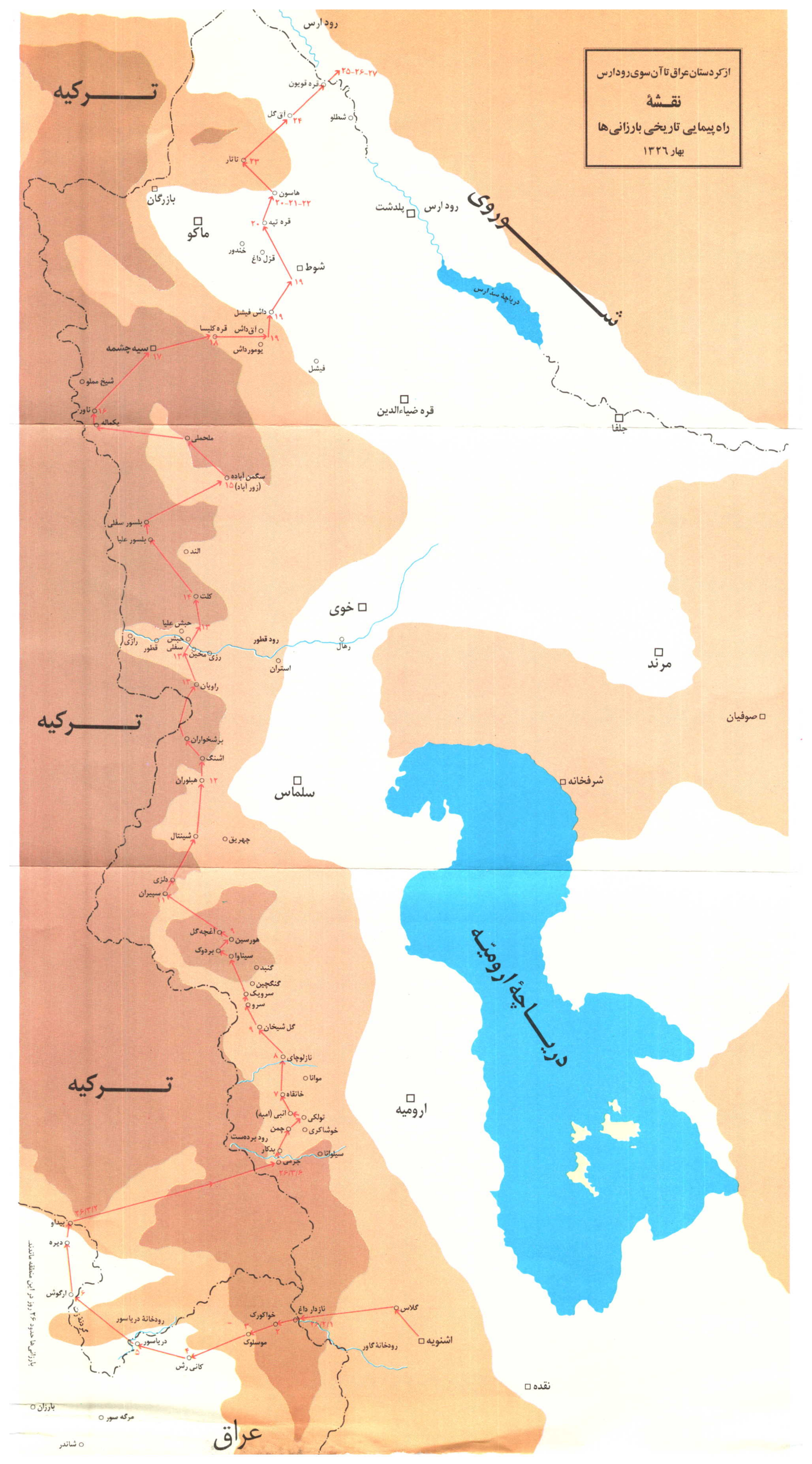
ل

م

ن

و

هـ-ی



از کردستان عراق تا آن سوی رود ارس
نقشهٔ
راه پیمایی تاریخی بارزانی ها
بهار ۱۳۲۶
ترکیه
ترکیه
ترکیه
شوروی
عراق
رود ارس
رود ارس
قره قویون
آق گل
شطلو
تاتار
هاسون
بازرگان
ماکو
پلدشت
قره تپه
خندور
قزل داغ
شوط
دریاچهٔ سد ارس
داش فیشل
قره کلیسا
آق داش
یوموداش
سیه چشمه
فیشل
شیخ مملو
ناور
یکماله
قره ضیاءالدین
جلفا
ملحملی
سگمن آباده
(زور آباد)
بلسور سفلی
بلسور علیا
الند
کلت
خوی
حبش علیا
حبش سفلی
رازی
قطور
رزی
مخین
رود قطور
رهال
استران
مرند
راویان
صوفیان
برشخواران
اشنگ
هبلوران
سلماس
شرفخانه
شیتنال
چهریق
دلزی
سیپران
آغچه گل
هورسین
بردوک
سیناوا
گنبد
گنگچین
سرویک
سرو
گل شیخان
دریاچهٔ ارومیه
نازلوچای
موانا
خانقاه
انبی (امبه)
تولکی
چمن
خوشاکری
ارومیه
رود بردهست
بدکار
جرمی
سیلوانا
بیداو
دیره
ارگوش
رودخانهٔ دریاسور
دریاسور
کانی رش
موسلوک
خواکورک
نازدار داغ
گلاس
اشنویه
رودخانهٔ گادر
نقده
بارزان
مرگه سور
شاندر